



فهرست مطالب

پیشگفتار گردآورنده ۱۵

مقدمه

۱۷- ۲۴

تفسیر ۱۹

محکم و متشابه ۲۱

چرا بخشی از آیات قرآن متشابه‌اند؟ ۲۳

بخش اول: اوصاف و ویژگی‌های قرآن

۲۵- ۴۶

عظمت قرآن در کتب پیشین ۲۷

کتاب مبین ۲۹

نور مبین ۳۰

بینش و بصیرت ۳۰

شفا و رحمت ۳۲

نکته‌ها ۳۲

۱. مفهوم کلمه «من» در «من القرآن» ۳۲

۲. فرق میان شفا و رحمت ۳۲

۳. چرا ظالمان نتیجه عکس می‌گیرند؟ ۳۳

۴. داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی ۳۳

هدایت به مستقیم‌ترین راه ۳۶

معجزه جاوید ۳۸

نکته‌ها ۳۹

تفسیر موضوعی قرآن کریم

برگرفته از تفسیر نمونه

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی

- نکته: پرورش الهی، راه خدانشناسی ۹۱
- رحمت گسترده الهی ۹۲
- ایمان به رستاخیز دومین پایگاه ۹۳
- انسان در پیشگاه خدا ۹۵
- نکته‌ها ۹۶
- پیمودن راه مستقیم ۹۶
- نکته: صراط مستقیم چیست؟ ۹۸
- دو خط انحرافی ۹۸
- نکته‌ها ۹۹
۱. «الذین انعمت علیهم» کیان‌اند؟ ۹۹
۲. «مغضوب علیهم» و «ضالین» کیان‌اند؟ ۹۹
- گفتار سوم: تفسیر سوره توحید ۱۰۱
- محتوای سوره ۱۰۱
- فضیلت تلاوت سوره ۱۰۱
- یکتای یگانه ۱۰۲
- یکتای بی‌نیاز ۱۰۳
- یکتای بی‌همتا ۱۰۶
- گفتار چهارم: تفسیر سوره قدر ۱۰۷
- محتوای سوره ۱۰۷
- فضیلت تلاوت سوره ۱۰۷
- شب نزول قرآن ۱۰۸
- شب برتر از هزار ماه ۱۰۹
- شب نزول فرشتگان و روح ۱۰۹
- شب سلامت و رحمت ۱۱۰
- نکته‌ها ۱۱۱
۱. چرا این شب را قدر نامیده‌اند؟ ۱۱۱
۲. شب قدر کدام شب است؟ ۱۱۲
۳. چرا شب قدر مخفی است؟ ۱۱۳

۴. آیا شب قدر در امت‌های پیشین نیز بوده است؟ ۱۱۳
۵. چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟ ۱۱۳
۶. آیا شب قدر در مناطق مختلف یکی است؟ ۱۱۴

بخش چهارم: روابط اجتماعی

۱۱۵-۱۳۶

- رعایت حقوق اسلامی ۱۱۷
۱. پرستش خدا و شریک قرار ندادن برای او ۱۱۷
۲. احسان به والدین ۱۱۸
۳. نیکی به خویشاوندان ۱۱۸
۴. نیکی به یتیمان ۱۱۸
۵. دستگیری از مستمندان ۱۱۹
۶. رعایت حقوق همسایگان نزدیک ۱۱۹
۷. رعایت حقوق همسایگان دور ۱۱۹
۸. حسن معاشرت با دوستان و دیگران ۱۲۱
۹. حمایت از در راه ماندگان ۱۲۱
۱۰. نیکی به بردگان ۱۲۱
- جامع‌ترین برنامه اجتماعی ۱۲۲
- برقراری پیوندهای خویشاوندی ۱۲۵
- نکته: اهمیت صله رحم در اسلام ۱۲۷
- مشارکت‌ورزی ۱۲۹
- خیرخواهی ۱۳۱
- عدالت‌ورزی ۱۳۴
- نکته: عدالت رکن مهم اسلام ۱۳۴

بخش پنجم: ازدواج

۱۳۷-۱۶۸

- اهمیت ازدواج ۱۳۹
- قرآن و مسئله رهبانیت ۱۶۸

- نکته‌ها ۱۴۲
۱. اسلام و رهبانیت ۱۴۲
۲. مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت ۱۴۳
- هدف ازدواج ۱۴۵
- نکته: تفاوت میان «مودت» و «رحمت» ۱۴۶
- ترغیب به ازدواج آسان ۱۴۶
- حفظ عفت و پاکدامنی در سایه ازدواج ۱۴۸
- خودفروشی، عامل انحطاط و سقوط ۱۴۹
- هم‌سنگ بودن زن و شوهر ۱۵۱
- نکته‌ها ۱۵۱
۱. «خبیثات» و «خبیثون» کیان‌اند؟ ۱۵۱
۲. آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریعی؟ ۱۵۳
۳. پاسخ به یک سؤال ۱۵۳
- مهر، هدیه‌ای الهی ۱۵۴
- نکته: مهر، پشتوانه‌ای اجتماعی برای زن ۱۵۵
- ویژگی‌های بایسته همسران ۱۵۶
- حسن معاشرت ۱۵۹
- فرزند، هدیه‌ای الهی ۱۶۱
- محکمه صلح خانوادگی ۱۶۲
- نکته‌ها ۱۶۴
۱. طلاق، منفورترین حلال‌ها ۱۶۴
۲. انگیزه طلاق ۱۶۶

بخش ششم: روابط اقتصادی

۱۶۹-۱۹۸

- انفاق ۱۷۱
- نکته: چرا از انفاق تعبیر به قرض شده است؟ ۱۷۳
- زکات، عامل پاکی فرد و جامعه ۱۷۳
- نکته: نقش زکات در اسلام ۱۷۶

- خمس دستور مهم اسلامی ۱۷۷
- نکته‌ها ۱۷۸
۱. منظور از ذی‌القربی چیست؟ ۱۷۸
۲. منظور از یتیمان، مسکینان و واماندگان چیست؟ ۱۷۸
۳. آیا غنائیم منحصر به غنائیم جنگی است؟ ۱۷۹
۴. آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی‌هاشم تبعیض نیست؟ ۱۸۰
۵. منظور از سهم خدا چیست؟ ۱۸۲
- اعتدال و میانه‌روی ۱۸۲
- نکته‌ها ۱۸۶
۱. بلای اسراف و تبذیر ۱۸۶
۲. تفاوت اسراف و تبذیر ۱۸۷
۳. آیا میانه‌روی در انفاق، با ایثار تضاد دارد؟ ۱۸۸
- رباخواری، نقطه مقابل انفاق ۱۸۸
- پرهیز از رشوه‌خواری ۱۹۴
- نکته: رشوه‌خواری بلای بزرگ جامعه‌ها ۱۹۷

بخش هفتم: جهان‌های دیگر

۱۹۹-۲۴۴

- گفتار اول: عالم ملکوت، جن، فرشتگان و جنین ۲۰۱
- عالم ملکوت ۲۰۱
- عالم جن ۲۰۲
- عالم فرشتگان ۲۰۵
- نکته: ملائکه در قرآن ۲۰۸
- عالم جنین ۲۱۱
- مراحل تکامل جنین ۲۱۲
- نکته: آخرین مرحله تکامل انسان در رحم ۲۱۴
- گفتار دوم: عالم مرگ وبرزخ ۲۱۵
- گرفتن روح به‌هنگام مرگ و خواب ۲۱۵

عالم مرگ (اقسام اجل)	۲۱۶
نکته: عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر	۲۱۸
مرگ، واقعیتهای اجتنابناپذیر	۲۱۸
قبض روح کنندگان	۲۲۰
نکته‌ها	۲۲۱
۱. استقلال روح و اصالت آن	۲۲۱
۲. فرشته مرگ (ملك الموت)	۲۲۲
عالم برزخ	۲۲۲
نکته	۲۲۴
ارتباط با عالم برزخ	۲۲۴
نکته: آیا مردگان حقیقتی را درک می‌کنند؟	۲۲۵
شاهدانی بر عالم برزخ	۲۲۷

گفتار سوم: عالم قیامت	۲۲۹
نشانه‌های قیامت	۲۳۰
نکته‌ها	۲۳۱
۱. قیام پیامبر ﷺ نشانه‌ای از نزدیکی قیامت	۲۳۱
۲. اُشراط الساعة چیست؟	۲۳۲
زمان برپایی قیامت	۲۳۴
صحنه هول‌انگیز قیامت	۲۳۵
نکته: مراحل رستخیز	۲۳۹
قطع پیوندها	۲۳۹
ثبت و ضبط اعمال	۲۴۱
نکته‌ها	۲۴۲
۱. انواع کتاب‌های ثبت اعمال	۲۴۲
۲. همه چیز ثبت می‌شود	۲۴۳

کتابنامه

۲۴۵-۲۴۸

پیشگفتار گردآورنده

از جمله اقدامات ارزشمند و قابل تقدیر شورای عالی انقلاب فرهنگی و کمیته برنامه‌ریزی دروس معارف اسلامی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری بازنگری در سرفصل‌های دروس معارف اسلامی است که از جمله برکات آن جای دادن درس تفسیر موضوعی قرآن کریم به ارزش دو واحد در برنامه‌ریزی جدید است.

تفسیر نمونه از جمله تفاسیر ارزشمندی است که به همت جمعی از اندیشمندان، زیر نظر استاد محقق حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی پس از ۱۵ سال به‌بار نشست و از سوی علاقمندان به معارف قرآنی در داخل و خارج از کشور مورد استقبال قرار گرفته است. این تفسیر به زبان‌های مختلف ترجمه شده است و برخی مجلدات آن تاکنون بیش از ۴۶ بار به چاپ رسیده است. کتاب حاضر براساس سرفصل درس تفسیر موضوعی قرآن کریم، در قالب هفت بخش نوشته شده است. نکاتی چند درباره این اثر شایان ذکر است:

۱. بر خوانندگان محترم پوشیده نیست که نگارش تفسیر موضوعی درباره هریک از موضوعات قرآنی، خود کتابی مفصل در پی دارد و تفاسیر موضوعی: پیام قرآن نوشته استاد ناصر مکارم شیرازی، منشور جاوید اثر استاد جعفر سبحانی و تفسیر موضوعی قرآن کریم نوشته استاد عبدالله جوادی آملی، گویای این حقیقت است. اما در این مجموعه با رعایت دو واحد درسی تلاش شده است به ارائه و تفسیر مهم‌ترین آیات مربوط به هر بحث بسنده شود.
۲. در این اثر سطح و نیاز علمی دانشجویان از نظر دور نمانده است. از این‌رو، از بیان نکات فنی و نظرهای مختلف تفسیری خودداری شده است، مگر اقوالی که به نظر مؤلف تفسیر نمونه در تفسیر آیات مورد بحث، قابل جمع باشد.
۳. تمام مطالب این اثر براساس تفسیر نمونه است و از آنجاکه مجلدات آخرین دوره

تفسیر نمونه چاپ‌های مختلف - از چاپ سی و دوم تا چهل و هفتم - دارد و آخرین دوره آن نیز دارای ویرایش جدید همراه با اضافات فهرست موضوعی در پایان هر جلد است، شماره صفحات در چاپ‌های مختلف با یکدیگر تفاوت دارد. از این رو از مستند کردن مطالب این اثر به تفسیر نمونه خودداری شده است، جز در مواردی که یافتن مطلب در تفسیر نمونه دشوار باشد. خوانندگان محترم برای رجوع به تفسیر نمونه می‌توانند با در نظر گرفتن نام سوره و شماره آیه، به آن تفسیر با هر نوع چاپ مراجعه نمایند.

۴. ساختار تفسیر آیات نیز براساس تفسیر نمونه تنظیم یافته است. در تفسیر آیات ابتدا هر آیه به جمله‌هایی کوتاه تقسیم و سپس تفسیر شده است. در پایان برخی آیات نیز به تناسب نکات آن بیان گردیده است.

در پایان از استاد محقق و مفسر فرزانه حضرت آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی و همچنین تمامی عزیزانی که در به ثمر رسیدن این اثر از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌اند به‌ویژه استادان بزرگوار حجج اسلام: دکتر ابراهیم کلانتری، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی، دکتر علی نصیری و نیز کارشناسان گروه تفسیر دفتر حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی که متن را با دقت مطالعه نموده و کاستی‌های آن را یادآور شدند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

گردآورنده با تمام تلاشی که نموده است کار خود را خالی از نقص نمی‌داند، از این رو امیدوار است از نظرات ارزشمند استادان، صاحب‌نظران و دانشجویان گرامی بهره‌مند گردد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

علیرضا کمالی

پاییز ۱۳۸۵

مقدمه

● تفسیر

● محکم و متشابه

● چرا بخشی از آیات قرآن متشابه‌اند؟

تفسیر

«تفسیر» در لغت به معنای برگرفتن نقاب از چهره است. اما مگر قرآن که «نور» و «کلام مبین» است، نقابی بر چهره دارد که از آن برگیریم؟ نه، نقابی بر چهره قرآن نیست، این ما هستیم که باید نقاب از چهره جان برگیریم و پرده از دیده عقل و هوش خود کنار زنیم تا مفاهیم قرآن را دریابیم و روح آن را درک کنیم.

از سوی دیگر، قرآن یک چهره عمومی دارد که برای همه گشاده است، و نور مبین است و رمز هدایت خلق و چهره، بلکه چهره‌های دیگری نیز دارد که آن را تنها به اندیشمندانی که تشنه حق و پوینده راه‌اند، نشان می‌دهد، و به هریک به اندازه پیمانه وجود و کوشش آمیخته با اخلاصشان، سهمی می‌بخشد.

این چهره‌ها که در زبان احادیث «بطون» قرآن نامیده شده، بر همه کس تجلی نمی‌یابد، و یا به تعبیر صحیح‌تر، همه چشم‌ها قدرت دید آن را ندارند، تفسیر، به چشم‌ها، قدرت می‌بخشد و حجاب‌ها را کنار می‌زند و به ما شایستگی دید آنها را تا حد امکان می‌دهد.

قرآن چهره‌هایی نیز دارد که گذشت زمان و پرورش نبوغ و استعدادها از آن پرده برمی‌دارد؛ چنانکه ابن عباس، شاگرد هوشمند مکتب علی علیه السلام می‌گوید: «القرآن یفسره الزمان».

از همه اینها گذشته، قرآن به مضمون کلام معروف «القرآن یفسر بعضه بعضاً» خودش خود را تفسیر می‌کند و آیاتش پرده از چهره یکدیگر برمی‌گیرند و این هرگز با نور و کلام مبین بودنش منافات ندارد که قرآن «یک واحد به هم پیوسته» و «مجموعه‌ای از هم ناگسسته» است، و مجموعاً نور و کلام مبین.

تفسیر قرآن به معنای واقعی از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و به هنگام نزول نخستین آیات بر قلب پاکش آغاز گشت، اما به صورت یک «علم مدون» از زمان علی علیه السلام شروع شد و بزرگان این علم سلسله

سندهای خود را به او - که باب مدینه علم پیامبر ﷺ بود - می‌رسانند.

تا کنون تفاسیر متنوع ادبی، فلسفی، اخلاقی، روانی، تاریخی و علمی به نگارش در آمده، و هریک قرآن را از دریچه‌ای خاص کاویده‌اند. از این باغ پرگل یکی به مناظر دل‌انگیز و شاعرانه پرداخته، دیگری مانند معلم علوم طبیعی به ساختمان برگ‌ها و گلبرگ‌ها و ریشه‌ها، سومی به مواد غذایی قابل استفاده از آن، چهارمی به خواص دارویی، پنجمی به اسرار آفرینش این همه شکوفه و گل‌های رنگارنگ، ششمی نیز در این اندیشه است که از کدامین گل می‌توان عطری بهتر تهیه کرد و هفتمی همچون زنبور عسل تنها در فکر مکیدن شهد گل و فراهم ساختن «انگبین» است. خلاصه اینکه پویندگان راه تفسیر هر کدام با آیینی مخصوصی که به دست داشته‌اند، جلوه‌ای از آن همه زیبایی و اسرار قرآن را باز تابانده‌اند.

اما روشن است که اینها همه در عین حال که تفسیر قرآن‌اند، تفسیر قرآن نیستند، که هریک پرده از چهره‌ای از قرآن برمی‌دارد نه از همه چهره‌ها، و اگر همه را نیز یکجا جمع کنیم باز پرده بر داری از چهره‌هایی از قرآن است نه از همه چهره‌هایش؛ زیرا که قرآن کلام حق است و تراوشی از علم بی‌اتهای او، و کلامش رنگ علم او، و علمش رنگ ذات او دارد و همه نامتناهی‌اند.

بنابراین نباید انتظار داشت انسان‌ها همه چهره‌های قرآن را ببینند که نمی‌توان دریایی را در کوزه‌ای جای داد! ولی این را نمی‌توان و نباید انکار کرد که هر قدر ظرف اندیشه ما بزرگ‌تر باشد، مقدار بیشتری از این اقیانوس بیکران را در خود جای خواهد داد. به همین روی بر همه دانشمندان فرض است که در هیچ عصر و زمانی از پای ننشینند و برای کشف حقایق بیشتری از قرآن مجید به تلاش و کوشش پی‌گیر و مخلصانه ادامه دهند. از سخنان پیشینیان - که درود خدا بر روان پاکشان باد - بهره گیرند، اما به آنها قناعت نکنند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَا تُحْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلِي غَرَائِبُهُ»^۱ شگفتی‌های قرآن هرگز تمام نمی‌شود و نوآوری‌های آن به کهنگی نمی‌گراید.

خطرناک‌ترین روش در تفسیر قرآن این است که به‌جای شاگردی در مکتب قرآن، ژست معلمی را در برابر این کتاب بزرگ آسمانی به خود بگیریم؛ یعنی به‌جای استفاده از قرآن بکوشیم افکار خود را بر قرآن تحمیل کنیم و پیش‌داوری‌هایی که مولود محیط، تخصص علمی، مذهب خاص و سلیقه شخصی ماست، به نام قرآن و به شکل قرآن عرضه کنیم و درحقیقت قرآن برای

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۹۸.

ما امام و پیشوا نباشد، بلکه وسیله‌ای برای به کرسی نشاندن گفته‌ها و موجه جلوه دادن افکار و سلیقه‌های شخصی ما باشد.

این طرز تفسیر قرآن یا صحیح‌تر تفسیر افکار خود به قرآن گرچه در میان جمعی رواج یافته اما هر چه هست خطرناک است، و فاجعه، نتیجه آن به‌جای هدایت یافتن به راه حق، پرت شدن در بیراهه‌ها و راسخ‌تر شدن در اشتباهات است؛ چرا که این گونه بهره‌برداری از قرآن تفسیر نیست، تحمیل است؛ به داوری طلبیدن نیست، داوری کردن است؛ هدایت نیست، ضلالت است. و سرانجام دگرگون ساختن همه چیز و «تفسیر به رأی» است.

محکم و متشابه

قرآن کریم در سوره آل عمران به آیات محکم و متشابه اشاره می‌کند و می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ.^۱

واژه «محکم» در اصل از «احکام» به‌معنای ممنوع ساختن گرفته شده و به همین دلیل به موجودات پایدار و استوار، محکم می‌گویند؛ زیرا عوامل انحرافی را می‌زدایند و همچنین سخنان روشن و قاطع را که هرگونه احتمال خلاف را از خود دور می‌سازند محکم نامیده‌اند.^۲

بنابراین مراد از «محکمات» آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در آن نیست؛ آیاتی همچون «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^۳ بگو او است خدای یگانه؛ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۴ هیچ چیز همانند او نیست؛ «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۵ خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است؛ «لِلذِّكْرِ مِثْلُ خَطِّ الْأُنثَيْنِ»^۶ سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است. و هزاران آیه مانند آنها درباره عقاید، احکام، مواظ و تاریخ، همه از محکمات می‌باشند. این آیات (محکمات) در قرآن «أم الکتاب» نامیده شده؛ بدین معنا که اصل، مرجع، مفسر و توضیح‌دهنده آیات دیگر است.

۱. آل عمران (۳): ۷.

۲. راغب اصفهانی می‌گوید: حکم (و حکمة) در اصل به‌معنای منع است و دانش را از این رو حکمت می‌گویند که انسان را از بدی‌ها باز می‌دارد. (مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴۸).

۳. توحید (۱۱۲): ۱.

۴. شوری (۴۲): ۱۱.

۵. زمر (۳۹): ۶۲.

۶. نساء (۴): ۱۱.

واژه «متشابه» در اصل به معنای چیزی است که قسمت‌های مختلف آن شبیه یکدیگر باشد، از این رو به جمله‌ها و کلماتی که معنای آنها پیچیده است و گاه احتمالات مختلف درباره آن داده می‌شود، «متشابه» می‌گویند. بنابراین متشابهات قرآن آیاتی است که معانی آن در بدو نظر پیچیده است و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می‌رود، اگرچه با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن است. برای نمونه، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می‌توان ذکر کرد، مانند «يَذُوقُ الْعَذَابَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي يَخْلُقُ»^۱ دست خدا بالای دست‌های آنها است. که درباره قدرت خداوند می‌باشد. «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲ خداوند شنوا و دانا است، که اشاره به علم خدا است و مانند «وَنُفِخُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳ ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می‌دهیم. که درباره وسیله سنجش اعمال سخن می‌گوید.

بدیهی است نه خداوند دست (به معنای عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنا) و نه ترازوی سنجش اعمال، شبیه ترازوهای ماست، بلکه اینها به مفاهیم کلی قدرت، علم و وسیله سنجش اشارت دارد.

از آنچه درباره محکم و متشابه گفتیم، آشکار شد که انسان واقع‌بین و حقیقت‌جو برای فهم کلمات پروردگار راهی جز این ندارد که همه آیات را کنار هم چیند و از آنها حقیقت را دریابد و اگر در ظواهر پاره‌ای از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد.

درحقیقت «آیات محکم» از یک نظر همچون شاهراه‌های بزرگ، و «آیات متشابه» همانند جاده‌های فرعی‌اند، روشن است اگر انسان در جاده‌های فرعی، سرگردان شود، می‌کوشد خود را به نخستین شاهراه برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده، راه را بیابد.

تعبیر از محکمات به «أُمُّ الْكِتَابِ» نیز مؤید همین ادعاست؛ زیرا واژه «ام» در لغت به معنای اصل و اساس هر چیزی است و اگر «مادر» را «ام» می‌گویند، از این روست که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات است و به این ترتیب، محکمات، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می‌گردد.

۱. فتح (۴۸): ۱۰.

۲. بقره (۲): ۲۲۴.

۳. انبیاء (۲۱): ۴۷.

چرا بخشی از آیات قرآن متشابه‌اند؟

با اینکه قرآن نور و روشنایی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده، چرا آیات متشابه دارد؟ از سویی دیگر، چرا محتوای برخی آیات پیچیده است که موجب سوءاستفاده فتنه‌انگیزها شود؟ این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان دقت است، به‌طور کلی ممکن است جهات ذیل، فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن باشد:

(۱) الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای آدمی به کار می‌رود، تنها برای نیازمندی‌های روزمره به وجود آمده است. از این رو به مجرد آنکه از زندگی محدود مادی خارج شویم و مثلاً درباره آفریدگار - که نامحدود از هر جهت است - سخنی به میان آید، به روشنی می‌بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست، از همین رو به ناچار باید کلماتی را به کار ببریم که از جهات مختلفی نارساست، همین نارسایی‌های کلمات سرچشمه بسیاری از متشابهات قرآن است. آیات «يَذُوقُ الْعَذَابَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي يَخْلُقُ»^۱ «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۲ و یا «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»^۳ از این نمونه است و تعبیراتی چون «سمیع و بصیر» نیز همه از این قبیل است که با مراجعه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن می‌شود.

(۲) بسیاری از حقایق، مربوط به جهان دیگر، یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آنها نیستیم. این نارسایی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است؛ مانند پاره‌ای از آیات مربوط به قیامت و امثال آن. و این نظیر آن است که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید، ناچار است مطالب را سربسته ادا کند؛ زیرا شنونده در آن شرایط، توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

(۳) یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن، به کار انداختن افکار و اندیشه‌ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است و این درست به مسائل فکری پیچیده‌ای می‌ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان طرح می‌شود تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در

۱. فتح (۴۸): ۱۰.

۲. طه (۲۰): ۵.

۳. قیامت (۷۵): ۲۳.

مسائل بپردازند.

۴) نکته دیگری که اخبار اهل بیت علیهم السلام نیز آن را تأیید می‌کند، این است که وجود این‌گونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای او روشن می‌سازد و سبب می‌شود مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها روند و رهبری آنها را عملاً به رسمیت شناسند و از علوم دیگر و راهنمایی‌های مختلف آنان نیز بهره‌برند؛ و این درست به آن می‌ماند که در پاره‌ای از کتب درسی، شرح بعضی از مسائل بر عهده معلم و استاد گذارده می‌شود تا شاگردان رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام گیرند. در واقع قرآن مصداق وصیت معروف پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.^۱

دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم، و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من رسند.

بخش اول

اوصاف و ویژگی‌های قرآن

- عظمت قرآن در کتب پیشین
- کتاب مبین
- نور مبین
- بینش و بصیرت
- شفا و رحمت
- هدایت به مستقیم‌ترین راه
- معجزه جاوید
- همانندناپذیری
- حفظ قرآن از تحریف
- سند زنده‌ای بر اعجاز قرآن

قرآن کریم دارای نام‌ها و اوصافی است که در آیات قرآن و احادیث اسلامی بدان تصریح شده است؛ از جمله: کتاب، فرقان، ذکر، کلام، مبین، نور، هادی، هدی، رحمت، بُشْرَى، شفا، موعظه، حکمت، مُهْنِمِن، بیان، برهان، بلاغ، بصائر، مثانی، متشابه، روح، عزیز، بشیر، نظیر، تنزیل، مجید، کریم، مبارک، علی و عظیم. در این بخش به تفسیر پاره‌ای از این اوصاف و ویژگی‌ها می‌پردازیم.

عظمت قرآن در کتب پیشین

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ * وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ * أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَغْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ.^۱

این آیات به عظمت قرآن و حقانیت کلام مبین الهی اشاره می‌کند. در آیه نخست می‌گوید: «این از سوی پروردگار عالَمیان نازل شده است: وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

بیان قسمت‌های گوناگون سرگذشت پیامبران با تمام دقت و ظرافت و خالی بودن از هرگونه خرافه و افسانه‌های دروغین - در محیطی که محیط افسانه‌ها و اساطیر بود - از سوی کسی که هرگز درسی نخوانده خود دلیلی است که این کتاب از سوی رب العالمین نازل شده، و این خود نشانه اعجاز قرآن است. از این رو می‌افزاید: «آن را روح الامین از سوی خداوند آورده است: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ.»

اگر آن فرشته وحی و آن روح امین پروردگار، آن را از سوی خداوند نیاورده بود، این چنین درخشان، پاک و خالی از آلودگی به خرافات و اباطیل نبود. فرشته وحی در اینجا با دو عنوان توصیف شده: روح و امین؛ روحی که سرچشمه حیات، و امانتی که شرط اصلی هدایت و رهبری است.

در آیه بعد می‌فرماید: این روح الامین «قرآن را از سوی پروردگار بر قلب تو نازل کرد تا مردم را انذار کنی: عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ».

هدف این است که تو مردم را انذار کنی و از سرنوشت شوم آنها که بر اثر انحراف از توحید دامانشان را می‌گیرد، آگاه‌سازی. هدف، بیان تاریخ گذشتگان برای سرگرمی و داستان‌سرایی نبوده، بلکه برای ایجاد احساس مسئولیت، بیداری، تربیت و انسان‌سازی است.

اما برای اینکه جای هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای باقی نماند، آن را «به زبان عربی آشکار نازل کرد: بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ».

این قرآن به زبان عربی فصیح و خالی از هرگونه ابهام نازل شد تا برای انذار و بیدار ساختن - به‌ویژه در آن محیط که مردمی بسیار بهانه‌جو و لجوج داشت - به قدر کافی گویا باشد؛ همان زبانی که کامل‌ترین زبان‌هاست و از پربارترین و غنی‌ترین ادبیات مایه می‌گیرد.

شایان ذکر است که یکی از معانی «عربی» فصاحت و بلاغت است؛ چنانکه راغب اصفهانی می‌نویسد: «عربی سخن فصیح و آشکار را گویند»^۱ در این صورت هدف، تکیه بر زبان عرب نیست، بلکه بر صراحت قرآن و روشنایی مفاهیم آن است، در سوره فصلت نیز آمده است: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ: ۲ اگر این قرآن را گنگ و مبهم نازل می‌کردیم، می‌گفتند چرا آیاتش روشن و مشروح بیان نشده است.» در اینجا «اعجمی» به معنای کلام غیرفصیح است.

سپس به یکی دیگر از دلایل حقانیت قرآن اشاره کرده، می‌گوید: «وصف این کتاب در کتب پیشینیان نیز آمده است و از ظهور آن در آینده بشارت داده‌اند: وَإِنَّهُ لَنَبِيُّ رَبِّكَ الْأَوَّلِينَ».

به‌ویژه در تورات موسی، به اوصاف این پیامبر و کتاب آسمانی‌اش اشاره شده بود؛ به گونه‌ای که علمای بنی‌اسرائیل از آن به‌خوبی آگاه بودند. حتی گفته می‌شود ایمان دو قبیله اُوس و خزرج به پیامبر اسلام ﷺ بر اثر پیش‌بینی‌های علمای یهود از ظهور این پیامبر و نزول این کتاب آسمانی بود. از این رو قرآن در اینجا اضافه می‌کند: «أَيَا هَمِينَ نَشَانَهُ لِأَنَّهُمْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا عَرَبِيًّا».

علمای بنی‌اسرائیل به‌خوبی از آن آگاه‌اند؟ أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَغْلِبَهُمْ عِلْمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ. روشن است در محیطی که آن همه دانشمندان بنی‌اسرائیل وجود داشتند و با مشرکان کاملاً محصور بودند، ممکن نبود چنین سخنی را قرآن به‌گزارف درباره خویش بگوید؛ چرا که بی‌درنگ از

هرسو بانگ انکار برمی‌خاست و این خود نشان می‌دهد در آن محیط به قدری این مسئله روشن بوده که جای انکار نداشته است.

در سوره بقره نیز می‌خوانیم: «وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ: ۱ آنها (یهود) پیش از این در برابر تجاوز مشرکان امید فتح و پیروزی (با ظهور پیامبر اسلام ﷺ) را داشتند اما هنگامی که کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به آن کافر شدند.»

کتاب مبین

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.^۲

این آیات به اهمیت و عظمت قرآن و تأثیر عمیق آن در هدایت و تربیت بشر اشاره کرده و می‌گوید: «از طرف خداوند نور و کتاب آشکاری به‌سوی شما آمد: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ».

همان نوری که «خداوند به‌وسیله آن کسانی که به دنبال کسب خشنودی او باشند را به راه‌های سلامت هدایت می‌کند: يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ».

افزون بر این، «آنها را از انواع ظلمت‌ها و تاریکی‌ها - ظلمت شرک، جهل، پراکندگی، نفاق و ... - به‌سوی نور توحید، علم و اتحاد رهبری می‌کند: وَ يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ».

و همچنین «آنها را به جاده مستقیم که هیچ‌گونه کجی در آن از نظر اعتقاد و برنامه عملی نیست، هدایت و رهنمون می‌سازد: وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

آیه دوم به کسانی که در راه تحصیل رضای خدا گام می‌نهند، نوید می‌دهد که در پرتو قرآن سه نعمت بزرگ بدانها داده می‌شود: نخست هدایت به جاده‌های سلامت - سلامت فرد، اجتماع، روح و جان، خانواده و اخلاق - است که همه آنها جنبه عملی دارد. و دیگر خارج ساختن انسان از ظلمت‌های کفر و بی‌دینی به‌سوی نور ایمان می‌باشد که جنبه اعتقادی دارد. تمام اینها را در کوتاه‌ترین و نزدیک‌ترین راه که «صراط مستقیم» است و در جمله سوم به آن اشاره شده است به انجام می‌رساند.

البته همه این نعمت‌ها نصیب کسانی می‌شود که از در تسلیم و حق‌جویی درآیند و مصداق

۱. بقره (۲): ۸۹.

۲. مائده (۵): ۱۵ و ۱۶.

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۵۷؛ نیز: ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۱۱۳.

۲. فصلت (۴۱): ۴۴.

«مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» باشند. اما منافقان و افراد لجوج و آنها که با حق در ستیزند، هیچ‌گونه بهره‌ای نخواهند برد. نیز همه این آثار از اراده حتمی خداوند سرچشمه می‌گیرد که با کلمه «يُؤْذِنُهُ» به آن اشاره شده است.

نور مبین

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا * فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

در ادامه بحث‌هایی که درباره انحرافات اهل کتاب از اصل توحید و اصول تعلیمات انبیا در آیات پیش از آن آمده است، در این دو آیه سخن نهایی گفته شده و راه نجات مشخص گردیده است. نخست عموم مردم جهان را مخاطب خویش ساخته، می‌گوید: «ای مردم، از طرف پروردگار شما پیامبری آمده است که براهین و دلایل آشکاری دارد و همچنین نور آشکاری به نام قرآن با او فرستاده شده که روشن‌گر راه سعادت شما است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»

«برهان» از ماده بره (بر وزن فرح) به معنای سفیدشدن است و از آنجاکه استدلال‌های روشن چهره حق را برای شنونده نورانی، آشکار و سفید می‌کند به آن، برهان گفته می‌شود. منظور از برهان در این آیه شخص پیامبر ﷺ و مراد از نور، قرآن مجید است که در آیات دیگر نیز از آن تعبیر به نور شده است.

در آیه بعد نتیجه پیروی از این برهان و نور را چنین شرح می‌دهد: «اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند، به‌زودی در رحمت واسعه خود وارد خواهد کرد و از فضل و رحمت خویش بر پاداش آنها خواهد افزود و به صراط مستقیم و راه راست هدایتشان می‌کند: فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

بینش و بصیرت

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَفَنَ أَبْصَرَ فَلْيَنْفُسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ * وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسَتْ وَلِيُتَبَيَّنَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.^۲

آیه نخست می‌گوید: «دلایل و نشانه‌های روشن در زمینه توحید و خداشناسی و نفی هرگونه شرک که مایه بصیرت و بینایی است، برای شما آمد: قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ».

«بصائر» جمع بصیره از ماده «بصر» به معنای دیدن است، اما اغلب در بینش فکری و عقلانی به کار برده می‌شود و گاه نیز به تمام اموری که باعث درک و فهم مطلب است. اما در این آیه به معنای دلیل، شاهد و گواه آمده و مجموعه دلایلی را که در آیات پیش از آن در زمینه خداشناسی گفته شده در بر می‌گیرد و بلکه مجموع قرآن در آن داخل است.

سپس برای اینکه روشن سازد این دلایل به قدر کافی حقیقت را آشکار می‌سازد و جنبه منطقی دارد، می‌گوید: «آنهايي که به‌وسیله این دلایل چهره حقیقت را بنگرند، به سود خود گام برداشته‌اند و آنها که همچون نابینایان خود را از مشاهده آن محروم سازند، به زیان خود عمل کرده‌اند: فَنَ أَبْصَرَ فَلْيَنْفُسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا».

در پایان آیه نیز از زبان پیامبر ﷺ می‌فرماید: «من نگاهبان و حافظ شما نیستم: وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ».

در اینکه منظور از این جمله چیست، مفسران دو احتمال داده‌اند: نخست اینکه من حافظ اعمال و مراقب و مسئول کارهای شما نیستم، بلکه خداوند همه را نگاه می‌دارد و پاداش و کیفر هرکس را خواهد داد. وظیفه من تنها ابلاغ رسالت و کوشش هرچه بیشتر در راه هدایت مردم است. دوم اینکه من مأمور و نگاهبان شما نیستم که با زور شما را به ایمان دعوت کنم، بلکه تنها وظیفه من بیان منطقی حقایق است و تصمیم نهایی با خود شماست و مانی ندارد که هر دو معنا از این جمله، اراده گردد.

در آیه بعد برای تأکید این مطلب که تصمیم نهایی در انتخاب راه حق و باطل با خود مردم است، می‌گوید: «این چنین ما آیات و دلایل را در شکل‌ها و قیافه‌های مختلف بیان کردیم: وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ».

اما جمعی به مخالفت برخاستند و بدون مطالعه و هیچ‌گونه دلیل گفتند: «این درس‌ها را از دیگران (یهود و نصاری و کتاب‌های آنها) فرا گرفته‌ای: وَلِيَقُولُوا دَرَسَتْ».

ولی «جمع دیگری که آمادگی پذیرش حق را دارند، و صاحب بصیرت و عالم و آگاه‌اند، به‌وسیله آن، چهره حقیقت را می‌بینند و می‌پذیرند: وَلِيُتَبَيَّنَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

تهدید به پیامبر ﷺ از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری، مطلبی است که بارها از طرف مشرکان عنوان شده است و هنوز هم مخالفان لجوج آن را تعقیب می‌کنند، درحالی‌که

۱. نساء: (۴) ۱۷۴ و ۱۷۵.

۲. انعام: (۶) ۱۰۴ و ۱۰۵.

اصولاً در محیط شبه‌جزیره عربستان، درس و مکتب و علمی نبود تا پیامبر ﷺ آن را فراگیرد، و مسافرت‌های ایشان به خارج شبه‌جزیره نیز به قدری کوتاه بود که جای این‌گونه احتمال وجود ندارد. معلومات یهود و مسیحیان حجاز نیز به قدری ناچیز و آمیخته با خرافات بوده است که به هیچ‌رو قابل مقایسه با قرآن و تعلیمات پیامبر اسلام ﷺ نبود.

شفا و رحمت

و نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.^۱

در این آیه به تأثیر شگرف قرآن و نقش سازنده آن پرداخته، می‌گوید: «ما قرآن را نازل می‌کنیم که مایه شفا و رحمت مؤمنان است: وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ.»
«ولی ستمگران (مانند همیشه به‌جای اینکه از این وسیله هدایت بهره گیرند) جز خسران و زیان بیشتر چیزی بر آنها نمی‌افزاید: وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.»

نکته‌ها

۱. مفهوم کلمه «من» در «من القرآن»

کلمه «من» در این‌گونه موارد برای تبعیض می‌آید، ولی چون شفا و رحمت مخصوص قسمتی از قرآن نیست، بلکه اثر قطعی همه آیات قرآن است، مفسران بزرگ در اینجا کلمه «مین» را «بیانیه» دانسته‌اند.

برخی نیز این احتمال را داده‌اند که «من» در اینجا نیز به همان معنای تبعیض است، و به نزول تدریجی قرآن اشاره دارد.^۲ در این صورت معنای جمله روی‌هم‌رفته چنین می‌شود: «ما قرآن را نازل می‌کنیم و هر بخشی از آن که نازل می‌شود، به‌تنهایی مایه شفا و رحمت است ...»

۲. فرق میان شفا و رحمت

می‌دانیم که «شفا» معمولاً در مقابل بیماری‌ها، عیب‌ها و نقص‌هاست، بنابراین نخستین تأثیر قرآن در وجود آدمی همان پاک‌سازی از انواع بیماری‌های فکری و اخلاقی است. پس از آن، مرحله «رحمت» فرا می‌رسد که مرحله تخلق به اخلاق الهی و جوانه‌زدن شکوفه‌های فضایل

انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته‌اند. به تعبیر دیگر، «شفا» اشاره به پاک‌سازی، و «رحمت» نیز اشاره به نوسازی است.

۳. چرا ظالمان نتیجه عکس می‌گیرند؟

نه‌تنها در این آیه، که در بسیاری دیگر از آیات قرآن می‌خوانیم دشمنان حق به‌جای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیره‌گی‌ها را بزدايند، بر جهل و شقاوتشان افزوده می‌شود.

این به دلیل آن است که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده، از این‌رو هر جا نور حق را می‌بینند، به ستیز با آن برمی‌خیزند، و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آنها می‌افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آنها تقویت می‌کند.
یک غذای نیرو بخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق می‌گیرد، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می‌کند، تفاوت در غذا نیست، تفاوت در مزاج‌ها و طرز تفکرها است!

آیات قرآن طبق مثل معروف، همچون قطره‌های حیات‌بخش باران است که در باغ، لاله می‌رویند و در شوره‌زارها خس!^۱ درست به همین دلیل برای استفاده از قرآن باید پیش‌تر آمادگی پذیرش را یافت، و به سخنی دیگر، افزون بر فاعلیت فاعل، قابلیت محل نیز شرط است.
از اینجا پاسخ این سؤال که چگونه قرآن - که مایه هدایت است - این افراد را هدایت نمی‌کند، روشن می‌گردد؛ زیرا قرآن بدون شک مایه هدایت گمراهان است، اما گمراهانی که در جستجوی حق‌اند و به همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می‌آیند و اندیشه خود را برای درک حق به‌کار می‌گیرند. اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم‌خورده حق - که با حالت صددرصد منفی به سراغ قرآن می‌آیند - مسلماً بهره‌ای از آن نخواهند داشت، بلکه بر عناد و کفرشان افزوده می‌شود؛ چرا که تکرار عمل خلاف، به آن عمق بیشتر در جان آدمی می‌دهد.

۴. داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی

بی‌شک بیماری‌های روحی و اخلاقی انسان شباهت زیادی به بیماری‌های جسمی او دارد: هر دو

۱. در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس.

۱. باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

۱. اسراء (۱۷): ۸۲.

۲. به‌ویژه اینکه جمله «نَزَّلُ» فعل مضارع است.

کشنده‌اند؛ نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارند؛ گاه سبب سرایت به دیگران می‌شوند؛ باید ریشه‌یابی شوند و پس از شناخت ریشه اصلی می‌باید به درمان هر دو پرداخت و گاه نیز به مرحله‌ای می‌رسند که غیر قابل علاج‌اند، اما در بیشتر موارد می‌توان آنها را درمان کرد.

آری، قرآن نسخه حیات‌بخشی است برای آنها که می‌خواهند با جهل، کبر و غرور، حسد و نفاق به مبارزه برخیزند. قرآن نسخه شفابخشی است برای بر طرف ساختن ضعف‌ها، زبونی‌ها، ترس‌های بی‌دلیل، اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها و داروی شفابخشی است برای آنها که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات، تسلیم بی‌قیدوشرط در برابر شهوت‌ها رنج می‌برند. قرآن نسخه شفابخشی است برای دنیایی که آتش جنگ در هر سوی آن افروخته است، و در زیر بار مسابقه تسلیحاتی کمرش خم شده، و مهم‌ترین سرمایه‌های اقتصادی و انسانی خود را در پای غول جنگ و تسلیحات می‌ریزد. و سرانجام نسخه‌ای است برای آنها که پرده‌های ظلمانی شهوات آنها را از رسیدن به قرب پروردگار باز داشته است.

در سوره یونس می‌خوانیم: «قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ: ^۱ از سوی پروردگارتان اندرز و شفادهنده دل‌ها نازل شد.» در سوره فصلت نیز می‌خوانیم: «قُلْ هُوَ الَّذِي آتَا هَٰذَا وَ شِفَاءً: ^۲ به این لجوجان تیره‌دل بگو این قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و شفا است.» علی‌علیه در سخن بسیار جامع خود این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است:

فَاسْتَشْفُوا مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَىٰ لُؤَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ، وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْغَيُّ وَ الضَّلَالُ. ^۳

از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماری‌های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری طلبید؛ چرا که در این کتاب درمان بزرگ‌ترین دردهاست: درد کفر، نفاق، گمراهی و ضلالت.

در سخنان دیگری از همان حضرت می‌خوانیم:

آگاه باشید! در این خبرهای آینده است و بیان حوادث اقوام گذشته و درمان بیماری‌های شما و برنامه نظم زندگی اجتماعی‌تان. ^۴

کتاب خدا را محکم بگیرید؛ زیرا رشته‌ای است بسیار مستحکم و نوری است آشکار، دارویی است شفابخش و پر برکت و آب حیاتی است که عطش تشنگان حق را فرومی‌نشاند. هرکس به آن تمسک جوید، او را حفظ می‌کند و آن کس که به دامنش چنگ زند، او را نجات می‌بخشد. انحراف در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد و هرگز خطا نمی‌کند تا از خوانندگانش پوزش طلبد. تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی گوش نمی‌گردد (و هر قدر آن را بخوانند، شیرین‌تر و دلپذیرتر خواهد بود) کسی که با قرآن سخن بگوید، راست می‌گوید و کسی که به آن عمل کند، گوی سبقت را از همگان می‌برد. ^۱

این تعبیرهای رسا و گویا - که نظیر آن را در سخنان دیگر معصومان علیهم‌السلام نیز می‌بینیم - به‌نیکی بیانگر آن است که قرآن نسخه‌ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانی‌ها و بهبود فرد و جامعه از انواع بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی.

بهترین دلیل برای اثبات این مدعا، مقایسه وضع عرب جاهلی با تربیت‌شدگان مکتب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آغاز اسلام است، دیدیم چگونه آن قوم خونخوار، جاهل و نادان که انواع بیماری‌های اجتماعی و اخلاقی سر تا پای وجودشان را فرا گرفته بود، با استفاده از این نسخه شفابخش نه‌تنها درمان یافتند، بلکه آن‌چنان نیرومند شدند که ابرقدرت‌های جبار جهان را به زانو در آوردند.

این درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز آن را از یاد برده‌اند، و به این حال که می‌دانیم گرفتار گشته‌اند. تفرقه در میانشان غوغا می‌کند، غارتگران بر منابع‌شان مسلط شده‌اند، سرنوشتشان به دست دیگران تعیین می‌شود، و انواع وابستگی‌ها آنها را به ضعف و زبونی و ذلت کشانده‌است و این است سرانجام کار کسانی که نسخه شفابخش در خانه‌هاشان باشد و برای شفای دردهای خود دست به‌سوی کسانی دراز کنند که از آنها بیمارترند!

قرآن نه فقط شفا می‌بخشد، بلکه بعد از بهبودی یعنی در دوران نقاهت، بیماران را با پیام‌های گوناگونش تقویت می‌کند؛ چرا که بعد از «شفا»، «رحمت» است. جالب اینکه داروهای دردهای جسمانی غالباً برای بدن ضرر دارد؛ اثرهای نامطلوبی روی ارگان‌های بدن می‌گذارند تا آنجا که در

۱. یونس (۱۰): ۵۷.

۲. فصلت (۴۱): ۴۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴. همان، خطبه ۱۵۸.

۱. همان، خطبه ۱۵۶.

حدیث معروفی آمده: هیچ دارویی نیست مگر اینکه خود سرچشمه بیماری دیگر است: ما مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَبِهِجْ دَاءٌ.^۱

اما این داروی شفابخش هیچ‌گونه اثر نامطلوب بر جان، فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به‌عکس تمام آن خیر و برکت است. چنانکه در نهج البلاغه می‌خوانیم: «شِفَاءٌ لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ»^۲ قرآن داروی شفابخشی است که هیچ بیماری از آن برنمی‌خیزد.

کافی است یک ماه خود را متعهد به پیروی از این نسخه شفابخش کنیم، فرمانش را در زمینه علم، آگاهی، عدل و داد، تقوی و پرهیزگاری، اتحاد و صمیمیت، از خودگذشتگی، جهاد و ... پذیرا گردیم، خواهیم دید به‌سرعت نابسامانی‌هایمان سامان می‌یابد.

ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که این نسخه مانند نسخه‌های دیگر هنگامی مؤثر است که بدان عمل شود و الا اگر صد بار بهترین نسخه‌های شفابخش را بخوانیم و بر سر گذاریم، اما به آن عمل نکنیم، نتیجه‌ای نخواهیم گرفت.

هدایت به مستقیم‌ترین راه

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا * وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَغْتَابْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.^۳

در این آیات به قرآن مجید اشاره و می‌گوید: «این قرآن مردم را به آیینی که مستقیم‌ترین و پابرجاترین آیین‌هاست، هدایت می‌کند: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ.»

«أَقْوَمُ» برگرفته از ماده «قیام» است، و چون انسان به‌هنگامی که می‌خواهد فعالیت پی‌گیری را انجام دهد، قیام می‌کند و به‌کار می‌پردازد از این رو قیام کنایه از حسن انجام امور و آمادگی برای فعالیت آمده است، در ضمن «استقامت» و «قیم» که از همین واژه گرفته شده، به‌معنای صاف، مستقیم، ثابت و پابرجاست.

از آنجا که «أَقْوَمُ» صیغه افعَل تفضیل است، صاف‌تر، مستقیم‌تر و پابرجاتر معنا می‌شود.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۷۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

۳. اسراء (۱۷): ۹ و ۱۰.

بدین ترتیب مفهوم آیه چنین است: قرآن به راهی که مستقیم‌ترین، صاف‌ترین و پابرجاترین راه است، دعوت می‌کند.

مفهوم «افعل تفضیل»، این معنا را می‌رساند که در ادیان و مذاهب دیگر نیز این استقامت وجود دارد، اما در قرآن بیشتر است. در این باره چند نکته گفتنی است.

۱. اگر طرف مقایسه، ادیان آسمانی دیگر باشد، بی‌شک آنها نیز هر کدام در زمان و عصر خود آیینی مستقیم، صاف و پابرجا بوده‌اند، اما طبق قانون تکامل، هنگامی که به مرحله نهایی یعنی مرحله خاتمیت برسیم، آیینی وجود خواهد داشت که صاف‌ترین و پابرجاترین است.

۲. اگر طرف مقایسه غیر مذاهب آسمانی باشد، باز هم «افعل تفضیل» در اینجا صدق می‌کند؛ زیرا مکتب‌های دیگر می‌کوشند سهمی از استقامت و صافی را داشته باشند، اما در مقایسه با اشتباهاتشان و با سنجش مجموع آنها با قرآن، روشن می‌شود این آیین از همه مستقیم‌تر و با روح و جسم آدمی هماهنگ‌تر می‌باشد و به همین دلیل پابرجاتر است.

۳. افعَل تفضیل، همواره دلیل بر این نیست که طرف مقایسه، حتماً سهمی از آن مفهوم را داراست، چنانکه در قرآن می‌خوانیم: «أَفَنُتَّبِعُ الْهَدْيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى: ۱ آیا کسی که به‌سوی حق دعوت می‌کند، شایسته‌تر برای رهبری است، یا آن کس که راهی به حق ندارد، مگر اینکه او را رهبری کنند؟»

۴. با در نظر گرفتن این معنا که یکی از معانی «اقوم» ثابت‌تر و پابرجاتر است، و از سویی طرف مقایسه در عبارت نیز ذکر نشده و به‌اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم است، روشن می‌شود که این آیه از آیاتی است که به مسئله خاتمیت اسلام و پیامبر نیز اشاره دارد؛ چرا که می‌گوید این آیین از همه آیین‌ها ثابت‌تر و پابرجاتر است.

سپس با توجه به موضع‌گیری‌های مردم در برابر قرآن، به دو نوع موضع‌گیری مشخص و نتایج آن اشاره کرده، می‌فرماید: «این قرآن به مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند مژده می‌دهد که برای آنان پاداش بزرگی است: وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا.» و به «آنها که ایمان به آخرت و دادگاه بزرگش ندارند (و طبعاً عمل صالحی نیز انجام نمی‌دهند) نیز بشارت می‌دهد که عذاب دردناکی برای آنها آماده کرده‌ایم: وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَغْتَابْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.»

تعبیر به بشارت در مورد مؤمنان دلیلش روشن است، اما در مورد افراد بی‌ایمان و طغیانگر درحقیقت نوعی استهزا است و یا بشارتی است برای مؤمنان که دشمنانشان به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شوند.

در ضمن پاداش مؤمنان را در عبارت کوتاه «أَجْزًا كَبِيرًا» و کیفر افراد بی‌ایمان را در عبارت جامع «عَذَابًا أَلِيمًا» خلاصه کرده که مفهوم هر دو آن چنان وسیع است که هرگونه پاداش و کیفر معنوی و مادی، جسمی و روحانی را شامل می‌شود.

معجزه جاوید

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.^۱

آیات مورد بحث بر معجزه جاویدان قرآن انگشت می‌نهد تا هرگونه تردید را نسبت به رسالت پیامبر ﷺ از میان برد، آن‌سان که می‌گوید: «اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، شک و تردید دارید، دست‌کم سوره‌ای همانند آن بیاورید: وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ.»

بدین ترتیب قرآن همه منکران را به مبارزه با قرآن و همانندآوری یک سوره مانند آن می‌خواند تا عجز آنها دلیلی روشن بر اصالت این وحی آسمانی باشد.

سپس برای تأکید بیشتر می‌گوید: «تنها خودتان به این کار قیام نکنید، بلکه تمام گواهان خود را جز خدا دعوت کنید (تا شما را در این کار یاری کنند) اگر در ادعای خود صادق‌اید که این قرآن از طرف خدا نیست: وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»

کلمه «شهداء» در اینجا به گواهانی اشاره دارد که آنها را در نفی رسالت پیامبر ﷺ یاری می‌کردند. جمله «مِنْ دُونِ اللَّهِ» نیز بیانگر این است که حتی اگر همه انسان‌ها جز الله دست به دست هم دهند تا یک سوره همانند سوره‌های قرآن بیاورند، قادر نخواهند بود.

جمله «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (= اگر راست می‌گویید) درحقیقت برای تحریک آنها به قبول این

مبارزه است؛ بدین معنا که اگر شما از این کار عاجزید، دلیل دروغگویی شماست. بنابراین برای اثبات راستگویی خود برخیزید و دست به کار شوید.

تحدی و دعوت به مبارزه باید قاطع باشد و دشمن را تا آنجا که ممکن است تحریک کند تا تمام قدرت خود را به کار گیرد و پس از عجز و ناتوانی به یقین بداند پدیده‌ای که با آن روبه‌روست، پدیده‌ای بشری نیست، بلکه امری الهی است. از این‌رو در آیه بعد با تعبیرهای مختلف به این مهم پرداخته: «اگر شما این کار را انجام ندادید - و هرگز انجام نخواهید داد - از آتشی بترسید که هیضم آن بدن‌های مردم بی‌ایمان و سنگ‌هاست: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ.» آتشی که هم اکنون «برای کافران آماده شده است و جنبه نسیه ندارد! أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.»

«وَقُود» به معنای آتش‌گیره (ماده قابل اشتعال مانند هیضم) است، نه به معنای آتش‌زنه (هم‌چون کبریت یا جرقه‌ای که با سنگ‌های مخصوص ایجاد می‌کنند).

آتش دوزخ از درون خود انسان‌ها و سنگ‌ها شعله‌ور می‌شود. با توجه به اینکه امروزه ثابت شده همه اجسام جهان در درون خود، آتشی عظیم نهفته دارند (یا به تعبیر دیگر انرژی‌هایی که قابل تبدیل به آتش‌اند)، درک این معنا دشوار نیست، از این‌رو لزومی ندارد آن آتش سوزان را شبیه آتش‌های معمولی این جهان بدانیم. در سوره همزه می‌خوانیم: «نَارُ اللَّهِ الْوَقْدَةُ * الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْقِدَةِ»^۱ آتش سوزان پروردگار که از درون دل‌ها سرچشمه می‌گیرد و بر قلب‌ها سایه می‌افکند، و از درون به برون سرایت می‌کند. (به عکس آتش‌های این جهان که از بیرون به درون می‌رسد!)

نکته‌ها

۱. قرآن معجزه جاویدانی پیامبر اکرم ﷺ

از میان معجزات و خارق‌عادات پیامبر اسلام ﷺ^۲ قرآن برترین سند زنده حقانیت اوست. قرآن

۱. همزه (۱۰۴): ۶ و ۷.

۲. تاریخ متواتر اسلامی بیانگر آن است که پیامبر اسلام ﷺ نمونه‌ای از معجزات پیامبران گذشته را ارائه داده است. در آیات متعددی از قرآن کریم به نمونه‌های دیگری از معجزات پیامبر مانند پیشگویی‌های مختلف نسبت به حوادث آینده (روم (۳۰): ۱)، کمک فرشتگان به ارتش اسلام برای براندازی دشمنان (انفال (۸): ۹؛ آل عمران (۳): ۴ و ۱۲۳). و خارق‌عادات دیگری که مخصوصاً در جنگ‌های اسلامی به وقوع پیوست برخورد می‌کنیم. (تفسیر نمونه، ذیل آیه ۵۹ سوره اسراء.)

کتابی است که تاکنون کسی نتوانسته همانند آن را بیاورد. علت اینکه قرآن به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام ﷺ و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده این است که قرآن معجزه‌ای است گویا، جاودانی، جهانی، و روحانی. پیامبران پیشین می‌بایست همراه معجزات خود می‌بودند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به‌مثل می‌کردند. درحقیقت معجزات آنها خود زبان نداشت و گفتار پیامبران، آن را تکمیل می‌کرد. این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر (غیر از قرآن) نیز صادق است.

اما قرآن معجزه‌ای گویاست و نیازی به معرفی ندارد بلکه خودش به‌سوی خود دعوت می‌کند و مخالفان را به مبارزه می‌خواند، محکوم می‌سازد و از میدان مبارزه، پیروز بیرون می‌آید. از این رو پس از گذشت قرن‌ها از وفات پیامبر ﷺ همانند زمان حیات او، به دعوت خود ادامه می‌دهد.

۲. جاودانگی و جهانی بودن قرآن

قرآن مرز زمان و مکان را درهم شکسته است؛ زیرا معجزات پیامبران پیشین و حتی دیگر معجزات پیامبر روی نوار معینی از زمان، در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است، سخن گفتن نوزاد مریم ﷺ و زنده کردن مردگان و مانند آن توسط مسیح ﷺ به همین سان بوده و چنانکه می‌دانیم، اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، کم‌رنگ‌تر جلوه می‌کنند، و این از ویژگی‌های امور زمانی است.

اما قرآن، به زمان و مکان بستگی ندارد و هم‌چنان به همان قیافه‌ای که ۱۴۰۰ سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز نیز بر ما تجلی می‌کند و بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم بیش از پیشینیان از آن بهره‌مند شویم. پیداست هرچه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد، تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت و بدیهی است یک دین جهانی و جاودانی باید سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

۳. روحانی بودن قرآن

امور خارق‌العاده‌ای که از پیامبران پیشین - به‌عنوان گواه صدق گفتارشان - دیده شده، معمولاً جنبه جسمانی دارند: شفای بیماران علاج ناپذیر، زنده کردن مردگان، سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره و جز اینها همه جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می‌کنند، اما الفاظ

قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته در اعماق دل و جان آدمی نفوذ می‌کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد، افکار و عقول را در برابر خود به تعظیم وامی‌دارند، معجزه‌ای است که تنها با مغزها، اندیشه‌ها و ارواح انسان‌ها سروکار دارد و برتری چنین معجزه‌ای بر معجزات جسمانی نیاز به توضیح ندارد.

۴. دعوت به مبارزه طلبی

قرآن در سوره مختلف^۱ به همانندآوری دعوت نموده است. نکته درخور توجه آنکه این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به‌سوی این مبارزه می‌خواند و هیچ‌گونه استثنایی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می‌دهد.

۵. دیدگاه دیگران درباره قرآن

در اینجا لازم است چند جمله از گفته‌های بزرگان و حتی کسانی که متهم به مبارزه با قرآن هستند، درباره عظمت قرآن نقل نماییم:

یک. ابو العالی مُعَرّی (متهم به مبارزه با قرآن) می‌گوید: این سخن در میان همه مردم - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - مورد اتفاق است که کتاب محمد ﷺ، عقل‌ها را در برابر خود مغلوب ساخته و تاکنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد. سبک این کتاب به هیچ‌یک از سبک‌های معمول میان عرب - اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع - شباهت ندارد. امتیاز و جاذبه این کتاب به قدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد، همچون ستاره‌ای فروزان در شب تاریک می‌درخشد!

دو. جان دیون‌پورت، مؤلف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می‌نویسد: قرآن به اندازه‌ای از نقایص میرا و منزّه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بی‌آنکه انسان کم‌ترین ملالتی از آن احساس کند. سه. ویل دورانت، مورخ معروف می‌گوید: قرآن در مسلمانان آن‌چنان عزت نفس و عدالت و تقوایی به وجود آورده که در هیچ‌یک از مناطق جهان شبیه و نظیر نداشته است. چهار. ژول لایبوم، اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب تفصیل آیات می‌گوید: این

۱. نظیر: بقره (۲): ۲۳؛ هود (۱۱): ۱۳؛ طور (۵۲): ۳۴-۳۳.

مسلمانان بودند که دانش و علم را برای جهانیان به ارمغان آوردند. آنان علوم را از قرآنی که دریای دانش است، گرفتند و از آن نهرهایی برای بشریت در جهان جاری ساختند.

پنج. دینورت، مستشرقی دیگر می‌نویسد: می‌باید اعتراف کنیم علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج یافت، عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانان هستیم بلکه اروپا از این جهت، شهری از اسلام است!

شش. دکتر لورواکسیا واگلیری، استاد دانشگاه ناپل در کتاب پیشرفت سریع اسلام می‌نویسد: کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است. قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد. نمونه سبک و اسلوب آن در ادبیات سابقه ندارد. تأثیر این سبک در روح انسان ناشی از امتیازات و برتری‌های آن است. چگونه ممکن است این کتاب اعجاز‌آمیز، ساخته محمد ﷺ باشد، درحالی‌که او عربی درس‌ناخوانده بود. ما در این کتاب گنجینه‌ها و ذخایری از علوم را می‌بینیم که فراتر از استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین افراد، بزرگ‌ترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست و قانون است. به دلیل این جهات است که قرآن نمی‌تواند کار مردی تحصیل‌کرده و دانشمند باشد.

همانندناپذیری

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ۖ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً^۱

خداوند در این آیات خطاب به پیامبر ﷺ می‌گوید: «به آنها (مشرکان) بگو اگر تمام انسان‌ها و پریان اجتماع و اتفاق کنند تا همانند این قرآن را بیاورند، قادر نخواهند بود، هرچند یکدیگر را کمک کنند: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً».

این آیه با صراحت تمام، همه جهانیان را بی‌هیچ استثنا به مقابله با قرآن دعوت می‌کند و می‌گوید: اگر فکر می‌کنید قرآن سخن خدا نیست و ساخته بشر است، شما نیز همانند آن را بیاورید و هر گاه بعد از تلاش همگانی، خود را ناتوان یافتید، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است. این دعوت به مقابله که در اصطلاح علمای عقاید، «تحذی» نامیده می‌شود، یکی از ارکان هر

۱. اسراء (۱۷): ۸۸ و ۸۹.

معجزه است. از این‌رو هر جا چنین تعبیری به‌میان آمد، به‌روشنی دانسته می‌شود که آن موضوع از معجزات است. در این آیه چند نکته گفتنی است:

۱. پیش از هر چیز، عمومی بودن دعوت به تحذی است که همه انسان‌ها و موجودات عاقل دیگر را فرا می‌گیرد.

۲. جاودانی بودن دعوت نیز نکته دیگر است؛ زیرا هیچ‌گونه قیدی از نظر زمان در آن نیست و بدین ترتیب این دعوت همان‌گونه که در زمان پیامبر ﷺ بوده است، امروز و فردا نیز خواهد بود.

۳. تعبیر به اجتماع نیز به مسئله همکاری، همفکری و تعاون اشاره دارد که بازده کار انسان‌ها را صدها یا هزاران برابر می‌کند.

۴. جمله «وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (هر چند بعضی، بعض دیگر را یاری کنند) تأکید مجددی بر مسئله همفکری و تعاون است و در ضمن اشاره‌ای است سر بسته به اهمیت و تأثیر این کار در پیشبرد هدف‌ها.

۵. تعبیر «بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» تعبیر جامعی است که شباهت و همانندی را در تمام زمینه‌ها می‌رساند؛ یعنی مانند آن از نظر فصاحت، محتوا، انسان‌سازی، بحث‌های علمی، قانون‌های حیات‌بخش اجتماعی، تاریخ خالی از خرافات و پیشگویی‌های مربوط به آینده.

۶. دعوت از همه انسان‌ها دلیل بر این است که در مسئله اعجاز تنها جنبه الفاظ قرآن و فصاحت و بلاغت آن مطرح نیست؛ چرا که اگر چنین بود دعوت از ناآشنایان به زبان عربی بی‌فایده بود.

۷. معجزه گویا و رسا آن است که آورنده آن، مخالفان را نه تنها دعوت به مقابله کند، بلکه آنها را با وسایل مختلف به این کار تحریک و تشویق نماید تا آنچه در توان دارند، به‌کار گیرند و پس از آنکه عجز آنها آشکار شد، عمق و عظمت اعجاز روشن گردد. در آیه نخست این موضوع کاملاً عملی شده؛ زیرا از یک سو پای همه انسان‌ها را به‌میان کشیده و با تصریح به ناتوانی آنها، با عبارت «لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ» آنها را برانگیخته و از سویی با جمله «وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» تحریک بیشتری نموده است.

آیه دوم بیانگر یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن، یعنی جامعیت آن است و می‌گوید: «ما برای مردم در این قرآن از هر نمونه‌ای از انواع معارف بیان کردیم: وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ».

اما با این حال «اکثر مردم نادان جز انکار حق، و نادیده گرفتن دلایل هدایت، عکس‌العملی

نشان ندادند: فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا»

«صِرْفًا» از ماده تصریف به معنای تغییر یا تبدیل و از حالی به حالی در آوردن، آمده است. «کُفُور» نیز به معنای انکار حق است.

به راستی این تنوع محتویات قرآن، آن هم از انسانی درس ناخوانده، عجیب است؛ چرا که در این کتاب آسمانی، دلایل متین عقلی با ریزه کاری های خاص خود در زمینه عقاید آمده، و بیان احکام متین و استوار بر اساس نیازمندی های بشر در همه زمینه ها و بحث های تاریخی قرآن نیز در نوع خود بی نظیر، هیجان انگیز، بیدارگر، تکان دهنده و خالی از هرگونه خرافه است. افزون بر آن مباحث اخلاقی اش که با دل های آماده همان کار را می کند که باران بهار با زمین های مرده! مسایل علمی که در قرآن مطرح شده، پرده از روی حقایق برمی دارد که دست کم در آن زمان برای هیچ دانشمندی شناخته نشده بود و خلاصه سخن آنکه قرآن در هر وادی گام می نهد، عالی ترین نمونه را ارائه می دهد.

با توجه به معلومات محدود انسان - به ویژه با در نظر گرفتن این مطلب که پیامبر اسلام در محیطی پرورش یافته بود که از همان علم و دانش محدود بشری آن زمان نیز خبری نبود - آیا وجود این همه محتوای متنوع - در زمینه های توحیدی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و ... - دلیل بر این نیست که از مغز انسان تراوش نکرده، بلکه از ناحیه خداست؟ به همین دلیل است که اگر جن و انس جمع شوند تا همانند آن را بیاورند، قادر نخواهند بود.

اگر فرض کنیم تمام دانشمندان امروز و متخصصان علوم مختلف جمع شوند تا دائرة المعارفی را تنظیم کنند و آن را در قالب بهترین عبارات بریزند، ممکن است این مجموعه برای امروز جامعیت داشته باشد، اما برای پنجاه سال بعد نه تنها ناقص و نارسا است بلکه آثار کهنگی از آن خواهد بارید. در حالی که قرآن در هر عصر و زمانی که خوانده می شود - به ویژه در عصر ما - آن چنان است که گویی امروز و برای مردمان امروز نازل شده و هیچ اثری از گذشت زمان در آن دیده نمی شود.

حفظ قرآن از تحریف

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.^۱

به دنبال بهانه جویی های کفار و حتی استهزای پیامبر ﷺ و قرآن که در آیات گذشته آمده بود، در آیه مورد بحث یک واقعیت بزرگ و پر اهمیت را به عنوان دلداری به پیامبر از یک سو و اطمینان خاطر همه مؤمنان راستین از سوی دیگر بیان می کند و آن اینکه: «ما این قرآن را که مایه تذکر است نازل کردیم، و ما به طور قطع آن را حفظ خواهیم کرد: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.»

چنان نیست که این قرآن بدون پشتوانه باشد و آنها بتوانند نور آن را خاموش کنند؛ زیرا این چراغی است که ایزد آن را برافروخته است، و این آفتابی است که غروب و افول نخواهد داشت. این گروه اندک و ناتوان که سهل است، اگر همه جباران، زورمندان و سیاستمداران ستمگر و اندیشمندان منحرف دست به دست هم دهند که نورش را خاموش کنند، توانایی نخواهند داشت؛ چرا که خداوند حفظ و پاسداری از آن را به عهده گرفته است. خداوند طبق ظاهر این آیه وعده داده که آن را از هر نظر حفظ و پاسداری کند: محافظت از هرگونه تحریف، فنا و نابودی و محافظت از سفسطه های دشمنان و سوسه گر.

سند زنده ای بر اعجاز قرآن

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.^۱

در این آیه به منافقین و همه کسانی که در حقانیت قرآن مجید تردید دارند چنین اشاره می کند: «آیا آنها درباره وضع خاص این قرآن نمی اندیشند و نتایج آن را بررسی نمی کنند، این قرآن اگر از ناحیه غیر خدا نازل شده بود حتماً تناقض ها و اختلاف های فراوانی در آن می یافتند. اکنون که در آن هیچ گونه اختلاف و تناقضی نیست، باید بدانند که از سوی خداوند نازل شده است: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.»

«تدبر» در اصل از ماده دبر (بر وزن ابر) به معنای پشت سر و عاقبت چیزی است، بنابراین تدبر یعنی بررسی نتایج و عواقب و پشت و روی چیزی است، و تفاوت آن با تفکر این است که تفکر مربوط به بررسی علل و خصوصیات یک موجود است، اما تدبر مربوط به بررسی عواقب و نتایج آن است، از آیه فوق چند مطلب برمی آید:

۱. مردم موظف‌اند درباره اصول دین و مسائلی چون صدق دعوی پیامبر ﷺ و حقانیت قرآن مطالعه و بررسی کنند و از تقلید و قضاوت‌های کورکورانه بپرهیزند.

۲. قرآن - بر خلاف آنچه برخی می‌پندارند - برای همه قابل‌درک و فهم است؛ چرا که اگر چنین نبود، دستور به تدبر در آن داده نمی‌شد.

۳. یکی از دلایل حقانیت قرآن و اینکه از طرف خدا نازل شده این است که در سراسر آن تضاد و اختلاف نیست برای روشن شدن این حقیقت به توضیح زیر توجه فرمایید.

روحیات هر انسانی همواره در تغییر است قانون تکامل در شرایط عادی در صورتی که وضع استثنایی به وجود نیاید انسان و روحیات افکار او را نیز در بر می‌گیرد و دائماً با گذشت روز و ماه و سال، زبان، فکر و سخنان انسان‌ها دگرگون می‌شود، اگر با دقت بنگریم، هرگز نوشته‌های یک نویسنده یکسان نیست، بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد. به‌خصوص اگر کسی در کوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد - حوادثی که پایه یک انقلاب فکری، اجتماعی و عقیدتی همه جانبه را پی‌ریزی کند - او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان، یکنواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نخواهد بود، به‌خصوص اگر او درس نخوانده و پرورش یافته در محیطی کاملاً عقب افتاده‌ای باشد.

اما قرآن که در مدت ۲۳ سال براساس نیازمندی‌های تربیتی مردم و در شرایط کاملاً مختلف نازل شده، کتابی است درباره موضوعات گوناگون که مانند کتاب‌های معمولی به بحث‌های اجتماعی، سیاسی، فلسفی، حقوقی و یا تاریخی نمی‌پردازد، بلکه گاه درباره توحید و اسرار آفرینش، احکام و قوانین و آداب و سنن، امت‌های پیشین و سرگذشت تکان‌دهنده آنان، و گاه نیز درباره مواعظ، نصایح، عبادات و رابطه بندگان با خدا سخن می‌گوید. به گفته دکتر گوستاوبون، قرآن کتاب آسمانی مسلمانان تنها منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی نیست، بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن است.

چنین کتابی با این مشخصات عادتاً ممکن نیست خالی از تضاد، تناقض، مختلف‌گویی و نوسان‌های زیاد باشد، اما هنگامی که می‌بینیم باتمام این جهات همه آیات آن هماهنگ، خالی از هرگونه تضاد، اختلاف و ناموزونی است، به‌خوبی می‌توان حدس زد که این کتاب زاینده افکار انسان‌ها نیست بلکه از ناحیه خداوند است. چنان که خود قرآن این حقیقت را در آیه فوق بیان کرده است.

بخش دوم

دعا و نیایش

- دعا وسیله ارتباط با خدا
- فلسفه دعا و نیایش
- مفهوم واقعی دعا
- شرایط اجابت دعا
- دعای مضطر
- کیفیت دعا
- کمیت دعا

آدمی به اقتضای طبیعت خویش همواره خود را در معرض حوادث و بلاهای ناخواسته و ناشناخته می‌بیند و به چاره‌جویی می‌اندیشد. ضرورت وجود پناهگاهی مطمئن و همیشگی در برابر حوادث و ناملایمات گوناگون، هماره ذهن و جان آدمی را مشغول داشته، آرامش او را دستخوش تلخی و ناهنجاری می‌سازد. این حقیقت، تمامی انسان‌ها را به تکاپویی بی‌امان فرامی‌خواند. به یقین، روح دعا و اساس گرایش به تضرع در پیشگاه قادر بی‌همتا و غنی مطلق، همین حقیقت انکارناپذیر است.

نیازمندی‌های زندگی، وحشت از تنهایی و گرایش فطری به خیر مطلق، همه زمینه‌های ارتباط درونی و زبانی و عرض نیاز انسان‌ها به کمال بی‌انتهای و آفریدگار هستی‌اند. جالب اینکه سخن گفتن با خداوند و خواستن از او، انسان را چنان به ساحت ربوبی نزدیک می‌سازد و پرتو قدسی، فضای این رابطه را فرامی‌گیرد که به تدریج خواسته‌ها و نیازها لطافت یافته، از قلمرو تمایلات مادی دنیوی فراتر می‌رود و به جایی می‌رسد که انسان جز جوار محبوب و برچیده شدن پرده‌ها و ماندن در کنار معشوق حقیقی، مطلوب و نیازی در خود احساس نمی‌کند. در این بخش به تفسیر بخشی از آیات دعا و نیایش می‌پردازیم:

دعا وسیله ارتباط با خدا

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.^۱

شخصی از پیامبر ﷺ پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد که خدا به بندگانش نزدیک است.

این آیه خطاب به پیامبر می‌گوید: «هنگامی که بندگانم از تو درباره من سؤال کنند، بگو من

بردیکم: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ. نزدیک تر از آنچه تصور کنید؛ نزدیک تر از شما به خودتان و «نزدیک تر از شریان گردن هایتان»؛ چنانکه در جای دیگر می خوانیم: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱ سپس می افزاید: «من دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا می خواند، اجابت می کنم: أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ.»

بنابراین «باید بندگان من دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند: فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي.» «باشد که راه خود را بیابند و به مقصد رسند: لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.»

جالب اینکه خداوند در این آیه کوتاه هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره می کند و هفت بار به بندگان، و از این راه نهایت پیوستگی، قرب و محبت خود به آنان را نشان داده است! عبدالله بن سنان از قول امام صادق (ع) می گوید:

زیاد دعا کنید؛ زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت است. نعمت ها و رحمت هایی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی توان به آن رسید و بدان هر در را که بکوبی، عاقبت گشوده خواهد شد.^۲

نکته ها

۱. فلسفه دعا و نیایش

آنها که حقیقت و روح دعا و آثار تربیتی و روانی آن را نشناخته اند، بر این موضوع خرده های گوناگونی می گیرند: گاه می گویند دعا عامل تخذیر است؛ چرا که مردم به جای فعالیت و استفاده از وسایل پیشرفت به سراغ دعا می روند، برخی نیز می گویند: اصولاً آیا دعا کردن دخالت در کار خدا نیست؟! خدا هرچه مصلحت بداند، انجام می دهد، او به ما محبت دارد و مصالح ما را بهتر از خود ما می داند. بنابراین چرا ما هر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟! در این میان، پاره ای نیز می پرسند آیا دعا با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند منافات ندارد؟

آنها که چنین ایرادهایی را مطرح می کنند، از آثار روانی، اجتماعی، تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافل اند؛ زیرا انسان برای تقویت اراده و برطرف کردن ناراحتی ها به تکیه گاهی احتیاج دارد و این دعاست که چراغ امید را در انسان روشن می سازد. مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند،

۱. ق (۵۰): ۱۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۷۰.

با واکنش های نامطلوب روانی و اجتماعی روبه رو خواهند شد. به تعبیر یکی از روانشناسان:

فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است. اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است، معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته دعا بدین معنا نیست که از وسایل و علل طبیعی دست بشویم و به جای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است که بعد از به کار بستن نهایت کوشش در استفاده از همه وسایل موجود، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن بست رسیدیم، به سراغ دعا برویم. بنابراین دعا، در برابر نارسایی ها و بن بست هاست، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

نیایش در همین حال که آرامش را پدید می آورد، در فعالیت های مغزی انسان نوعی شکستگی و انبساط باطنی و گاه روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند، نیایش خصایل خویش را با علامت های بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می دهد. صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت و نیز استقبال از حوادث، جملگی از وجود گنجینه ای پنهان در عمق روح ما حکایت می کند. تحت این قدرت حتی مردم کم استعداد نیز می توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش حقیقی را بشناسند، بسیار اندک اند.

از آنچه گفتیم، پاسخ این ایراد که دعا بر خلاف رضا و تسلیم است نیز روشن می شود؛ زیرا دعا نوعی کسب قابلیت برای به دست آوردن سهم زیاده تر از فیض بی پایان پروردگار است. به بیانی دیگر انسان به وسیله دعا شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می یابد. بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر، همان تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی بر خلاف آن.

از اینها گذشته، دعا نوعی عبادت و خضوع و بندگی است و انسان به وسیله آن توجه تازه ای به ذات خداوند می یابد، و همان گونه که همه عبادات اثر تربیتی دارد، دعا نیز دارای چنین اثری است.

از سویی کسانی که دعا را دخالت در کار خدا می دانند و می گویند خدا هرچه مصلحت باشد انجام می دهد، توجه ندارند که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقت ها تقسیم می شود؛ بدین بیان که هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد، سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان

می‌گردد. از این رو امام صادق (ع) می‌فرماید:

إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ^۱

در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی‌رسد.

دانشمندی می‌گوید: هنگامی که نیایش می‌کنیم، خود را به قوه پایان‌ناپذیری که تمام کاینات را به هم پیوند داده، متصل و مربوط می‌سازیم. امروز جدیدترین علم، یعنی روان‌پزشکی همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند. به علت اینکه پزشکان روانی دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن ایمان محکم به دین، نگرانی و هیجان و ترس را که موجب بسیاری از ناراحتی‌های ماست، برطرف می‌سازد.

۲. مفهوم واقعی دعا

دانستیم که دعا در مورد نارسایی‌های قدرت ماست، نه در مورد توانایی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعایی است که با توجه به مضمون «أَتُنَّ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا» وَ يَكْشِفُ السُّوءَ^۲ به هنگام اضطرار و عقیم ماندن تمام تلاش‌ها انجام گیرد. بر این پایه، مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد؛ آن هم از کسی که قدرتش بی‌پایان و هر امری برای او آسان است. البته این درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه باید از تمام وجود او برخیزد، و زبان نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.

باید توجه داشت نوع دیگری از دعا هست که حتی در موارد قدرت و توانایی نیز انجام می‌گیرد و آن دعایی است که نشان‌دهنده عدم استقلال قدرت ما در برابر قدرت پروردگار است؛ بدین معنا که اسباب و عوامل طبیعی هرچه دارند، از ناحیه او و به فرمان اوست، اگر به دنبال دارو می‌رویم و از آن شفا می‌طلبیم، از این روست که او به دارو این اثر را بخشیده است.

کوتاه سخن اینکه، دعا نوعی خودآگاهی و بیداری دل و اندیشه و پیوند باطنی با مبدأ همه نیکی‌ها و خوبی‌هاست. از این رو در سخنان حضرت علی (ع) می‌خوانیم: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ: خداوند دعای غافل‌دلان را مستجاب نمی‌کند.»

شرایط اجابت دعا

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ^۱

توجه به کیفیت شرایط دعا، حقایق تازه‌ای را برای ما روشن و اثر سازنده آن را آشکار می‌سازد. در این آیات خداوند دستور می‌دهد دعا و نیایش - که جان و روح عبادت است - باید در برابر خدا انجام گیرد. نخست می‌گوید: «پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً.»

«تضرع» در اصل برگرفته از ماده «ضرع» (بر وزن فرع) به معنای «پستان» است. بنابراین فعل تضرع به معنای دوشیدن شیر از پستان می‌باشد و چون به هنگام دوشیدن شیر انگشت‌ها بر نوک پستان در جهات مختلف حرکت می‌کنند، این کلمه در مورد کسی که با حرکات مخصوص خود اظهار خضوع و تواضع می‌کند، به کار می‌رود.

بنابراین اگر در آیه آمده خدا را از روی تضرع بخوانید، یعنی با کمال خشوع و تواضع به سوی او روی آورید. درحقیقت دعاکننده نباید تنها زبانش چیزی را بخواند، بلکه باید از بن جان دعا کند.

اینکه در آیه فوق دستور داده شده خدا را به طور «خفیه» و در پنهانی بخوانید، برای این است که از ریا دورتر و به اخلاص نزدیک‌تر، و توأم با تمرکز فکر و حضور قلب باشد. این احتمال نیز در آیه داده شده است که منظور از «تضرع» دعای آشکار و مراد از «خفیه» دعای پنهانی است؛ زیرا هر مقامی اقتضایی دارد و گاه باید آشکارا و گاه نیز پنهانی دعا کرد.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد: إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.»

این جمله معنای وسیعی دارد که هرگونه تجاوز - اعم از فریاد کشیدن، تظاهر و ریاکاری و توجه به غیر خدا - را به هنگام دعا شامل می‌شود. در آیه بعد به حکمی اشاره شده که در واقع یکی از شرایط تأثیر دعاست، می‌فرماید: «در روی زمین فساد مکنید، بعد از آنکه اصلاح شده است: وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا.»

بی‌گمان هنگامی دعا در پیشگاه خدا به اجابت نزدیک خواهد بود که شرایط لازم در آن

۱. اعراف (۷): ۵۵ و ۵۶.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲. نمل (۲۷): ۶۲.

رعایت شود؛ از جمله اینکه با جنبه‌های سازنده و عملی در حدود توانایی و قدرت همراه باشد و حقوق مردم رعایت گردد و حقیقت دعا نیز در سراسر وجود انسان سایه گسترد. بنابراین هیچ‌گاه دعای افراد مفسد و تبه‌کار به جایی نخواهد رسید.

بار دیگر به مسئله دعا می‌پردازد و یکی دیگر از شرایط آن را بازمی‌گوید: «خدا را با ترس و امید بخوانید: وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا».

نه آن‌چنان از اعمال خود راضی باشید که گمان کنید هیچ نقطه تاریکی در زندگی شما نیست - که این خود عامل عقب‌گرد و سقوط است - و نه چنان مأیوس باشید که خود را شایسته عفو خدا و اجابت دعا ندانید - که این نیز خاموش‌کننده همه تلاش‌هاست - بلکه با دو بال بیم و امید به‌سوی او پرواز کنید: امید به رحمتش و بیم از مسئولیت‌ها و لغزش‌ها.

در پایان آیه برای تأکید بیشتر بر اسباب امیدواری به رحمت خدا، می‌گوید: «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ».

ممکن است این جمله یکی دیگر از شرایط اجابت دعا باشد؛ یعنی اگر می‌خواهید دعای شما تنها گردش زبان نباشد، باید آن را با اعمال نیک خود همراه سازید تا به کمک آن، رحمت الهی شامل حالتان گردد و دعایتان به ثمر رسد. به این ترتیب در این دو آیه به پنج قسمت از شرایط قبولی دعا اشاره شده است: از روی تضرع و در پنهانی بودن، از حد اعتدال تجاوز نکردن، با تولید فساد و تبه‌کاری همراه نشدن، توأم و متوازن بودن با بیم و امید و سرانجام همراه گشتن با نیکوکاری. در روایات نیز شرایطی بر استجاب دعا آمده است؛ از جمله:

۱. باید پیش از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید و از گناه توبه کرد و خودسازی نمود و از زندگی رهبران الهی نیز الهام گرفت. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

مبادا هیچ‌یک از شما از خدا تقاضایی کند، مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را به‌جا آورد و درود بر پیامبر و آل او بفرستد. بعد به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند و سپس دعا نماید.^۱

۲. زندگی خود را از اموال غصبی و ظلم و ستم پاک کند و غذایش نیز از حرام نباشد. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده:

کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را پاک کند.^۲

۳. از مبارزه با فساد و دعوت به‌سوی حق خودداری نکنند؛ زیرا آنها که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌گویند، دعای مستجابی ندارند؛ چنانکه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده:

باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و الا خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می‌کند و هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد!^۱

درحقیقت ترک این وظیفه بزرگ نظارت ملی، نابسامانی‌هایی در اجتماع به وجود می‌آورد که نتیجه آن خالی ماندن صحنه اجتماع برای بدکاران است و دعا نیز برای برطرف شدن نتایج آن اثری نخواهد داشت؛ زیرا این وضع، نتیجه قطعی اعمال خود انسان است.

۴. عمل به پیمان‌های الهی (ایمان، عمل صالح، امانت‌داری و درستکاری) نیز یکی دیگر از شرایط استجاب دعا است؛ زیرا آن کس که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند، نباید انتظار داشته باشد که دعایش از ناحیه پروردگار به اجابت رسد.

۵. توأم گشتن دعا با عمل، تلاش و کوشش. در کلمات قصار امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم:

الدَّاعِي بِلاَ عَمَلٍ كَالزَّامِي بِلاَ وَتَرٍ! ^۲ دعاکننده بدون عمل و تلاش مانند تیرانداز بدون زه است.

با توجه به اینکه وتر (زه) عامل حرکت و وسیله پیش‌راندن تیر به‌سوی هدف است، نقش عمل در تأثیر دعا نیز روشن می‌گردد.

این شرایط پنج‌گانه بیانگر آن است که دعا نه تنها نباید جایگزین اسباب طبیعی و وسایل عادی - برای وصول به هدف - باشد، بلکه برای اجابت آن باید در برنامه‌های زندگی دعاکننده دگرگونی کلی به عمل آید و روحیات شخص تغییر یابد و در اعمال پیشین تجدیدنظر گردد.

دعای مضطر

أَمَّنْ جُيِبَ الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السَّوْءَ.^۳

این آیه و آیات پیش از آن مجموعه‌ای است از بازپرسی و محاکمه معنوی بت‌پرستان. در این

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۷۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۷.

۳. نمل (۲۷): ۶۲.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۸۴.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

آیه که سخن از حل مشکلات و شکستن بن‌بست‌ها و اجابت دعاهاست، می‌گوید: آیا معبودهای بی‌ارزش شما بهترند، «یا کسی که دعای مضطر و درمانده را به اجابت می‌رساند و گرفتاری و بلا را بر طرف می‌کند؟ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْثِفُ السَّوْءَ».

در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی آدمی بسته می‌شود و از هر نظر درمانده و مضطر می‌گردد، تنها کسی که می‌تواند گره مشکلات را بگشاید و نور امید در دل‌ها بتاباند، تنها ذات پاک اوست.

از آنجاکه این حقیقت فطرتاً در درون همه انسان‌هاست، بت‌پرستان نیز به‌هنگامی که در میان امواج خروشان دریا گرفتار می‌شوند، تمام معبودهای خود را فراموش کرده، به دامن خداوند دست می‌آورند؛ همان‌گونه که قرآن می‌گوید:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۱

هنگامی که سوار کشتی می‌شوند، خدا را می‌خوانند؛ درحالی‌که پرستش را مخصوص او می‌دانند.

نکته: مضطر کیست؟

گرچه خداوند دعای همه را - هرگاه شرایطش فراهم باشد - اجابت می‌کند، در این آیه به‌ویژه بر عنوان مضطر تکیه شده؛ زیرا یکی از شرایط اجابت دعا آن است که انسان چشم از عالم اسباب به کلی برگیرد و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد و همه چیز را از آن او دانسته، حل هر مشکلی را به‌دست او ببیند. این درک در حال اضطرار به آدمی به‌دست می‌دهد.

درست است که عالم، عالم اسباب است و مؤمن نهایت کوشش خود را در این زمینه به‌کار می‌گیرد اما هرگز در جهان اسباب گم نمی‌شود، بلکه همه را از برکت ذات پاک او می‌بیند. او دیده‌ای نافذ دارد و در پشت حجاب اسباب، ذات مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ را می‌بیند و همه چیز را از او می‌خواهد. آری، اگر انسان به این مرحله برسد، مهم‌ترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است.

کیفیت دعا

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا

فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ * وَ مِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَئِكَ هُم نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ^۱

در حدیثی از امام باقر^{علیه السلام} آمده است: در ایام جاهلیت هنگامی که از مراسم حج فارغ می‌شدند، در آنجا اجتماع می‌کردند و افتخارات نیاکان خود را برشمرده، از ایام گذشته آنها و بخشش فراوانشان یاد می‌کردند، (و افتخارات موهومی برای خود برمی‌شمردند). آیات فوق نازل شد و به آنها دستور داد به‌جای این کار نادرست، ذکر خدا گویند و با همان شور و سوز و بلکه بیشتر، از نعمت‌های بی‌دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند.

گرچه اعراب جاهلیت مراسم حج را با واسطه‌های متعددی از ابراهیم خلیل^{علیه السلام} گرفته بودند، آن‌چنان با خرافات آمیخته شده بود که این عبادت بزرگ و انسان‌ساز را - که نقطه عطفی در زندگی زائران خانه خدا و موجب تولّد دوباره آنهاست - از صورت اصلی و فلسفه‌های تربیتی خارج و به‌وسیله‌ای برای تفرقه و نفاق تبدیل ساخته بود.

در نخستین آیه، می‌فرماید: «هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، ذکر خدا گویند؛ همان‌گونه که پدران و نیاکانتان را یاد می‌کردید؛ بلکه از آن بیشتر: فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا».

عظمت و بزرگی در پرتو ارتباط با خداست، نه مباهات کردن به ارتباط موهوم با نیاکان. منظور از این تعبیر این نیست که هم نیاکان را ذکر کنید و هم خدا را؛ بلکه اشاره‌ای است به این واقعیت که اگر آنها به دلیل پاره‌ای از مواهب شایسته یادآوری هستند، چرا به سراغ خدا نمی‌روید که تمام عالم هستی و تمام نعمت‌های جهان از ناحیه اوست.

در اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست، مفسران بسیار سخن گفته‌اند، اما ظاهراً تمام اذکار الهی را بعد از مراسم شامل می‌شود. در واقع باید خدا را بر تمام نعمت‌هایش به‌ویژه نعمت ایمان و هدایت به حج شکر گویند و آثار تربیتی آن را با یاد الهی تکامل بخشند.

در اینجا قرآن مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند: «گروهی از مردم می‌گویند: خداوند! در دنیا به ما (نیکی) عطا فرما، ولی در آخرت بهره‌ای ندارند: فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ».

«و گروهی می‌گویند: پروردگارا به ما در دنیا (نیکی) عطا کن و در آخرت (نیکی) مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ».

درحقیقت این بخش از آیات به خواسته‌های مردم و اهداف آنها در این عبادت بزرگ اشاره دارد. برخی جز به مواهب مادی دنیا نظر ندارند و از خدا چیزی غیر از آن نمی‌خواهند. بدیهی است اینان در آخرت از همه چیز بی‌بهره‌اند. اما گروهی، هم مواهب مادی دنیا را می‌خواهند و هم مواهب معنوی را و بلکه زندگی دنیا را نیز به‌عنوان مقدمه تکامل معنوی می‌طلبند و این است منطق اسلام که هم به جسم و ماده نظر دارد و هم به جان و معنا. اسلام دنیا را زمینه‌ساز معنویت می‌شمرد و هرگز با انسان‌های تک‌بعدی موافق نیست؛ آنانی که در مادیات غوطه‌ورند و برای آن اصالت قائل‌اند، یا کسانی که به کلی از زندگانی دنیا بیگانه‌اند.

در اینکه منظور از «حسنة» در این آیه چیست، تفسیرهای مختلفی را ذکر کرده‌اند. در روایتی از امام صادق (ع) به معنای وسعت رزق، حسن خلق در دنیا، خشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده.^۱ برخی از مفسران نیز آن را به معنای علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت، یا مال در دنیا و بهشت در آخرت و یا همسر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت دانسته‌اند. در حدیثی نیز از پیامبر (ص) آمده است:

کسی که خدا به او قلبی شاکر، زبانی مشغول به ذکر حق، و همسری باایمان - که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند - ببخشد، نیکی دنیا و آخرت را به او داده است.^۲

بدیهی است حسنه به معنای هرگونه خیر و خوبی است و مفهومی گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود. بنابراین آنچه در روایات یا گفته‌های مفسران آمده، بیان مصداق‌های روشن آن است، و مفهوم آیه را محدود نمی‌کند. به گفته بعضی از مفسران، افراد باایمان اصل حسنه را از خدا می‌خواهند، بی‌آنکه نوعی از آن را انتخاب کنند و همه را به مشیت و اراده و انعام الهی وامی‌نهند.

آخرین آیه به گروه دوم اشاره دارد و می‌فرماید: «آنها نصیب و بهره‌ای از کسب خود دارند و

خداوند سریع الحساب است: أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

درحقیقت این آیه نقطه مقابل جمله‌ای است که در آیات پیش درباره گروه اول آمده است: «وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ: آنها نصیبی در آخرت ندارند».

تعبیر «نصیب» گرچه به صورت نکره آمده، قراین گواهی می‌دهد که نکره در اینجا برای بیان عظمت است و تعبیر «مما کسبوا» (به‌خاطر آنچه انجام دادند) نیز اشاره به کمی این نصیب و بهره نیست؛ زیرا ممکن است «مِن» در «مِمَّا» ابتداییه باشد، نه تبعیضی.

تعبیر «کسب» در جمله «مما کسبوا» به گفته بسیاری از مفسران به معنای همین دعایی است که درباره خیر دنیا و آخرت می‌کند، و انتخاب این تعبیر ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد که دعا کردن خود یکی از بهترین عبادات و اعمال است.

از بررسی ده‌ها آیه که ماده کسب و مشتقاتش در آن به کار رفته، به‌خوبی بر می‌آید که این واژه در غیر کارهای جسمی (اعمال روحی و قلبی) نیز به کار می‌رود؛ چنانکه در سوره بقره می‌خوانیم:

وَلَكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ^۱

ولی خداوند به آنچه قلب‌های شما کسب کرده است، شما را مؤاخذه می‌کند.

بنابراین جای تعجب نیست که دعا نوعی کسب و اکتساب باشد؛ به‌ویژه آنکه دعای حقیقی تنها با زبان نیست، بلکه با قلب و با تمام وجود انسان است.

جمله «وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» که در آخرین آیه آمده، به این اشاره دارد که هم خداوند با سرعت به حساب بندگان می‌رسد و هم پاداش‌ها و کیفرهایی را که وعده داده، به‌زودی به آنها می‌دهد. در حدیثی می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَحِ النَّبْصِ^۲

خداوند حساب تمام خلایق را در یک چشم برهم‌زدن رسیدگی می‌کند.

این بدان علت است که علم خداوند همانند مخلوقات نیست که محدودیت آن سبب شود مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد؛ ضمن اینکه محاسبه پروردگار زمانی لازم ندارد؛ زیرا اعمال ما بر جسم و جان ما و بلکه بر موجودات پیرامون ما و اشیای دیگر تأثیر می‌نهد، و از این

۱. بقره (۲): ۲۲۵.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۳.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۷۱.

۲. بنگرید به: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۰.

نظر می‌توان وجود انسان را به انواع اتومبیل‌هایی مانند کرد که با داشتن دستگاه کیلومترشمار، همیشه میزان کارکرد خود را در هر لحظه به‌طور روشن و مشخص نشان می‌دهد و دیگر نیازی به اندازه‌گیری مسافت‌هایی که اتومبیل در طول عمرش پیموده است نمی‌باشد.

کمیت دعا

قُلْ مَا يَغْنُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا^۱.

این آیه که آخرین آیه سوره فرقان است، هم نتیجه‌ای است برای تمام سوره، و هم برای بحث‌هایی که در زمینه اوصاف عباد الرحمن در آیات پیش از آن آمده است، خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می‌گوید: «بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی نیست، اگر دعای شما نباشد: قُلْ مَا يَغْنُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ».

«یعنی» از ماده عبأ (بر وزن عبد) به معنای سنگینی است. بنابراین جمله «لا یعبأ»، یعنی وزنی قائل نیست، یا به تعبیر دیگر اعتنایی نمی‌کند.

سپس می‌افزاید: «شما آیات پروردگار و پیامبران خدا را تکذیب کردید، و این تکذیب دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد: فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا».

ممکن است تصور شود میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا دست‌کم ارتباط و انسجام لازم دیده نمی‌شود، اما با کمی دقت روشن می‌شود منظور اصلی این است که شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید، از این‌رو اگر به‌سوی خدا نیایید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید، هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت و کیفرهای تکذیب‌تان قطعاً دامانتان را خواهد گرفت.

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تأیید می‌کند، حدیثی از امام باقر (ع) است. از آن حضرت پرسیدند: «كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَفْضَلُ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ: آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است، یا بسیار دعا نمودن؟» امام در پاسخ فرمود: «بسیار دعا کردن افضل است» و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.^۲

۱. فرقان (۲۵): ۷۷.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۱.

بخش سوم

نماز و تفسیر قرآن

گفتار دوم: تفسیر سوره حمد

- ویژگی‌های سوره
- محتوای سوره
- بهترین سرآغاز
- سپاس و ستایش الهی
- رحمت گسترده الهی
- ایمان به رستخیز دومین پایگاه
- انسان در پیشگاه خدا
- پیمودن راه مستقیم
- دو خط انحرافی

گفتار اول: نماز

- اهمیت فریضه نماز
- فلسفه و اسرار نماز
- ۱. بازدارندگی از زشتی‌ها و بدی‌ها
- ۲. یاد خدا
- ۳. خشوع و رستگاری
- ۴. کنترل نیروهای درونی
- ۵. نجات از دوزخ
- اوقات نمازهای پنج‌گانه
- نماز شب
- بزرگ‌ترین اجتماع عبادی - سیاسی

گفتار چهارم: تفسیر سوره قدر

- محتوای سوره
- فضیلت سوره
- شب نزول قرآن
- شبی برتر از هزار ماه
- شب نزول فرشتگان و روح
- شب سلامت و رحمت

گفتار سوم: تفسیر سوره توحید

- محتوای سوره
- فضیلت سوره
- یکتای یگانه
- یکتای بی‌نیاز
- یکتای بی‌همتا

گفتار اول

نماز

یکی از اصولی که قرآن کریم پس از ایمان به غیب مطرح ساخته، به یادداشتن نماز است.^۱ انسان با اقامه نماز، زیباترین شکل پرستش و عبادت را به نمایش می‌گذارد. قرآن کریم هنگامی که از نماز سخن به میان می‌آورد، می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛ نماز بخوانید تا یاد مرا زنده کنید و من در یاد شما به واسطه نماز ظهور یابم. چنین نمازی روحی تازه به کالبد انسان می‌دمد و آرامش و اطمینان سرپای وجود او را فرامی‌گیرد که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

در دین مبین اسلام نماز به عنوان عبادت برتر، عامل مؤثر نجات انسان از غوطه‌ور شدن در آلودگی‌ها و منشأ مهم خودسازی فرد و جامعه معرفی شده است. نمازی که با آگاهی، عشق، خشوع و اخلاص به جای آورده شود، سبب طهارت روح از زشتی‌ها و پلیدی‌ها و نردبان ترقی انسان به سوی معراج و قرب الهی است. در این بخش در قالب چهار گفتار به تفسیر گزیده‌ای از آیات نماز و تفسیر سوره‌های حمد، توحید و قدر می‌پردازیم.

اهمیت فریضه نماز

فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا.^۲

به دنبال دستور نماز خوف^۳ و لزوم به یادداشتن نماز حتی در حال جنگ در آیه ۱۰۲ سوره نساء،

۱. بقره (۲): ۳.

۲. نساء (۴): ۱۰۳.

۳. درباره کیفیت نماز خوف نظرهای مختلفی وجود دارد که از همه مشهورتر این نظر است: در جبهه جنگ

این آیه می‌فرماید: «پس از اتمام نماز، یاد خدا را فراموش نکنید و در حال ایستادن و نشستن و زمانی که بر پهلو خوابیده‌اید، به یاد خدا باشید و از او کمک بجوئید: فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ».

منظور از یاد خدا در حال قیام و قعود و بر پهلو خوابیدن، ممکن است همان حالات استراحت در فاصله‌هایی باشد که در میدان جنگ واقع می‌شود و یا به معنای حالات مختلف جنگی که سربازان گاهی در حال ایستادن و زمانی نشستن و گاه به پهلو خوابیدن، سلاح‌های مختلف جنگی از جمله وسیله تیراندازی را به کار می‌برند.

این آیه درحقیقت به یک دستور مهم اسلامی اشارت دارد که معنای نماز خواندن در اوقات معین، این نیست که انسان در سایر حالات از خدا غافل بماند، بلکه نماز دستوری انضباطی است که روح توجه به پروردگار را در انسان زنده می‌کند و بدین ترتیب می‌تواند در فواصل نمازها خدا را به‌خاطر داشته باشد، خواه در میدان جنگ باشد و خواه در غیر میدان جنگ.

آیه فوق در روایات متعددی به کیفیت نماز گزاردن بیماران تفسیر شده که اگر بتوانند، ایستاده و اگر نتوانند، نشسته و اگر باز هم نتوانند به پهلو بخوابند و نماز را به‌جا آورند. این تفسیر درحقیقت نوعی تعمیم و توسعه در معنای آیه است، گرچه آیه مخصوص به این مورد نیست.

سپس قرآن می‌گوید: دستور نماز خوف، دستوری استثنایی است و «به مجرد اینکه حالت خوف زایل گشت، باید نماز را به‌همان طرز عادی انجام دهید: فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ». در پایان نیز سرّ این همه سفارش و دقت درباره نماز را چنین بیان می‌دارد: «زیرا نماز وظیفه‌ای ثابت برای مؤمنان است: إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا».

کلمه «موقوف» از ماده «وقت» است. بنابراین معنای آیه چنین است که اگر ملاحظه می‌کنید مسلمانان حتی باید این وظیفه اسلامی را در میدان جنگ انجام دهند، از آن‌روست که نماز اوقات معینی دارد که نمی‌توان از آنها تخلف کرد.

نمازهای چهار رکعتی به دو رکعت تبدیل می‌شود. گروه اول یک رکعت را با امام می‌خوانند و امام پس از اتمام یک رکعت توقف می‌کند و آن گروه یک رکعت دیگر را به‌تنهایی انجام می‌دهند و به جبهه بازمی‌گردند. سپس گروه دوم جای آنها را می‌گیرند و یک رکعت نماز خود را با امام و رکعت دوم را به‌طور فرادئی انجام می‌دهند.

فلسفه و اسرار نماز

۱. بازدارندگی از زشتی‌ها و بدی‌ها

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ^۱.

از آنجاکه نماز انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده، یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشا و منکر است. انسانی که به نماز می‌ایستد، تکبیر می‌گوید، خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می‌شمرد و به یاد نعمت‌های او می‌افتد، حمد و سپاس خدا را می‌گوید و او را به رحمانیت و رحیمیت می‌ستاید، به یاد روز جزا می‌افتد، به بندگی خدا اعتراف کرده، از او یاری می‌جوید و راه مستقیم را از او می‌طلبد، و از راه مغضوبان و گمراهان به خدا پناه می‌برد (مضمون سوره حمد). بی‌شک در قلب و روح چنین انسانی جنبشی به‌سوی حق، حرکتی به‌سوی پاکی و جهشی به‌سوی تقوا ایجاد می‌شود. نمازگزار برای خدا رکوع می‌کند و در پیشگاه او پیشانی‌اش را بر خاک می‌نهد و غرق در عظمت او می‌شود و خودخواهی‌ها و خود برتربینی‌ها را فراموش می‌کند (رکوع و سجود) و سرانجام به یگانگی او شهادت داده، به رسالت پیامبر ﷺ گواهی می‌دهد و بر پیامبرش درود می‌فرستد و دست به درگاه خدای برمی‌دارد که در زمره بندگان صالح او قرار گیرد (تشهد و سلام). همه این امور موجی از معنویت را در او ایجاد می‌کند؛ موجی که سدی نیرومند در برابر گناه است. این عمل چند بار در شبانه‌روز تکرار می‌گردد؛ هنگامی که صبح از خواب برمی‌خیزد، در یاد او غرق می‌شود. در میانه روز، آن هنگام که غرق زندگی مادی شده، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می‌شنود، به درگاه او می‌شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آنکه به بستر استراحت رود، با او راز و نیاز می‌کند. از این گذشته، به‌هنگامی که آماده مقدمات نماز می‌شود خود را شست‌وشو می‌دهد و پاک می‌کند و حرام و غضب را از خود دور ساخته، به بارگاه دوست می‌رود. همه این امور تأثیری بازدارنده در برابر فحشا و منکرات دارد. البته هر نماز به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است از فحشا و منکر بازمی‌دارد که گاه بازداشتنی کلی و جامع است و گاه جزئی و محدود.

ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچ‌گونه اثری در او نبخشد، هرچند نمازش ظاهری و یا

فردی آلوده به گناه باشد. البته این گونه نماز تأثیرش اندک است و اگر همان نماز را نمی خواندند، از این هم آلوده تر بودند. به بیان دیگر، نهی از فحشا و منکر سلسله مراتب بسیار دارد و هر نماز به نسبت رعایت شرایط، دارای برخی از این درجات است. این اثر نماز به قدری اهمیت دارد که در برخی روایات از آن به عنوان معیار سنجش نماز مقبول و غیرمقبول یاد شده؛ چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی که دوست دارد ببیند آیا نمازش مقبول درگاه الهی شده یا نه، باید ببیند آیا این نماز او را از زشتی ها و منکرات بازداشته یا نه. به همان مقدار که بازداشته، نمازش قبول است.^۱

۲. یاد خدا

در ادامه آیه آمده است: «ذکر خدا برتر و بالاتر از بازداری از فحشا و منکر است: وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ». ظاهر این جمله بیانگر فلسفه مهم تری برای نماز است که همان یاد خداست؛ یادی که ریشه و مایه اصلی هر خیر و سعادت و حتی عامل اصلی نهی از فحشا و منکر است. در واقع برتری آن از این روست که علت و ریشه است. یاد خدا مایه حیات قلوب و آرامش دل هاست و هیچ چیز هم سنگ آن نیست: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ: آگاه باشید! یاد خدا مایه اطمینان دل هاست.»^۲ روح همه عبادات - چه نماز و چه غیر آن - ذکر خداست، اقوال، افعال، مقدمات و تعقیبات نماز، همه در واقع، یاد خدا را در دل انسان زنده می کند. در سوره طه نیز خطاب به موسی علیه السلام به این فلسفه اساسی نماز اشاره شده: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي: نماز را برپا دار تا به یاد من باشی.»

از آنجاکه نیات انسان ها و میزان حضور قلب آنها در نماز و سایر عبادات بسیار متفاوت است، در پایان آیه می فرماید: «و خدا می داند چه کارهایی را انجام می دهید: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ.»

۳. خشوع و رستگاری

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * ... وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.^۴

آیات آغازین سوره مؤمنون ویژگی های مؤمنان را در عباراتی کوتاه، زنده و پرمحتوا بازمی گوید، و جالب اینکه نخست به سرنوشت لذتبخش و پرافتخار مؤمنان - پیش از بیان صفات آنها - اشاره می کند تا شعله های شوق و عشق را برای رسیدن به این افتخار بزرگ در دل ها زنده کند. می فرماید: «مؤمنان رستگار شدند و به هدف نهایی خود در تمام ابعاد رسیدند: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ.»

«أَفْلَحَ» از ماده «فلح» و «فلاح» در اصل به معنای «شکافتن و بریدن» است، اما سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است. درحقیقت افراد پیروزمند، رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه برمی دارند و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند. البته فلاح و رستگاری معنای وسیعی دارد که هم پیروزی های مادی و هم معنوی را شامل می شود و درمورد مؤمنان هر دو بعد منظور است. پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند و این جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست. رستگاری آخرت نیز در این است که در جوار رحمت پروردگار، در میان نعمت های جاویدان، در کنار دوستان شایسته و پاک و در کمال عزت و سربلندی به سر برد. راغب اصفهانی ضمن تشریح این معنا می گوید: فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود: بقاء، غنا و عزت. فلاح اخروی نیز در چهار چیز: بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت، و علم خالی از جهل.^۱

قرآن سپس به بیان این صفات پرداخته و پیش از هر چیز بر نماز انگشت می نهد: «آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشع اند: الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.»

«خاشعون» از ماده «خشوع» به معنای حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پدید می آید، و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن اقامه صلوة (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های آنان می داند؛ اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنا نیست، بلکه به هنگام نماز آن چنان به پروردگار توجه می یابند که از غیر خدا جدا شده، بدو می پیوندند. آنان چنان غرق تفکر، حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که بر تمام ذرات وجودشان اثر می گذارد و بدین رو خود را ذره ای در برابر وجودی بی پایان و قطره ای در برابر اقیانوسی بی کران می بینند.

لحظات این نماز هریک برای او درسی از خودسازی و تربیت انسانی است و وسیله ای برای

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۴۴.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

۲. رعد (۱۳): ۲۸.

۳. طه (۲۰): ۱۴.

۴. مؤمنون (۲۳): ۱، ۲ و ۹.

تهذیب روح و جان. در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر ﷺ مردی را دید که در حال نماز با محاسن خود بازی می‌کند. از این‌رو فرمود: «اگر او در قلبش خشوع داشت، اعضای بدنش نیز خاشع می‌شد»^۱ بدین بیان، خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می‌گذارد. پیشوایان بزرگ اسلام آن چنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از ماسوای الله بیگانه می‌شدند؛ تا آنجا که در حدیثی می‌خوانیم: پیامبر اسلام ﷺ گاه به‌هنگام نماز به آسمان نظر می‌کرد، اما هنگامی که آیه فوق نازل شد، دیگر سر بر نمی‌داشت و دائماً به زمین نگاه می‌کرد.^۲

در نهمین آیه، آخرین ویژگی مؤمنان^۳ را که محافظت بر نمازهاست بیان کرده: «آنها کسانی هستند که در حفظ نمازهای خویش می‌کوشند: وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ».

جالب اینکه: نخستین ویژگی مؤمنان را خشوع در نماز و آخرین صفت آنها را محافظت بر نماز شمرده است، از نماز شروع می‌شود و به نماز ختم می‌گردد.

آیه نخست و آیه اخیر به دو مطلب متفاوت اشاره دارد، از این‌رو در آیه نخست (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) «صلوة» به‌صورت مفرد و در آیه اخیر (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) به‌صورت جمع (صَلَّات) آمده است. اولی به مسئله خشوع و توجه خاص درونی - که روح نماز است و بر تمام اعضا اثر می‌گذارد - اشاره دارد، و دومی به مسئله آداب و شرایط نماز از نظر وقت، زمان، مکان و همچنین از نظر تعداد نمازها؛ همچنین به نمازگزاران و مؤمنان راستین توصیه می‌کند در همه نمازها مراقب همه این آداب و شرایط باشند.

نکته: راه به‌دست آوردن حضور قلب در نماز

اگر رکوع، سجود، قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با او راز و نیاز می‌کنیم، روح نماز است. برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، اموری چند باید مورد توجه قرار گیرد:

۱. ابن ابی‌الجمهور احسانی، عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۲۳.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۲۶.

۳. از دیگر ویژگی‌های یادشده از مؤمنان در این سوره بدین قرار است: روی‌گردانی از لغو و بیهودگی، پرداخت زکات، حفظ خویشتن از آلودگی اخلاقی (بی‌عفتی)، رعایت امانت‌داری و پایبندی به عهد و پیمان خویش.

۱. به‌دست آوردن چنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند تا هیچ کار دنیوی نتواند به‌هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.

۲. توجه به کارهای پراکنده و مختلف معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان توفیق یابد که مشغله‌های مشوش و پراکنده را کم کند، به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است. ۳. انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، بی‌تأثیر نیست. به‌همین دلیل نماز خواندن در برابر اشیا و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد، مکروه است و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها. از همین‌رو، معابد مسلمین هر قدر ساده‌تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد، بهتر است؛ چرا که به حضور قلب کمک می‌کند.

۴. پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است، زیرا گناه قلب را از خدا دور می‌سازد و از حضور قلب می‌کاهد.

۵. آشنایی با معنای نماز و فلسفه افعال و اذکار؛

۶. انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن؛ چه در مقدمات و چه در اصل نماز؛

۷. این کار مانند هر کار دیگر به مراقبت، تمرین، استمرار و پی‌گیری نیاز دارد. بسیار می‌شود که در آغاز انسان در تمام نماز تنها یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر می‌یابد، اما با ادامه این کار و پی‌گیری و تداوم، آن چنان قدرت نفس پیدا می‌کند که می‌تواند به‌هنگام نماز در چپه‌های فکر خود را بر غیر معبود کاملاً ببندد.

۴. کنترل نیروهای درونی

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً *
إِلَّا الْمُصْلِينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.^۱

در این آیات به بیان اوصاف افراد بی‌ایمان و مؤمنان راستین می‌پردازد تا آشکار شود چرا گروهی اهل عذاب‌اند و گروهی اهل نجات. نخست می‌فرماید: «انسان، حریص و کم‌طاقت آفریده شده است: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً».

«هنگامی که بدی به او رسد، بسیار جزع و بی تاب می‌کند: إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزَوْعًا».

«و هنگامی که خوبی به او رسد، از دیگران دریغ می‌دارد: وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا».

جمعی از مفسران و واژه‌شناسان «هلوع» را به معنای «حریص» و جمعی به معنای «کم‌طاقت» تفسیر کرده‌اند. بنابر تفسیر اول در اینجا به سه نکته منفی اخلاقی در وجود این‌گونه انسان‌ها اشاره شده: «حرص، جزع و بخل» و بنابر تفسیر دوم به دو نکته: «جزع و بخل»؛ زیرا آیه دوم و سوم تفسیری برای معنای «هلوع» است. این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنا در این واژه جمع باشد؛ چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند، بدین بیان که آدم‌های حریص غالباً بخیل‌اند و در برابر حوادث ناگوار کم‌تحمل، و عکس آن نیز صادق است.

حال پرسیدنی است که اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده، چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است؟ نیز آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟ این در حالی است که در آیاتی دیگر به‌ویژه در سوره تین به صراحت می‌گوید:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ.^۱

ما انسان را به بهترین صورت و ساختمان آفریدیم.

بی‌گمان منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است، بلکه کل خلقت انسان به صورت «أحسن تقویم» است، و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می‌ستایند، این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ همه این پرسش‌ها با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه خداوند نیروها و غرایز و صفاتی در انسان آفریده است که اینها بالقوه وسیله تکامل، ترقی و سعادت اویند، بنابراین صفات و غرایز مزبور ذاتاً بد نیست، بلکه وسیله کمال است، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد و از آن سوءاستفاده شود، مایه بدبختی و شر و فساد خواهد بود. برای مثال همین حرص نیرویی است که به انسان اجازه نمی‌دهد به‌زودی از تلاش و کوشش بازایستد و با رسیدن به نعمتی سیر شود. این عطشی سوزان است که بر وجود انسان مسلط است. اما اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد و انسان در یادگیری علم حریص و بی‌قرار گردد، مسلماً مایه کمال اوست، ولی اگر آن در مسیر مادیات به کار افتد، مایه شر و بدبختی و بخل است. در مورد مواهب دیگر نیز مطلب این‌گونه است، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که

مفید و سودمند است، ولی هرگاه از این قدرت درونی اتم سوءاستفاده شود و به‌جای نیروگاه‌های برق و وسائل صنعتی مفید، از آن بمب‌های ویرانگر ساخته شود، این مایه شر و فساد خواهد بود. با توجه به این بیان می‌توان میان تمام آیاتی را که درباره انسان وارد شده، جمع کرد. سپس به بیان نه صفت از اوصاف برجسته مؤمنان پرداخته که نخستین آنها درباره نمازگزاران

است: «همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می‌بخشند: الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ».

این نخستین ویژگی آنهاست که با خداوند ارتباطی مستمر دارند، ارتباطی که از طریق نماز تأمین می‌گردد و مانع از غفلت و غرور و فرورفتن در شهوات می‌شود.

بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه مراد این است که در اوقات معین نماز را انجام می‌دهند. اصولاً هر کار خیری آن‌گاه در انسان اثر مثبت دارد که تداوم داشته باشد. از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ.^۱

محبوب‌ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هر چند کم باشد.

۵. نجات از دوزخ

فِي جَنَاتٍ يَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ.^۲

این آیات به گوشه‌ای از شرح حال اصحاب یمین و گروه مقابل آنها پرداخته، می‌فرماید: «آنها در باغ‌های پر نعمت و با عظمت بهشت‌اند، درحالی که سؤال می‌کنند از گنهکاران و می‌گویند: چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟» فِي جَنَاتٍ يَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ.

از این آیات به‌خوبی استفاده می‌شود که رابطه میان بهشتیان و دوزخیان به کلی قطع نمی‌گردد و بهشتیان می‌توانند وضع دوزخیان را مشاهده کنند و با آنها به گفتگو پردازند.

مجرمان در پاسخ این سؤال اصحاب یمین، به چهار گناه بزرگ خویش اعتراف می‌کنند که نخستین آنها این است: «ما از نمازگزاران نبودیم: قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ».^۳ اگر نماز می‌خواندیم،

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۲.

۲. مدثر (۷۴): ۴۳-۴۰.

۳. اطعام نکردن مسکین، همنشینی و هم‌صدایی با اهل باطل و انکار روز جزا، از دیگر گناهان این گروه از دوزخیان است که بدان اعتراف نموده‌اند.

نماز ما را به یاد خدا می‌انداخت و از فحشا و منکر بازمان می‌داشت و ما را به صراط مستقیم دعوت می‌کرد.

اوقات نمازهای پنج‌گانه

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ
إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا^۱

در این آیه ضمن سفارش به برپاداشتن نماز، به اوقات اجمالی نمازهای یومیه اشاره نموده، می‌فرماید: «نماز را برپا دار به‌هنگام زوال آفتاب تا نیمه شب، و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را؛ چرا که این نماز مورد توجه فرشتگان شب و روز است: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».

«دلوک شمس» به‌معنای زوال آفتاب از دایره نصف‌النهار است که همان وقت ظهر می‌باشد. «غسق اللیل» نیز با توجه به اینکه «غسق» به‌معنای شدت ظلمت است و تاریکی شب در نیمه شب از هر وقت دیگر بیشتر می‌باشد، این کلمه روی‌هم‌رفته نیمه شب را می‌رساند. «قرآن» به‌معنای چیزی است که قرائت می‌شود و «قرآن الفجر» اشاره به نماز فجر (صبح) است. این آیه به انضمام سایر آیات^۲ و روایاتی که در زمینه وقت نماز است، وقت نمازهای پنج‌گانه را معلوم می‌دارد.

نکته‌ها

۱. مشاهده کنندگان نماز صبح چه کسانی‌اند؟

در پایان آیه فوق می‌گوید: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا: نماز صبح مورد مشاهده است.» اما مشاهده چه کسانی؟ بر پایه روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده مشهود ملائکه شب و روز است؛ زیرا در آغاز صبح فرشتگان شب که مراقب بندگان خداوند، جای خود را به فرشتگان روز می‌دهند و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام می‌گیرد، هر دو گروه آن را مشاهده کرده، بر

۱. اسراء (۱۷): ۷۸.

۲. نظیر: بقره (۲): ۲۳۸؛ هود (۱۱): ۱۱۴.

آن گواهی می‌دهند. از این تعبیر به‌خوبی روشن می‌شود که بهترین هنگام برای ادای نماز صبح همان لحظات آغاز طلوع فجر است.

۲. چرا نماز باید در اوقات معین انجام شود؟

برخی می‌گویند ما منکر فلسفه و اهمیت نماز و آثار تربیتی آن نیستیم، اما چه لزومی دارد که در اوقات معینی انجام شود؟ آیا بهتر نیست مردم آزاد گذارده شوند و هرکس به‌هنگام فرصت و آمادگی روحی این وظیفه را انجام دهد؟ در پاسخ باید گفت تجربه نشان داده اگر مسائل تربیتی تحت انضباط و شرایط معین قرار نگیرد، عده‌ای آن را فراموش می‌کنند، و اساس آن به‌کلی متزلزل می‌گردد. این‌گونه مسائل حتماً باید در اوقات معین و تحت انضباط دقیق قرار گیرد تا هیچ‌کس عذر و بهانه‌ای برای ترک آن نداشته باشد به‌خصوص اینکه انجام این عبادات در وقت معین به‌ویژه به‌صورت دسته‌جمعی دارای شکوه، تأثیر و عظمت خاصی است.

نماز شب

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^۱

قرآن کریم بعد از ذکر نمازهای فریضه پنج‌گانه این چنین می‌افزاید: «پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن بخوان: وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ».

مفسران معروف اسلامی این تعبیر را اشاره به نافله شب - که در فضیلت آن روایات بی‌شماری وارد شده - دانسته‌اند، هرچند آیه صراحت در آن ندارد، اما با قراین مختلفی که در دست است، این تفسیر روشن به‌نظر می‌رسد. سپس می‌گوید: علاوه بر نمازهای فریضه برای تو، این یک برنامه اضافی است (نَافِلَةً لَّكَ). بسیاری این جمله را دلیل بر آن دانسته‌اند که نماز شب بر پیامبر ﷺ واجب بوده؛ زیرا نافله به‌معنای زیاده است؛ یعنی این فریضه اضافی مربوط به توست. در پایان آیه نیز نتیجه این برنامه الهی را چنین بیان می‌کند: «باشد که در پرتو این عمل، خداوند تو را به مقام محمود مبعوث کند: عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا».

بی‌شک مقام محمود مقامی بسیار برجسته و ستایش برانگیز است.^۲ از آنجاکه این کلمه

۱. اسراء (۱۷): ۷۹.

۲. چراکه محمود از ماده حمد به‌معنای ستایش است.

به طور مطلق آمده، شاید اشاره به این باشد که ستایش همگان، از اولین و آخرین، را متوجه تو می‌کند.

نکته‌ها

۱. نماز شب، عبادتی بزرگ

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف، توجه آدمی را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند؛ به گونه‌ای که خاطر جمعی و حضور قلب کامل در آن بسیار دشوار است. اما در دل شب و به هنگام سحر و فرو نشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاطی خاص و بی‌نظیر به انسان دست می‌دهد.

در این محیط آرام و دور از هرگونه ریا، تظاهر، خودنمایی و توأم با حضور قلب، توجهی روح‌پرور و تکامل‌آفرین به آدمی روی می‌کند. به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادت‌های آخر شب برای تصفیه روح و حیات قلب، تقویت اراده و تکمیل اخلاص نیرو می‌گرفته‌اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر ﷺ با استفاده از همین برنامه روحانی، مسلمانان را پرورش داد و از آنها انسان‌هایی مصمم، شجاع، بالیمان، پاک و باخلاص آفرید. شاید مقام محمود که در این آیات به عنوان نتیجه نافله شب دانسته شده، اشاره به همین حقیقت نیز باشد.

۲. فضیلت نماز شب در روایات

بررسی روایاتی که در فضیلت نماز شب وارد شده نیز گویای همین حقیقت است. در ادامه نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: کسی که نماز شب بخواند، صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود.^۱

۲. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: قیام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و در معرض رحمت او قرار گرفتن و تمسک به اخلاق پیامبران است.^۲

۳. مردی نزد امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: من از نماز شب محروم شدم. آن حضرت فرمود:

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۴۸.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۹۰.

تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است!^۱

۴. پیامبر اسلام ﷺ به جبرئیل فرمود: مرا پند ده. جبرئیل گفت: ای محمد، هرچه می‌خواهی عمر کن اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هرچه می‌خواهی دل ببند، اما بدان سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می‌خواهی انجام ده، ولی بدان سرانجام، عملت را خواهی دید و نیز بدان که شرف مؤمن نماز شب اوست و عزتش خودداری از ریختن آبروی مردم است.^۲

این اندرزهای ملکوتی جبرئیل نشان می‌دهد که نماز شب آن چنان شخصیت، تربیت، روحانیت و ایمانی به انسان می‌دهد که مایه شرف و آبروی اوست همان‌گونه که ترک مزاحمت نسبت به مردم، سبب عزت خواهد شد.

۵. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هرکار نیکی که انسان باایمان انجام می‌دهد، پاداشش در قرآن به صراحت آمده، جز نماز شب که خداوند به خاطر اهمیت بسیارش آن را با صراحت بیان نکرده، بلکه همین قدر فرموده است:^۳

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳۰﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخِي لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۱﴾

آنها شب هنگام از بسترها برمی‌خیزند و پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند، اما هیچ‌کس نمی‌داند خداوند چه پاداش‌هایی - که موجب روشنی چشم‌ها می‌شود - در برابر اعمالشان قرار داده است.

بزرگ‌ترین اجتماع عبادی - سیاسی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹۰﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۹۱﴾ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ هَواً انْفَصَا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۹۲﴾

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۵۰.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۱.

۳. شیخ حر عاملی، پیشین، ص ۱۶۴.

۴. سجده (۳۲): ۱۶ و ۱۷.

۵. جمعه (۶۲): ۱۱-۹.

در شأن نزول این آیات یا خصوص آیه «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» روایات مختلفی نقل شده که در مجموع چنین است: در یکی از سال‌ها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند، دحیه با کاروانی از شام فرارسید و با خود مواد غذایی آورده بود درحالی‌که روز جمعه بود و پیامبر ﷺ مشغول خطبه نمازجمعه. طبق معمول برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی برخی دیگر آلات موسیقی را نواختند. مردم نیز با سرعت خود را به بازار رساندند. در این هنگام مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند، خطبه را رها کرده، به‌سوی بازار شتافتند و تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند. (در این هنگام آیه نازل شد و آنها را سخت مذمت کرد.) پیامبر ﷺ فرمود: اگر این گروه اندک هم می‌رفتند، از آسمان سنگ بر آنها می‌بارید.

یکی از مهمترین وظایف اسلامی که در تقویت پایه‌های ایمان تأثیر بسیار دارد، نمازجمعه است. این آیات ضمن اشاره بدان، به بیان برخی از احکام آن نیز می‌پردازد.

آیه نخست همه مسلمانان را مخاطب قرار می‌دهد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که برای نماز روزجمعه اذان گفته می‌شود، به‌سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید. این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

«نودی» از ماده «نداء» به‌معنای «بانگ برآوردن» است و در اینجا به‌معنای «اذان»؛ زیرا در اسلام ندایی برای نماز جز اذان نداریم. بدین ترتیب هنگامی که صدای اذان نمازجمعه بلند می‌شود، مردم موظف‌اند کسب و کار را رها کرده، به‌سوی نماز که مهم‌ترین یاد خداست، بشتابند. جمله «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ...» اشاره‌ای اجمالی به فلسفه و منافع نمازجمعه است و به این مطلب اشاره دارد که اقامه نمازجمعه و ترک کسب و کار در این هنگام، منافع مهمی برای مسلمانان دربردارد اگر درست پیرامون آن بیندیشند، و گرنه خداوند از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق است. قابل توجه این‌که در بعضی از روایات درمورد نمازهای روزانه آمده است:

هنگامی که نماز (نمازهای یومیه) برپا شود، برای شرکت در نماز ندوید و با آرامش گام بردارید.^۱

اما درمورد نمازجمعه آیه فوق می‌گوید: «فَاسْعَوْا» (بشتابید) و این دلیل بر اهمیت فوق العاده نمازجمعه است.

منظور از «ذکر الله» در درجه اول نماز است، اما می‌دانیم خطبه‌های نمازجمعه نیز که آمیخته با ذکر خداست، درحقیقت بخشی از نمازجمعه است. بنابراین باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد.

در آیه بعد می‌افزاید: «هنگامی که نماز پایان گیرد، شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید: فَإِذَا قُضِيََتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

گرچه جمله «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید، شاید غالباً به‌معنای طلب روزی و کسب و تجارت آمده است، روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است، از این‌رو برخی آن را به‌معنای عیادت مریض، زیارت مؤمن و یا تحصیل علم و دانش تفسیر کرده‌اند، هرچند منحصر به اینها نیز نمی‌باشد.

ناگفته پیداست امر به انتشار (پراکنده شدن) در زمین و طلب روزی، امری وجوبی نیست، بلکه به‌اصطلاح امر بعد از نهی است و دلیل بر جواز می‌باشد، اما برخی از این تعبیر چنین استفاده کرده‌اند که تحصیل روزی بعد از نمازجمعه برکت دارد و حتی در حدیثی آمده است که پیامبر بعد از نمازجمعه سری به بازار می‌زد.

جمله «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» اشاره به یاد خدا در برابر آن همه نعمت‌هایی است که به انسان ارزانی داشته است. برخی نیز ذکر را در اینجا به‌معنای فکر تفسیر کرده‌اند؛ آن‌چنان که در حدیثی آمده: «تَفَكَّرَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ: یک‌ساعت اندیشیدن از یک‌سال عبادت بهتر است.» برخی نیز آن را توجه به خدا در بازارها و به‌هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت تفسیر کرده‌اند. ولی روشن است که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه اینها را در برمی‌گیرد، این نیز مسلم است که روح ذکر، فکر است و ذکر بی‌فکر لقلقه زبانی بیش نیست. آنچه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است.

اصولاً ادامه ذکر سبب می‌شود یاد خدا در اعماق جان انسان راه یابد و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری را که عامل اصلی هرگونه گناه است، بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار داده، بدین ترتیب حقیقت «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» حاصل گردد.

در آخرین آیه مورد بحث، کسانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به هنگام نماز جمعه رها کردند و برای خرید از قافله تازه وارد به بازار شتافتند، به شدت مورد ملامت قرار داده، می‌گوید: «هنگامی که تجارت یا لَهوی را ببینند، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده (درحالی که خطبه نماز جمعه می‌خوانی) رها می‌کنند: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا».

اما به آنها «بگو آنچه نزد خداست، از لَهو و تجارت بهتر است و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است: قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».

پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر صلی الله علیه و آله و تربیت معنوی و روحانی به شما می‌رسد با هیچ چیز دیگر قابل قیاس نیست و اگر از این می‌ترسید که روزی شما بریده شود، اشتباه می‌کنید، خداوند بهترین روزی‌دهندگان است.

تعبیر به «لَهو» به طبل و سایر آلات لَهوی اشاره دارد که به هنگام ورود قافله تازه‌ای به مدینه می‌زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا؛ همان گونه که در دنیای امروز نیز در فروشگاه‌هایی که به سبک غربی است، نمونه آن دیده می‌شود.

تعبیر به «انفضوا» نیز به معنای پراکنده شدن، انصراف از نماز جماعت و روی آوردن به کاروان است. ضمیر در «إلیها» به تجارت بازمی‌گردد؛ یعنی به سوی مال التجارة شتافتند. این بدان دلیل است که لَهو، هدف اصلی آنها نبود، بلکه مقدمه‌ای بود برای اعلام ورود کاروان و یا سرگرمی و تبلیغ کالا در کنار آن.

نکته‌ها

۱. اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی پیش از هر چیز آیات همین سوره است که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به مجرد شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند و هرگونه کسب و کار و برنامه دیگر را ترک گویند. در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده از جمله:

۱. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: کسی که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت کند، گناهان او بخشوده خواهد شد و برنامه عملش را از نو آغاز می‌کند.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۷.

۲. کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من بارها آماده حج شده‌ام، اما توفیق نصیبم نشده است. حضرت فرمود: بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است (اشاره به این که بسیاری از برکات حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد).^۱

۳. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: نماز جمعه فریضه است و اجتماع برای آن با امام (معصوم) فریضه است، هرگاه مردی بدون عذر سه جمعه را ترک گوید، فریضه را ترک گفته و کسی سه فریضه را بدون علت ترک نمی‌گوید، مگر منافق.^۲

البته باید توجه داشت که مذمت‌های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان آن در ردیف منافقان شمرده‌اند، در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد؛ یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید و اما در زمان غیبت بنابر اینکه واجب مخیر باشد (تخیر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی سبک شمردن و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت‌ها نخواهد شد، هرچند عظمت نماز جمعه و اهمیت بسیار آن در این حال نیز محفوظ است.

۲. فلسفه نماز جمعه

نماز جمعه، پیش از هر چیز یک عبادت بزرگ دسته‌جمعی است و اثر عمومی عبادات را - که تلطیف روح و جان است - دارد؛ به‌ویژه اینکه دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است.

اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگ‌ترین کنگره اسلامی است و از همین رو در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که نقل کردیم - آمده بود نماز جمعه حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند. درحقیقت اسلام به سه اجتماع بزرگ ارج می‌نهد: اجتماعات روزانه در نماز جماعت، اجتماع هفتگی در نماز جمعه و اجتماع حج که هر سال یک‌بار انجام می‌گیرد. به هر روی می‌توان برکات نماز جمعه را به قرار زیر دانست:

۱. آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی؛

۲. ایجاد همبستگی و انسجام هرچه بیشتر در میان صفوف مسلمین، به گونه‌ای که دشمنان را

۱. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۹۷.

به وحشت افکند؛

۳. تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان؛

۴. جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی.

به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام از نمازجمعه جامع الشرائط - که دستورهای اسلامی به دقت در آن رعایت شود - بیم داشته‌اند. گاه می‌شود آنان یک هفته تمام شبانه‌روز تبلیغات مسموم می‌کنند، اما با یک خطبه نمازجمعه و مراسم پرشکوه و حیات‌بخش آن، توطئه‌ها خنثی می‌گردد و روح تازه‌ای در کالبدها دمیده می‌شود.

باتوجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ، بیش از یک نمازجمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریباً ۱۱ کیلومتری) از محل نمازجمعه قرار دارند، در آن شرکت می‌کنند، روشن می‌شود که عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن، یک نمازجمعه بیشتر منعقد نخواهد شد. بنابراین اجتماعی چنین، عظیم‌ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می‌دهد.

اما متأسفانه این مراسم عبادی - سیاسی که می‌تواند مبدأ حرکتی عظیم در جوامع اسلامی گردد، به دلیل نفوذ حکومت‌های فاسد در برخی کشورهای اسلامی، چنان بی‌روح شده است که عملاً هیچ اثر مثبتی ندارد و شکل یک برنامه تشریفاتی به خود گرفته است.

مهم‌ترین نمازجمعه سال، نمازجمعه‌ای است که پیش از رفتن به عرفات در مکه انجام می‌گیرد که تمام حجاج خانه خدا از سراسر جهان در آن شرکت دارند که آنان نماینده واقعی تمام قشرهای مسلمین در کره زمین هستند. از این رو شایسته است برای تهیه خطبه چنین نماز حساسی، عده زیادی از دانشمندان هفته‌ها و ماه‌ها مطالعه کنند و محصول آن را در آن روز حساس و خطبه تاریخی بر مسلمانان عرضه نمایند و مسلماً می‌توانند به برکت آن آگاهی زیادی به جامعه اسلامی داده و مشکلات مهمی را حل کنند، اما با نهایت تأسف در این ایام دیده می‌شود، که مسائل بسیار پیش‌پا افتاده و مطالبی که تقریباً همه از آن آگاهی دارند، مطرح می‌شود و از مسائل اصولی به هیچ‌رو خبری نیست.

گفتار دوم

تفسیر سوره حمد

ویژگی‌های سوره

این سوره در میان سوره‌های قرآن درخشش خاصی دارد که از مزایای زیر سرچشمه می‌گیرد:

۱. آهنگ سوره حمد

این سوره از نظر لحن و آهنگ، با سوره‌های دیگر تفاوت آشکاری دارد؛ به‌خاطر اینکه سوره‌های دیگر همه به‌عنوان سخن خداست، اما این سوره از زبان بندگان است. به تعبیر دیگر، در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگان آموخته است. آغاز این سوره با حمد و ستایش پروردگار شروع می‌شود و با ابراز ایمان به مبدأ و معاد (خداشناسی و ایمان به رستخیز) ادامه می‌یابد و سرانجام با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می‌گیرد.

این سوره تبلوری است از ارتباط نزدیک و بی‌واسطه خدا با انسان، و مخلوق با خالق. او در اینجا تنها خداوند را می‌بیند و با او سخن می‌گوید و پیامش را با گوش جان می‌شنود. حتی هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی در این میان واسطه نیست و عجب اینکه این پیوند و ارتباط مستقیم خلق با خالق آغازگر قرآن مجید است.

۲. سوره حمد، اساس قرآن

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «آیا برترین سوره‌ای را که خدا در کتابش نازل کرده، به تو تعلیم کنم؟ جابر عرض کرد: آری، پدر و مادرم به فدایت باد! به من تعلیم کن. پیامبر صلی الله علیه و آله سوره حمد را - که اُمّ‌الکتاب است - به او آموخت و سپس اضافه فرمود: این سوره شفای هر دردی است،

مگر مرگ»^۱

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «قسم به کسی که جان من به دست اوست! خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه حتی در قرآن، مثل این سوره را نازل نکرده است و این اُمّ الکتاب است.»^۲

با تأمل در محتوای این سوره دلیل این سخن روشن می‌شود: این سوره درحقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن که بخشی از آن توحید و شناخت صفات خدا و بخشی در زمینه معاد و رستاخیز است و بخشی نیز از هدایت و ضلالت - که خط فاصل مؤمنان و کافران است - سخن می‌گوید. همچنین در آن اشاره‌ای است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمت‌های بی‌پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می‌گردد، و از سویی به مسئله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او نیز می‌پردازد. درحقیقت این سوره مراحل سه‌گانه ایمان، یعنی «اعتقاد به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان» را دربردارد. از همین روست که در فضیلت این سوره از پیامبر ﷺ نقل شده است:

هر مسلمانی سوره حمد را بخواند، پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گویی به هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه‌ای فرستاده است.^۳

تعبیر به دو سوم قرآن، شاید از آن رو باشد که بخشی از قرآن توجه به خداست و بخشی توجه به رستاخیز و بخش دیگر نیز احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره حمد آمده است. تعبیر به تمام قرآن نیز بدین دلیل است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می‌توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره حمد جمع است.

۳. سوره حمد، افتخار پیامبر ﷺ

در آیات قرآن سوره حمد موهبتی بزرگ به پیامبر ﷺ معرفی شده و در برابر کل قرآن قرار گرفته

است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^۱ ما به تو سوره حمد - که هفت آیه است و دوبار نازل شده - دادیم و همچنین قرآن بزرگ را بخشیدیم. قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره حمد قرار گرفته است و نزول دوباره آن نیز به دلیل اهمیت بسیار آن است. همین مضمون در حدیثی از امیرمؤمنان ﷺ از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود:

خداوند بزرگ به‌خاطر دادن سوره حمد بالخصوص بر من منت نهاده و آن را در برابر قرآن عظیم قرار داده، و سوره حمد با ارزش‌ترین ذخایر گنج‌های عرش خداست.^۲

۴. تأکید بر تلاوت این سوره

با توجه به بحث‌های پیشین که تنها بیان بخشی از فضیلت سوره حمد بود، روشن می‌شود که چرا در احادیث اسلامی - در منابع شیعه و سنی - بر تلاوت آن تأکید بسیار رفته است. تلاوت این سوره به انسان روح و ایمان می‌بخشد و او را به خدا نزدیک می‌کند؛ صفای دل و روحانیت می‌آفریند و اراده آدمی را نیرومند و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می‌سازد و میان او و گناه فاصله می‌افکند. به همین رو در حدیثی از امام صادق ﷺ می‌خوانیم:

شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد: نخستین بار روزی بود که از درگاه خدا رانده شد؛ سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت؛ سومین بار هنگام بعثت محمد ﷺ بعد از فترت پیامبران بود و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد.^۳

محتوای سوره

هفت آیه‌ای که در این سوره هست، هر کدام به مطلب مهمی اشاره دارد:

۱. حجر (۱۵): ۸۷. واژه «سبع» به معنای هفت و «مثنائی» به معنای «دو تاهای» می‌باشد. بیشتر مفسران و روایات «سبعاً من المثنائی» را کنایه از سوره حمد دانسته‌اند؛ زیرا از یک سو این سوره شامل هفت آیه است و از سوی دیگر به دلیل اهمیت و عظمت محتوای آن، سوره حمد دو بار بر پیامبر ﷺ نازل گردیده است. از این رو به آن «مثنائی» اطلاق شده است. (برای مطالعه بیشتر در این باره بنگرید به: تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۴۹-۱۴۸؛ ذیل آیه ۸۷ سوره حجر).
۲. سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹۵.
۳. عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۴.

۱. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸.

۲. همان.

۳. همان.

«بِسْمِ اللَّهِ» سر آغازی است برای هر کار، از این رو استمداد از ذات پاک خدا را به هنگام شروع هر کار به ما می آموزد.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» درسی است از بازگشت همه نعمت ها و تربیت همه موجودات به الله و توجه به این حقیقت که همه این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می گیرد.

«الْزَّخْمَنِ الرَّحِيمِ» این نکته را باز می گوید که اساس خلقت و تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است که محور اصلی نظام تربیتی جهان را نیز تشکیل می دهد.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» توجهی است به معاد و سرای پاداش اعمال و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» توحید در عبادت و توحید در نقطه اتکاء انسان ها را بیان می دارد. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» بیانگر نیاز و عشق بندگان به هدایت و از سویی توجهی است به این حقیقت که هدایت ها همه از سوی اوست.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» ترسیم روشنی است از صراط مستقیم که راه کسانی است که مشمول نعمت های او شده اند، و از راه مغضوبین و گمراهان جداست.

بهترین سر آغاز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میان همه مردم جهان مرسوم است که هر کار مهمی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند و نخستین کلنگ هر مؤسسه ارزنده ای را به نام کسی که مورد علاقه آنهاست بر زمین می زنند، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند.

آیا بهتر نیست برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به موجودی پایدار و جاویدان ارتباط دهیم که در ذات او فنا راه ندارد؟

اگر نامی از پیامبران و انبیا باقی است، به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد و اگر مثلاً نامی از «حاتم» بر سر زبان ها می باشد، به دلیل همبستگی اش با سخاوت است که زوال ناپذیر است.

از میان تمام موجودات، آن که ازلی و ابدی است، تنها ذات پاک خداست و به همین رو باید

همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود. از این رو در نخستین آیه قرآن می گوئیم: «به نام خداوند بخشنده بخشایشگر: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

این کار نباید تنها لفظی باشد، بلکه باید از نظر واقعیت و معنا نیز با او پیوند داشته باشد؛ چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هرگونه انحراف باز می دارد و به همین دلیل چنین کاری حتماً به پایان می رسد و پربرت است. از این رو در حدیث معروفی از پیامبر ﷺ می خوانیم:

كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِاسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَتَرٌ^۱

هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود، بی فرجام است.

امام علی علیه السلام پس از نقل این حدیث می افزاید: انسان هر کاری را می خواهد انجام دهد، باید بسم الله بگوید؛ یعنی با نام خدا این عمل را شروع می کنیم، و هر عملی که با نام خدا شروع شود، خجسته و مبارک است.^۲

نیز امام باقر علیه السلام می فرماید: «سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم - چه بزرگ باشد چه کوچک - بسم الله بگوئیم تا پربرت و میمون باشد.»

کوتاه سخن اینکه، پایداری و بقای عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد. از همین روی خداوند در نخستین آیاتی که به پیامبر وحی شد، دستور می دهد در آغاز شروع تبلیغ اسلام، این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»^۳

حضرت نوح علیه السلام نیز در آن طوفان سخت برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می دهد به هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی «بِسْمِ اللَّهِ» بگویند «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرَّاهَا وَثَرَسَاهَا»^۴ بدین ترتیب آنها این سفر پرمخاطره را سرانجام با موفقیت پشت سر نهادند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند.^۵ حضرت سلیمان علیه السلام نیز در نامه ای که به ملکه سبا می نویسد، سر آغاز آن را «بِسْمِ اللَّهِ» قرار می دهد.^۶

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۰.

۲. همان، ج ۸۹، ص ۲۴۲.

۳. علق (۹۶): ۱.

۴. هود (۱۱): ۴۱.

۵. بنگرید به: هود (۱۱): ۴۸.

۶. بنگرید به: نمل (۲۷): ۳۰.

بر همین پایه، تمام سوره‌های قرآن با بسم الله آغاز می‌شود تا هدف اصلی که همانا هدایت بشر به سعادت است، از آغاز تا انجام با موفقیت انجام شود. در این میان، تنها سوره توبه است که بسم الله ندارد؛ چرا که این سوره با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان‌شکنان آغاز شده که این‌گونه اعلان، با توصیف خداوند به «رحمان و رحیم» سازگار نیست.

حال پرسیدنی است چرا ما در همه جا بسم الله می‌گوییم، نه بسم الخالق یا بسم الرزق و مانند آن؟ در پاسخ باید گفت «الله» - چنانکه به‌زودی خواهیم گفت - جامع‌ترین نام‌های خداست و همه صفات او را یک‌جا بازگو می‌کند، اما نام‌های دیگر تنها به بخشی از کمالات او اشاره دارد؛ مانند خالقیت و رحیمیت.

از آنچه گفتیم، نیز روشن شد که گفتن «بسم الله» در آغاز هر کار، هم به‌معنای «استعانت جستن» از نام خداست و هم «شروع کردن به نام او» و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؛ یعنی هم با نام او شروع می‌کنم و هم از ذات پاکش مدد می‌طلبم.

هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند - که قدرتش ما فوق همه قدرت‌هاست - آغاز می‌کنیم، سبب می‌شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم و مطمئن‌تر و کوشاتر باشیم و از مشکلات نه‌راسیم و مأیوس نگردیم و در ضمن نیت و عملمان را نیز خالص‌تر کنیم و این رمز دیگر پیروزی به‌هنگام شروع کارها با نام خداست.

نکته‌ها

۱. آیا بسم الله جزء سوره است؟

در میان دانشمندان و علمای شیعه اختلافی در این مسئله نیست که «بسم الله» جزء سوره حمد و همه سوره‌های قرآن است. اصولاً ثبت «بسم الله» در متن قرآن مجید در آغاز همه سوره‌ها - که از زمان پیامبر ﷺ تاکنون معمول بوده - خود گواه زنده این امر است؛ چرا که نیک می‌دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است. اما در میان دانشمندان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد.

۲. الله جامع‌ترین نام خداوند

در جمله «بسم الله» نخست با کلمه «اسم» روبه‌رو می‌شویم که به گفته علمای ادبیات عرب اصل آن از «سمو» (بر وزن غلو) گرفته شده که به‌معنای بلندی و ارتفاع است و اینکه به هر نامی

«اسم» گفته می‌شود از این‌روست که مفهوم آن بعد از نام‌گذاری، از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می‌رسد و یا بدین سبب است که لفظ با نام‌گذاری، معنا پیدا می‌کند و از مهمل و بی‌معنا بودن درمی‌آید و علو و ارتفاع می‌یابد.

بعد از کلمه «اسم»، به کلمه «الله» برمی‌خوریم که جامع‌ترین نام‌های خداست. بررسی نام‌های خدا که در قرآن و سایر منابع اسلامی آمده، نشان می‌دهد که هریک بیانگر بخش خاصی از صفات خداست، اما تنها نامی که به تمام صفات و کمالات الهی اشاره دارد و یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است، همان «الله» می‌باشد.

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالباً برای کلمه «الله» صفت گرفته می‌شود؛ مانند «غفور و رحیم» که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می‌کند: «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱ یا «سمیع» که به آگاهی او از مسموعات، و «علیم» که به آگاهی او از همه چیز اشارت دارد: «فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲ و یا «بصیر» که علم او را به همه دیدنی‌ها بازگو می‌کند: «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۳ و همچنین اوصافی که در آیات پایانی سوره حشر برای «الله» بازآمده است.

از جمله شواهد روشن جامعیت «الله» آن است که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله «لا إله إلا الله» صورت می‌گیرد و جملات لا إله إلا العليم، إلا الخالق، إلا الرزاق و مانند آن به‌تنهایی دلیل بر توحید و اسلام نیست. نیز از این‌روست که در مذاهب دیگر هنگامی که می‌خواهند به معبود مسلمانان اشاره کنند، «الله» را ذکر می‌کنند؛ زیرا توصیف خداوند به الله مخصوص آنهاست.

۳. رحمت عام و خاص خدا

مشهور در میان گروهی از مفسران این است که صفت «رحمان» اشاره به رحمت عام خداست که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می‌شود. «باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌درغش همه جا کشیده» و همه بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره‌مندند و روزی خویش را از سفره گسترده نعمت‌های او برمی‌گیرند و این همان رحمت عام اوست.

۱. بقره (۲): ۲۲۶.

۲. بقره (۲): ۲۲۷.

۳. حجرات (۴۹): ۱۸.

اما «رحیم» به رحمت خاص پروردگار اشاره دارد که ویژه بندگان مطیع، صالح و فرمانبردار است. در واقع آنها به حکم ایمان و عمل صالح، شایستگی این را یافته‌اند که از رحمت و بخشش و احسان خاص او - که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند - بهره‌مند گردند. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

خداوند، معبود همه چیز است؛ نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است.^۱

تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد آن است که «رحمان» در همه‌جای قرآن به‌صورت مطلق آمده که نشانه عمومیت آن است؛ درحالی‌که «رحیم» گاه به‌صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است، مانند «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۲ خداوند نسبت به مؤمنان رحیم است. و گاه نیز به‌صورت مطلق، مانند سوره حمد.

از سوی دیگر، «رحمان» را صیغه مبالغه دانسته‌اند که خود دلیل دیگری بر عمومیت رحمت اوست و «رحیم» را صفت مشبیه که نشانه ثبات و دوام است و این ویژه مؤمنان می‌باشد. شاهد دیگر اینکه رحمان از اسماء مختص خداوند است و درمورد غیر او به‌کار نمی‌رود؛ حال آنکه رحیم صفتی است که هم درمورد خدا و هم درمورد بندگان استعمال می‌شود؛ چنانکه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^۳ ناراحتی‌های شما بر پیامبر گران است و نسبت به هدایت شما سخت علاقمند است و نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم می‌باشد. این بحث را با حدیثی پر معنا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم:

خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است و در میان مخلوقاتش تقسیم نموده و تمام عاطفه و محبتی که در میان مردم است، از پرتو همان است، ولی نودونه قسمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگان را مشمول آن می‌سازد.^۴

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲. احزاب (۳۳): ۴۳.

۳. توبه (۹): ۱۲۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین.

۴. چرا صفات دیگر خدا در «بسم الله» نیامده است؟

از آنجا که تمام سوره‌های قرآن با بسم الله شروع می‌شود (جز سوره براءت) و پس از نام ویژه «الله» تنها بر صفت «رحمان و رحیم بودن» او تکیه می‌شود؛ این سؤال مطرح می‌گردد که چرا در این موضع حساس از دیگر صفات سخنی به‌میان نیامده است؟ در پاسخ باید بگوییم توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد و آن اینکه در آغاز هر کار می‌باید از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است و همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است. بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنویم؛ آنجا که می‌گوید: «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱ رحمت من همه چیز را فرا گرفته است. در جای دیگر از زبان حاملان

عرش خدا می‌خوانیم: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً ۚ خدایا، رحمت خود را بر همه چیز گسترده‌ای. از سوی دیگر، پیامبران نیز برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و دشمنان خطرناک، به دامن رحمت خدا چنگ می‌زدند. چنانکه قوم «موسی» برای نجات از فرعونیان گفتند: «وَجَّئْنَا بِرَحْمَتِكَ»^۲ خدایا، ما را به رحمت خود رهایی بخش. درمورد «هود» و پیروانش چنین می‌خوانیم: «فَأَجْتَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا»^۳ هود و پیروانش را به‌وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهایی بخشیدیم.

اصولاً هنگامی که حاجتی را می‌طلبیم، مناسب است خدا را با صفاتی که با آن حاجت پیوند دارد، توصیف کنیم. مثلاً حضرت مسیح صلی الله علیه و آله به‌هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می‌گوید: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ... وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۴ بار الهی، مائده‌ای از آسمان بر ما نازل گردان ... و ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهنده‌ای.

این درس را نیز از «بسم الله» می‌توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنایی دارد که تا عوامل قاطعی بر آن مترتب نشود، تحقق نخواهد یافت؛ چنانکه در دعا می‌خوانیم: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»^۵ ای خدایی که رحمت بر غضبت پیشی گرفته است.

۱. اعراف (۷): ۱۵۶.

۲. مؤمن (۴۰): ۷.

۳. یونس (۱۰): ۸۶.

۴. اعراف (۷): ۷۲.

۵. مائده (۵): ۱۱۴. برای ملاحظه دیگر نمونه‌ها بنگرید به: انبیاء (۲۱): ۸۹؛ مؤمنون (۲۳): ۲۹.

۶. دعای جوشن کبیر، بند ۲۰.

سپاس و ستایش الهی

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

آدمی هنگامی که نعمتی به او می‌رسد، بی‌درنگ می‌خواهد بخشنده نعمت را بشناسد، و فطرتاً به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند. از سویی دیگر بهترین و جامع‌ترین راه برای شناخت مبدأ نیز مطالعه در اسرار آفرینش و به‌خصوص وجود نعمت‌ها در رابطه با زندگی انسان‌هاست. از این‌رو، سوره فاتحه‌الکتاب با این جمله شروع می‌شود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» برای پی‌بردن به ژرفا و عظمت این جمله می‌باید به تفاوت میان حمد، مدح، شکر و نتایج آن توجه شود:

۱. «حمد» در لغت عرب به‌معنای ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است؛ یعنی هنگامی که فردی آگاهانه کار خوبی انجام دهد و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است، ما او را حمد و ستایش می‌کنیم. اما «مدح» به‌معنای هرگونه ستایش است، خواه در برابر امری اختیاری باشد یا غیر اختیاری. مثلاً وقتی از گوهری گران‌بها تعریف می‌کنیم، عرب آن را مدح می‌نامد. به تعبیر دیگر، مدح مفهومی عام دارد ولی حمد مفهومی خاص. اما مفهوم «شکر» از همه اینها محدودتر است و تنها در برابر نعمت‌هایی شکر و سپاس می‌گوییم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است.^۱

اگر به این نکته توجه کنیم که الف‌ولام «الحمد» به‌اصطلاح «الف‌ولام جنس» است و در اینجا معنای عمومیت را می‌رساند، نتیجه می‌گیریم که هرگونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است و هر پیامبر و رهبر الهی که هدایت‌گر است و هر معلمی که تعلیم می‌دهد و هر شخص سخاوتمندی که می‌بخشد، و هر طبیبی که درمان می‌کند، ستایش آنها از ستایش خدا سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک اوست و یا به بیان دیگر، حمد اینها حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای اوست. همچنین اگر خورشید می‌تابد، ابرها می‌بارند و زمین برکاتش را به ما می‌دهد، اینها نیز همه از ناحیه اوست. بنابراین تمام حمدها بدو بازمی‌گردد. به دیگر

۱. البته «شکر» از یک نظر عمومیت بیشتری دارد؛ چرا که گاه با زبان است و گاه نیز با عمل؛ درحالی که حمد و مدح معمولاً زبانی است.

سخن، جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» اشاره‌ای است به توحید ذات، صفات و افعال.

۲. توصیف «الله» به «رَبِّ الْعَالَمِينَ» در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعاست. گویی کسی می‌پرسد چرا همه حمدها مخصوص خداست که در پاسخ گفته می‌شود: برای اینکه او «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و پروردگار جهانیان است.

۳. از کلمه «حمد» این نکته نیز به‌خوبی استفاده می‌شود که خداوند همه این مواهب و نیکی‌ها را با اراده و اختیار خود ایجاد کرده است؛ درست برخلاف گفته‌هایی که خدا را همانند خورشید یک مبدأ مجبور فیض‌بخش می‌دانند.

۴. جالب اینکه «حمد» تنها در آغاز کار نیست، بلکه پایان کارها نیز - چنانکه قرآن به ما می‌آموزد - با حمد خدا خواهد بود. درمورد بهشتیان می‌خوانیم: «دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّاتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ أَجْزُ دَعَاؤُهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ سخن آنها در بهشت نخست منزّه شمردن خداوند از هر عیب و نقص، و تحیت آنها سلام، و آخرین سخنشان الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است.

۵. «رب» در اصل به‌معنای مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می‌پردازد. کلمه «ربیبه» که به دختر همسر انسان گفته می‌شود، از همین جا گرفته شده؛ زیرا او هرچند از شوهر دیگری است، زیر نظر پدرخوانده‌اش پرورش می‌یابد.

این کلمه به‌طور مطلق تنها به خدا گفته می‌شود و اگر به غیر خدا اطلاق گردد، حتماً به‌صورت اضافه خواهد بود. مثلاً می‌گوییم: «رب الدار» (صاحب خانه) یا «رب السفینة» (صاحب کشتی).^۲ ۶. «عالمین» جمع «عالم» است و عالم به‌معنای مجموعه‌ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک‌اند. مثلاً می‌گوییم عالم انسان، عالم حیوان، عالم گیاه و یا عالم شرق و عالم غرب، عالم امروز و عالم دیروز. بنابراین «عالم» خود به‌تنهایی معنای جمعی دارد و هنگامی که به‌صورت «عالمین» جمع بسته شود، اشاره به تمام مجموعه‌های این جهان است.

نکته: پرورش الهی، راه خداشناسی

کلمه «رب» - همان‌گونه که گفتیم - در اصل به‌معنای مالک و صاحب است، اما صاحبی که

۱. یونس (۱۰): ۱۰.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۳۶.

عهده‌دار تربیت و پرورش باشد. به همین رو این واژه در فارسی «پروردگار» ترجمه می‌شود. دقت در سیر تکاملی موجودات زنده و تحول و دگرگونی‌های موجودات بی‌جان و فراهم آمدن زمینه‌های تربیت موجودات و ریزه‌کاری‌هایی که در هریک از اینها نهفته، یکی از بهترین راه‌های خداشناسی است.

همه‌انگي‌هایی که در میان اعضای بدن ماست - که غالباً بدون آگاهی ما بر قرار می‌باشد - یکی از این نمونه‌هاست. مثلاً هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما روی می‌دهد و باید با تمام توان در برابر آن بایستیم، در یک لحظه کوتاه فرمانی همه‌انگ به تمام ارگان‌های بدن به‌صورتی ناآگاه صادر می‌شود و بلافاصله، ضربان قلب بالا می‌رود و تنفس شدید می‌شود و تمام نیروهای بدن بسیج می‌گردند. بدین ترتیب مواد غذایی و اکسیژن هوا از طریق خون به تمام سلول‌ها می‌رسند و اعصاب آماده کار و عضلات آماده حرکت بیشتر می‌شوند. نیروی تحمل انسان بالا می‌رود و احساس درد کمتر شده، خواب از چشم می‌پرد و خستگی و گرسنگی به‌کلی فراموش می‌شود. چه کسی این همه‌انگي عجیب را در این لحظه حساس، با این سرعت در میان تمام ذرات وجود انسان، ایجاد می‌کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه خداوند عالم و قادر ممکن است؟

رحمت گسترده الهی

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

معنای «رحمن» و «رحیم» و گستره مفهوم آنها و همچنین تفاوت میان این دو کلمه در تفسیر «بسم الله» گذشت. نکته‌ای که در اینجا باید اضافه کنیم این است که این دو صفت که از مهم‌ترین اوصاف الهی است، در نمازهای روزانه ما حداقل ۳۰ بار تکرار می‌شوند (دو مرتبه در سوره حمد و یک مرتبه در سوره بعد از آن) و به این ترتیب ۶۰ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می‌ستاییم. این درحقیقت درسی است برای همه انسان‌ها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این صفت الهی متخلق کنند؛ ضمن اینکه اشاره‌ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبد و بنده خدا می‌دانیم، نباید گمان کنیم که رفتار خداوند چون رفتار مالکان بی‌رحم نسبت به بردگان است.

در تاریخ بردگی می‌خوانیم: «صاحبان آنها با قساوت و بی‌رحمی عجیبی با آنها رفتار می‌کردند؛ چنانکه می‌گویند اگر بنده‌ای در انجام خدمات، اندک قصوری می‌ورزید، مجازات‌های

سخت می‌دید: شلاق می‌خورد، او را به زنجیر می‌کشیدند، به آسیابش می‌بستند، به حفر معادن می‌گماشتند، در زیر زمین‌ها و سیاه‌چال‌های هولناک حبسش می‌کردند و اگر گناهش بزرگ‌تر بود، به دارش می‌آویختند!^۱ در جای دیگر می‌خوانیم: غلامان محکوم را در قفس درندگان می‌انداختند و اگر جان سالم به در می‌بردند، درنده دیگری را داخل قفس او می‌کردند. این نمونه‌ای از رفتار مالکان با بردگان خویش است، اما خداوند در قرآن بارها می‌گوید اگر بندگانم بر خلاف دستورم عمل کردند و پشیمان شدند، می‌بخشم و درمی‌گذرم؛ آنجا که می‌فرماید:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا.^۲
ای کسانی که از حریم بندگی سرباز زده‌اید! از رحمت خدا مأیوس نشوید، خداوند همه گناهان را می‌آمرزد. (توبه کنید و از دریای بی‌پایان رحمت خدا بهره‌مند شوید).

بنابراین آمدن «رحمان و رحیم» بعد از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» اشاره به این نکته است که ما در عین قدرت نسبت به بندگان خویش، با مهربانی و لطف رفتار می‌کنیم. این بنده‌نوازی و لطف خدا، بندگان را شیفته او می‌سازد که با یک دنیا علاقه بگویند: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

ایمان به رستاخیز دومین پایگاه

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

در اینجا انسان به دومین اصل مهم اسلام، یعنی قیامت و رستاخیز توجه می‌کند و می‌گوید: «خداوندی که مالک روز جزاست: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ». بدین ترتیب محور مبدأ و معاد که پایه هرگونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است، در وجود انسان تکمیل می‌گردد. جالب آنکه در اینجا تعبیر به «مالکیت خداوند» شده است، که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می‌کند، روزی که همه انسان‌ها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می‌شوند و در برابر مالک حقیقی خود قرار می‌گیرند. آنان تمام گفته‌ها، کارها و حتی اندیشه‌های خود را حاضر می‌بینند و هیچ چیز حتی به اندازه سر سوزنی نابود نشده و

۱. تاریخ آلبرماله تاریخ مردم، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. زمر (۳۹): ۵۳.

به دست فراموشی نیفتاده، و اکنون این انسان است که باید بار همه اعمال خود را بر دوش کشد. بی شک مالکیت خداوند در آن روز مالکیتی اعتباری نظیر مالکیت های این جهان نیست که با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان می رود. مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است و آن پیوند و ارتباط خاص موجودات با خداست که اگر یک لحظه از او بریده شوند نابود می شوند، همان گونه که اگر رابطه لامپ های برق با کارخانه اصلی قطع شود روشنایی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد.

به تعبیر دیگر، این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است. آن کس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می دهد، و هر لحظه فیض وجود و هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است. نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را می توانیم در خودمان ببینیم: ما مالک چشم، گوش، قلب و اعصاب خویش هستیم، اما نه به معنای مالکیت اعتباری، بلکه نوعی مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد.

حال پرسیدنی است مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او به «مالک روز جزا» تعبیر می کنیم؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه مالکیت خداوند گرچه شامل «هر دو جهان» می باشد، اما بروز و ظهور آن در قیامت بیشتر است؛ چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت های اعتباری بریده می شود و هیچ کس در آنجا چیزی از خود ندارد و حتی اگر شفاعتی صورت گیرد، باز به فرمان خداست: «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»^۱ روزی که هیچ کس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری نیست و همه کارها به دست خداست.

تعبیر «يَوْمَ الدِّينِ» در تمام مواردی که در قرآن به کار رفته، به معنای قیامت آمده است.^۲ «دین» در لغت به معنای «جزا» است، از این رو به آن روز، روز دین می گویند که در آن هنگام پرده از روی کارها کنار می رود و اعمال همه به دقت مورد محاسبه قرار می گیرد و هر کس جزای اعمال خویش را - اعم از خوب و بد - می بیند.

۱. انفطار (۸۲): ۱۹.

۲. این تعبیر بیش از ده بار در قرآن آمده است؛ مثلاً در سوره انفطار (آیه ۱۹ - ۱۷) به صراحت بدین معنا اشاره شده است.

انسان در پیشگاه خدا

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

لحن سخن از اینجا تغییر می یابد؛ بدین بیان که آیات پیشین درباره حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود، اما از اینجا گویی «بنده» - با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار - خود را در حضور او و در برابر ذات پاکش می بیند. از این رو خداوند را مخاطب ساخته، نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمک هایش سخن می گوید: «تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

به تعبیر دیگر، هنگامی که مفاهیم آیات گذشته در جان انسان می نشیند و اعماق وجودش به نور پرورنده جهانیان روشن می شود و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند، آدمی از نظر عقیده فردی کامل می شود. این عقیده عمیق توحیدی، نخستین ثمره اش از یک سو بنده خالص خدا شدن، و از سوی دیگر، دست مدد به ذات پاک او دراز کردن است.

این آیه بیانگر توحید عبادت و توحید افعالی است؛ توحید عبادت آن است که هیچ کس و هیچ چیز از جز ذات خدا شایسته پرستش ندانیم و تنها به فرمان او گردن نهیم و از سویی تنها قوانین او را به رسمیت شناخته، از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم. توحید افعالی آن است که تنها او را مؤثر حقیقی در عالم بدانیم (لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ)، نه اینکه عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم، بلکه معتقد باشیم هر سببی به فرمان خدا تأثیر دارد و اوست که مثلاً به آتش سوزندگی، به خورشید روشنایی و به آب حیات بخشی داده است.

ثمره این عقیده آن است که انسان تنها متکی به «الله» خواهد بود و فقط قدرت و عظمت را مربوط به او می داند و غیر او در نظرش فانی، زوال پذیر و فاقد قدرت است. تنها ذات خدا قابل اعتماد و ستایش است، و شایستگی این را دارد که انسان او را در همه چیز تکیه گاه خود قرار دهد. این تفکر و اعتقاد، آدمی را از همه کس و همه چیز بریده، تنها به خدا پیوند می دهد و حتی اگر به دنبال عالم اسباب می رود، به فرمان اوست؛ یعنی در میان اسباب، قدرت خدا را که «مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ» است، مشاهده می کند. این باور به قدری روح انسان را وسیع و افق فکری او را بالا می برد که به ابدیت می پیوندد و از محیط های محدود رها می گردد.

نکته‌ها

۱. طبق قواعد ادبیات عرب هنگامی که مفعول بر فاعل مقدم شود، معنای حصر می‌یابد، از این رو مقدم شدن کلمه «إِيَّاكَ» بر «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است.

۲. همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است، نشان می‌دهد اساس عبادت به خصوص نماز بر پایه جمع و جماعت است؛ آن سان که حتی وقتی بنده در برابر خدا به راز و نیاز برمی‌خیزد، باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به دیگر کارها. به این ترتیب هرگونه فردگرایی، تک‌روی، انزواطلبی و مانند اینها از نظر قرآن و اسلام مفاهیمی مردود است.

۳. انسان برای ایستادگی در برابر عوامل مخرب، ویرانگر و منحرف کننده، نیازمند یار و مددکار است. او هر روز از خواب برمی‌خیزد و با تکرار جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» به عبودیت پروردگار اعتراف کرده، از ذات پاک او برای پیروزی در این مبارزه بزرگ یاری می‌گیرد و شامگاهان نیز با تکرار همین جمله، سر به بستر می‌نهد. در برابر هیچ گردنکش و زورمندی سر تعظیم فرود نمی‌آورد و در مقابل جاذبه مادیات خود را نمی‌بازد؛ همچون پیامبر اسلام ﷺ می‌گوید: «إِنَّ صَلَواتِي وَ تُسْكِي وَ نُحْيَايَ وَ تَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ نماز و عبادتم، مرگ و حیاتم همه از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است.»

پیمودن راه مستقیم

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استعانت از ذات پاک او، نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد و راه ایمان و عمل صالح هدایت کند، تا خدایی که همه نعمت‌ها را به او ارزانی داشته، نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید.

گرچه این انسان در چنین شرایطی مؤمن است و با خدای خود آشنا، اما امکان دارد هر لحظه این نعمت به دلایلی از او سلب گردد و از صراط مستقیم منحرف شود. از این رو باید هر شبانه روز دست‌کم ده بار از خدای خود بخواهد که در مسیر خویش تلغزد.

افزون بر این، «صراط مستقیم» مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن آن یکسان نیستند و هر اندازه از این درجات طی شود، بالاتر و بالاتر از آن نیز هست که انسان باایمان باید از خدا بخواهد تا بدانها نایل شود.

حال این سؤال مطرح می‌شود که مگر ما گمراهیم که هدایت به صراط مستقیم را از خدا می‌طلبیم؟ اگر هم به فرض اینکه این سخن در مورد ما درست باشد، درباره پیامبر و امامان علیهم‌السلام که نمونه انسان کامل‌اند، چه معنایی دارد؟

در پاسخ می‌گوییم اولاً همان‌گونه که گذشت، انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم آن می‌رود که بلغزد، از این رو باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگاه دارد. این را نیز نباید نادیده انگاشت که وجود و هستی و تمام مواهب الهی، لحظه به لحظه از آن مبدأ بزرگ به ما می‌رسد. مثل ما و همه موجودات (از یک نظر) مثل لامپ‌های برق است، اگر می‌بینیم نور لامپ، متصل و یک‌نواخت پخش می‌شود به خاطر آن است که لحظه به لحظه نیرو از منبع برق به او می‌رسد، منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می‌کند و به وسیله سیم‌های ارتباطی به لامپ تحویل می‌گردد.

بنابراین همان‌گونه که هر لحظه وجود تازه‌ای به ما می‌رسد، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم. بدیهی است اگر موانعی در ارتباط ما با خدا ایجاد شود، کژی‌ها، ظلم‌ها، ناپاکی‌ها و ... پیوند ما را از آن منبع هدایت می‌گسلانند و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد. بنابراین از خدا طلب می‌کنیم که این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم.

دوم اینکه، هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان به تدریج مراحل نقصان را پشت سر نهد و به مراحل بالاتر رسد. این را نیز می‌دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به‌سوی بی‌نهایت هم‌چنان پیش می‌رود.

بنابراین جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا «صراط مستقیم» را بطلبند؛ زیرا کمال مطلق تنها خداست و همه بدون استثنا در مسیر تکامل‌اند. از این رو، مانعی ندارد که آنها نیز درجات بالاتری را از خدا بخواهند. علی علیه‌السلام در تفسیر جمله «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می‌فرماید:

خداوند، توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، هم‌چنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم.^۱

نکته: صراط مستقیم چیست؟

از بررسی آیات نکاتی چند درباره «صراط مستقیم» دانسته می‌شود:

۱. صراط المستقیم همان آیین خداپرستی، دین حق و پایند بودن به دستورهای خداست.^۱
۲. این راه، نفی هرگونه کار شیطانی و عمل انحرافی است.^۲
۳. راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خداست.^۳

ذکر این نکته نیز لازم است که راه مستقیم همیشه یک راه بیشتر نیست؛ زیرا میان دو نقطه تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیک‌ترین راه است. بنابراین اگر قرآن می‌گوید صراط مستقیم، همان دین و آیین الهی در جنبه‌های عقیدتی و عملی است، به این دلیل است که نزدیک‌ترین راه ارتباط با خدا همان است. نیز از همین‌روست که دین واقعی یک دین بیشتر نیست: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۴ دین در نزد خدا اسلام است.

از این‌رو، تمامی تفسیرهای مختلفی که با استفاده از آیات و روایات درباره صراط مستقیم گفته شده و صراط مستقیم را به اسلام، قرآن، پیامبر اکرم ﷺ، ائمه اطهار و ... تفسیر کرده‌اند، همه به این اصل بازمی‌گردد و هریک به زاویه‌ای از این مسئله اشاره کرده‌اند. راغب اصفهانی درباره معنای «صراط» می‌گوید: «صراط» راه مستقیم است،^۵ بنابراین مستقیم بودن در مفهوم صراط نهفته است و ذکر آن به‌صورت توصیف، برای تأکید هرچه بیشتر بر این مسئله است.

دو خط انحرافی

صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.

این آیه درحقیقت تفسیر روشنی برای «صراط مستقیم» است و می‌گوید: «مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمت‌های خود (مانند نعمت هدایت، توفیق، رهبری مردان

۱. بنگرید به: انعام (۶): ۱۶۱.

۲. بنگرید به: یس (۳۶): ۶۱ و ۶۲.

۳. بنگرید به: آل عمران (۳): ۱۰۱.

۴. آل عمران (۳): ۱۹.

۵. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۸۳.

حق، علم، عمل، جهاد و شهادت) قرار دادی، نه آنها که بر اثر اعمال زشت و انحراف عقیده، غضب تو دامگیرشان شد و نه آنها که جاده حق را رها کرده و در بیراهه‌ها گمراه و سرگردان شدند: صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.

درحقیقت چون ما با راه و رسم هدایت کاملاً آشنا نیستیم، خدا به ما دستور می‌دهد در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران و آنها که مشمول نعمت و الطاف او شده‌اند را بخواهیم. نیز به ما هشدار می‌دهد در برابر شما همیشه دو خط انحرافی قرار دارد خط «مغضوب علیهم» و خط «ضالین».

نکته‌ها

۱. «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» کیان‌اند؟

قرآن در معرفی اینها می‌فرماید:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا.^۱

کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می‌دهد که مشمول نعمت خود ساخته، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح، و اینان رفیقان خوبی هستند.

این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می‌کند: پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان.

۲. «مغضوب علیهم» و «ضالین» کیان‌اند؟

جدا کردن این دو گروه از هم نشان می‌دهد هرکدام به گروه مشخصی اشاره دارد. در اینکه تفاوت میان این دو چیست تفسیرهای مختلفی وجود دارد. از جمله از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن چنین استفاده می‌شود که «مغضوب علیهم» مرحله‌ای سخت‌تر و بدتر از «ضالین» است. به تعبیر دیگر، «ضالین» گمراهان عادی هستند و «مغضوب علیهم» گمراهان لجوج و یا منافق. به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند درباره آنها ذکر شده است.^۲

۱. نساء (۴): ۶۹.

۲. بنگرید به: آل عمران (۳): ۱۱۲؛ نحل (۱۶): ۱۰۶؛ فتح (۴۸): ۶.

گفتار سوم

تفسیر سوره توحید

محتوای سوره

این سوره چنانکه از نامش پیداست از توحید و یگانگی پروردگار سخن می‌گوید و در چهار آیه کوتاه چنان یگانگی خداوند را توصیف کرده که نیاز به افزودن ندارد. در شأن نزول این سوره از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

یهود از رسول الله صلی الله علیه و آله تقاضا کردند خداوند را برای آنها توصیف کند. پیامبر صلی الله علیه و آله سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت، تا این سوره نازل شد و پاسخ آنها را بیان کرد.^۱

فضیلت تلاوت سوره

در فضیلت تلاوت این سوره روایات بسیاری در منابع اسلامی آمده که بیانگر عظمت فوق العاده آن است. حال به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

آیا کسی از شما عاجز است از اینکه یک‌سوم قرآن را در یک شب بخواند؟ یکی از حاضران عرض کرد: ای رسول خدا، چه کسی توانایی بر این کار دارد؟ پیامبر فرمود: سوره قل هو الله را بخوانید.^۲

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز می‌خوانیم:

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۱.
۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۸۴.

هنگامی که رسول خدا ﷺ بر جنازه سعد بن معاذ نماز گزارده فرمود: هفتاد هزار ملک که در میان آنها «جبرئیل» نیز بود، بر جنازه او نماز گزارند. من از جبرئیل پرسیدم: او به خاطر کدام عمل مستحق نماز گزاردن شما شد؟ گفت: به خاطر تلاوت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَخَذَ» در حال نشستن، ایستادن، سوار شدن، پیاده روی و رفت و آمد.^۱ کسی که یک روز و شب بر او بگذرد و نمازهای پنج‌گانه را بخواند و در آن قُلْ هُوَ اللَّهُ أَخَذَ را نخواند به او گفته می‌شود: ای بنده خدا، تو از نماز گزاران نیستی!^۲

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﷺ آمده است:

کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، خواندن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَخَذَ را بعد از هر نماز ترک نکند؛ چرا که هرکس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می‌کند و خودش و پدر و مادر و فرزندان را می‌آمرزد.^۳

از روایتی دیگر نیز استفاده می‌شود که خواندن این سوره به‌هنگام ورود به خانه روزی را فراوان می‌کند و فقر را دور می‌سازد.^۴

در اینکه چگونه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ» معادل یک‌سوم قرآن است، برخی گفته‌اند: به این دلیل که قرآن مشتمل بر احکام، عقاید و تاریخ است و این سوره بخش «عقاید» را به‌طور فشرده بیان می‌کند.

این سخن قابل قبول است که تقریباً یک‌سوم قرآن درباره توحید بحث می‌کند و عصاره آن در سوره توحید آمده است.

یکتای یگانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَخَذَ.

نخستین آیه پس از «بسم الله» در پاسخ سؤالات مکرر در زمینه اوصاف پروردگار می‌فرماید:

«بگو او خداوند یکتا و یگانه است: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَخَذَ.»

آغاز جمله با ضمیر «هو» - که ضمیر مفرد غایب است و از مفهوم مبهمی حکایت می‌کند - در واقع رمز و اشاره‌ای است به این واقعیت که ذات مقدس او در نهایت خفاست و از دسترس افکار محدود انسان‌ها بیرون، هر چند آثار او آن‌چنان جهان را پر کرده که از همه چیز ظاهرتر و آشکارتر است؛ چنانکه در سوره فصلت می‌خوانیم: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۱ به‌زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار گردد که او حق است.» سپس از این حقیقت ناشناخته پرده برمی‌دارد و می‌گوید: «او خداوند یگانه و یکتاست.»

معنای «قُلْ» (بگو) در اینجا این است که این حقیقت را اظهار کن. «الله» اسم خاص برای خداوند است که تفسیر آن در سوره حمد گذشت. اما واژه «احد» از همان ماده «وحدت» است. از این‌رو، برخی «احد» و «واحد» را به یک معنا تفسیر کرده‌اند و معتقدند هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر نظر بی‌نظیر و منفرد می‌باشد. او در علم یگانه، در قدرت بی‌مثال، در رحمانیت و رحیمیت یکتاست، و خلاصه از هر نظر بی‌نظیر است. در قرآن مجید نیز «واحد» و «احد» هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است.

یکتای بی‌نیاز

اللَّهُ الصَّمَدُ ۖ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.

در آیه نخست در توصیف دیگری از آن ذات مقدس یکتا می‌فرماید: «او خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند: اللَّهُ الصَّمَدُ.» برای «صمد» در روایات و گفته‌های مفسران و واژه‌شناسان معانی بسیاری ذکر شده که برخی از آنها از این قرار است:

۱. صمد به‌معنای آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به‌سوی او می‌روند.^۲

۲. صمد به‌معنای چیزی است که تو خالی نیست، بلکه پر است.

۱. فصلت (۴۱): ۵۳.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۹۲.

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۲۲.

۳. همان، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۸۷.

۴. همان.

۳. صمد دو ریشه اصلی دارد: یکی در معنای «قصد» است و دیگری به معنای «صلابت و استحکام» و اینکه به خداوند صمد گفته می‌شود، از این‌روست که بندگان قصد درگاه او می‌کنند.^۱

امام حسین علیه السلام در حدیثی برای «صمد» پنج معنا برشمرده است:

صمد کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است؛ صمد ذاتی است دائم ازلی و جاودانی؛ صمد وجودی است که جوف ندارد؛ صمد کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد؛ صمد کسی است که نمی‌خوابد.^۲

آن حضرت در پاسخ مردم بصره که از معنای صمد پرسیده بودند، فرمود:

خداوند خودش «صمد» را تفسیر فرموده است به «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ: نه زاده، و نه زاده شد و احدی مانند او نیست».^۳

در اکتشافات اخیر آمده است که تمام اشیای جهان ماده، از ذرات بسیار کوچکی به نام «اتم» تشکیل یافته و «اتم» خود نیز مرکب از دو قسمت است: هسته مرکزی و الکترون‌هایی که به دور آن در گردش‌اند و عجب اینکه در میان آن هسته و الکترون‌ها فاصله زیادی وجود دارد (البته زیاد در مقایسه با حجم اتم)؛ به‌طوری که اگر این فاصله برداشته شود، اجسام به قدری کوچک می‌شوند که برای ما حیرت‌آور است. مثلاً اگر فاصله‌های اتمی ذرات وجود انسان را بردارند و او را کاملاً فشرده کنند، ممکن است به‌صورت ذره‌ای درآید که دیدنش با چشم مشکل باشد ولی با این حال تمام وزن بدن یک انسان را داراست (مثلاً همین ذره ناچیز ۶۰ کیلو وزن دارد).

برخی با استفاده از این اکتشاف علمی و با توجه به اینکه یکی از معانی «صمد» وجودی است که توخالی و اجوف نیست، چنین نتیجه گرفته‌اند که قرآن می‌خواهد با این تعبیر هرگونه جسمانی را از خدا نفی کند؛ چرا که تمام اجسام از اتم تشکیل یافته‌اند و اتم نیز توخالی است. بدین ترتیب این آیه می‌تواند یکی از معجزات علمی قرآن باشد.

اما نباید فراموش کرد که «صمد» در اصل لغت به معنای شخص بزرگی است که همه

نیازمندان به‌سوی او می‌روند و از هر نظر پر و کامل است و ظاهراً بقیه معانی و تفسیرهای دیگری که برای آن ذکر شده، به همین ریشه بازمی‌گردد.

سپس در آیه بعد به رد عقاید نصاری، یهود و مشرکان عرب که برای خداوند فرزند، یا پدری قائل بودند، پرداخته، می‌فرماید: «نَزَادَ وَ زَادَهُ نَشَدَ: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ».

در مقابل این بیان، سخن کسانی قرار دارد که معتقد به تثلیث (خدایان سه‌گانه) بودند: خدای پدر، خدای پسر و روح القدس. نصاری «مسیح» را پسر خدا و یهود نیز «عزیر» را پسر او می‌دانستند^۱ و مشرکان عرب نیز معتقد بودند ملائکه دختران خدا هستند.^۲

از برخی روایات استفاده می‌شود که تولد در آیه «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» معنای وسیع‌تری دارد و هرگونه خروج اشیای مادی و لطیف را از او و یا خروج آن ذات مقدس از اشیای مادی و لطیف دیگر را نفی می‌کند؛ چنانکه امام حسین علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: «لَمْ يَلِدْ»، یعنی چیزی از او خارج نشد، نه اشیای مادی مانند فرزند، نه سایر اشیایی که از مخلوقات خارج می‌شود (مانند شیر از پستان مادر)، نه چیز لطیف مانند نفس و نه عوارض گوناگون مانند خواب و خیال، اندوه و خوشحالی، خنده و گریه، خوف و رجا، شوق و ملالت و گرسنگی و سیری. خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود. نیز برتر از آن است که از شیء مادی و لطیف متولد گردد؛ مانند خارج شدن موجود زنده‌ای از موجود دیگر، گیاه از زمین، آب از چشمه و میوه از درختان و یا خارج شدن اشیای لطیف از منابعش مانند دیدن از چشم، شنیدن از گوش، استشمام از بینی، چشیدن از دهان، سخن از زبان، معرفت و تشخیص از دل و جرقه آتش از سنگ.^۳

براساس این حدیث، تولد معنای گسترده‌ای دارد که هرگونه خروج و نتیجه‌گیری چیزی از چیز دیگر را شامل می‌شود و این درحقیقت معنای دوم آیه است و معنای اول و ظاهر آن نیز همان بود که در آغاز گفته شد. ضمن اینکه معنای دوم با تحلیل معنای اول کاملاً قابل‌درک است؛ زیرا اگر خداوند فرزند ندارد، به این دلیل است که از عوارض ماده برکنار می‌باشد. همین معنا درباره سایر عوارض ماده صادق است.

۱. بنگرید به: توبه (۹): ۳۰.

۲. بنگرید به: انعام (۶): ۱۰۰.

۳. بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۲۴.

۱. احمد بن فارس، مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۲۳.

۳. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۷.

یکتای بی‌همتا

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

در آخرین آیه، مطلب را درباره اوصاف خدا به مرحله کمال رسانده، می‌فرماید: «و برای او هرگز احدی شبیه و مانند نبوده است: وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۱

«کفو» در اصل به معنای هم‌طراز در مقام و منزلت می‌باشد، و سپس به هرگونه شبیه و مانند اطلاق شده است.

مطابق این آیه، تمام عوارض مخلوقات و صفات آنها و هرگونه نقص و محدودیت، از ذات پاک او می‌زاست و این همان توحید ذاتی و صفاتی است که در مقابل توحید عددی و نوعی قرار دارد. بنابراین او نه شبیهی در ذات دارد، نه ماندی در صفات و نه مثلی در افعال و از هر نظر بی‌مانند است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

او کسی را نژاد که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشد تا محدود گردد، ... ماندی ندارد تا با او هم‌تا گردد و شبیهی برای او تصور نمی‌شود تا با او مساوی باشد.^۲

گفتار چهارم

تفسیر سوره قدر

محتوای سوره

محتوای این سوره بیان نزول قرآن مجید در «شب قدر»، اهمیت «شب قدر»، و برکات و آثار آن است.

فضیلت تلاوت سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده:

هرکس آن را تلاوت کند، مانند کسی است که ماه رمضان را روزه گرفته و شب قدر را احیا داشته است.^۱

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم:

کسی که سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را بلند و آشکار بخواند، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده و جهاد می‌کند و کسی که به‌طور پنهان بخواند، مانند کسی است که در راه خدا به خون آغشته شده است.^۲

روشن است این همه فضیلت از آن کسی نیست که آن را می‌خواند و حقیقتش را درک نمی‌کند، بلکه از آن کسی است که می‌خواند، می‌فهمد و به محتوایش جامه عمل می‌پوشاند، قرآن را بزرگ می‌شمارد و آیاتش را در زندگی پیاده می‌کند.

۱. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۶.

۲. همان.

۱. «احد» اسم کان (لَمْ يَكُنْ) و «کفو» خبر آن است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

شب نزول قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

در نخستین آیه پس از «بسم الله» می‌فرماید: «ما آن را در شب قدر نازل کردیم: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.»

گرچه در این آیه به صراحت نام قرآن ذکر نشده، بی‌گمان ضمیر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» به قرآن بازمی‌گردد و این ابهام ظاهری برای بیان عظمت و اهمیت آن است.

تعبیر به «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» (ما آن را نازل کردیم) نیز اشاره دیگری به عظمت این کتاب آسمانی است که خداوند نزول آن را به خود نسبت داده؛ به‌ویژه با صیغه «متکلم مع الغیر» که مفهوم جمعی دارد و دلیل بر عظمت است. از سویی نزول آن در شب قدر - همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسان‌ها تعیین می‌شود - نیز دلیل دیگری بر سرنوشت‌ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.

از ضمیمه کردن این آیه به آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»^۱ نتیجه‌گیری می‌شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان است، اما اینکه کدام شب است، از قرآن چیزی در این باره استفاده نمی‌شود.

قرآن کریم، هم از نظر تاریخی و هم از نظر ارتباط محتوای قرآن با حوادث زندگی پیامبر ﷺ بی‌تردید به تدریج و در طی ۲۳ سال نازل شده، اما این امر چگونه با آیات فوق که می‌گوید در ماه رمضان و شب قدر نازل شده، سازگار است؟ پاسخ اینکه، قرآن دارای دو نزول بوده است: نزول دفعی که در یک شب، تمام آن بر قلب پاک پیامبر ﷺ یا بیت المعمور یا از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل گردید و نزول تدریجی که در طول ۲۳ سال دوران نبوت انجام گرفت.^۲

درباره نازل شدن قرآن، در برخی آیات تعبیر به «انزال» و در پاره‌ای دیگر تعبیر به «تنزیل» شده است. بر پایه برخی متون لغوی تنزیل معمولاً در جایی گفته می‌شود که چیزی به تدریج نازل گردد، ولی انزال مفهوم وسیع‌تری دارد که نزول دفعی را نیز شامل می‌گردد. این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده می‌تواند اشاره به این دو نزول باشد.

۱. بقره (۲): ۱۸۵.

۲. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۶۵-۱۵۹؛ ذیل آیه ۳ سوره دخان.

شبى برتر از هزار ماه

وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.

در آیه نخست برای بیان عظمت شب قدر می‌فرماید: «تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟ وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.»

بلافاصله می‌گوید: «شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.» این تعبیر نشان می‌دهد عظمت این شب به قدری است که حتی پیامبر اکرم ﷺ با آن علم وسیع خود، پیش از نزول این آیات بدان آگاهی نداشته است.

چنانکه می‌دانیم، هزار ماه برابر با بیش از هشتاد سال است. به‌راستی این چه شب باعظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی پر برکت، ارزش دارد.

در برخی از تفاسیر آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده) جهاد فی سبیل الله بود. اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری نیز نصیب آنان می‌شد، آیه فوق نازل شد و بیان کرد که شب قدر از هزار ماه برتر است.

در حدیث دیگری نیز آمده است که پیامبر اکرم ﷺ از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال بدون هیچ عصیان عبادت خدا را کرده بودند، سخن به‌میان آورد. اصحاب آرزو کردند که ای کاش آنها نیز چنین توفیقی می‌یافتند. آیه فوق در این زمینه نازل شد.

در اینکه عدد هزار در اینجا برای تعداد است یا تکثیر، برخی گفته‌اند برای تکثیر است، و ارزش شب قدر از هزاران ماه نیز برتر می‌باشد. اما روایاتی که پیش‌تر نقل کردیم، نشان می‌دهد عدد مزبور برای تعداد است و اصولاً عدد همیشه برای تعداد است، مگر اینکه قرینه روشنی بر تکثیر باشد.

شب نزول فرشتگان و روح

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا يَأْتِيَنَّ رَّبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ.

سپس در توصیف بیشتر از آن شب بزرگ می‌افزاید: «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر کار نازل می‌شوند: تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا يَأْتِيَنَّ رَّبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ.»

از آنجا که «تَنْزَلُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد،^۱ روشن می‌شود که شب قدر به زمان پیامبر اکرم ﷺ و نزول قرآن مجید اختصاص نداشته، بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در هر سال تکرار می‌شود.

در اینکه منظور از «روح» کیست، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی گفته‌اند جبرئیل امین است که «روح الامین» نیز نامیده می‌شود. پاره‌ای نیز روح را به قرینه آیه «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»^۲ همان‌گونه که بر پیامبران پیش وحی فرستادیم، بر تو نیز به فرمان خود وحی کردیم، به معنای وحی تفسیر کرده‌اند. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود: فرشتگان با وحی الهی برای تعیین مقدرات در آن شب نازل می‌شوند.

در اینجا تفسیر سومی نیز وجود دارد که از همه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد و آن اینکه روح مخلوق عظیمی است که فوق فرشتگان است؛ چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که شخصی از آن حضرت پرسید: آیا روح همان جبرئیل است؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

جبرئیل از ملائکه است و روح، اعظم از ملائکه است. مگر خداوند متعال نمی‌فرماید ملائکه و روح نازل می‌شوند؟^۳

بنابراین به قرینه مقابله، این دو با هم متفاوت‌اند.

منظور از «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت‌ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می‌شوند و هدف از نزول آنها انجام این امورست یا اینکه هر امر خیر و هر سرنوشت و تقدیری را با خود می‌آورند.

تعبیر به «رَبِّهِمْ» که در آن بر مسئله ربوبیت و تدبیر جهان تکیه شده، با کار این فرشتگان تناسب نزدیکی دارد که آنها برای تدبیر و تقدیر امور نازل می‌شوند و کار آنها نیز گوشه‌ای از ربوبیت پروردگار است.

شب سلامت و رحمت

سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ.

۱. در اصل «تَنْزَلُ» بوده است.

۲. شوری (۴۲): ۵۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۸۵.

در آخرین آیه می‌فرماید: «شبی است آکنده از سلامت، خیر و رحمت تا طلوع صبح: سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ».

در این شب قرآن نازل گردیده و عبادت و احیای آن معادل هزار ماه دانسته شده و خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می‌شود. رحمت خاصش شامل حال بندگان می‌گردد و همچنین فرشتگان و روح در آن شب نازل می‌شوند. بنابراین شبی است سراسر سلامت - از آغاز تا پایان - حتی براساس برخی روایات در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.

بنابراین اطلاق «سلام» که به معنای سلامت است بر آن شب (به جای اطلاق سالم) درحقیقت نوعی تأکید است؛ همان‌گونه که گاه می‌گوییم: فلان شخص عین عدالت است. برخی نیز گفته‌اند اطلاق سلام بر آن شب از این‌روست که فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤمنان سلام می‌کنند یا به حضور پیامبر ﷺ و جانشین معصومش می‌رسند و سلام عرضه می‌دارند. جمع میان این تفسیرها نیز امکان‌پذیر است. به هر حال شبی است سراسر نور، رحمت، خیر، برکت، سلامت، سعادت و بی‌نظیر از هر جهت.

از امام باقر علیه السلام پرسیدند: آیا می‌دانید شب قدر کدام شب است؟ فرمود: چگونه نمی‌دانیم، درحالی‌که فرشتگان در آن شب در گرد ما دور می‌زنند.^۱

در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و به او تولد فرزندی را بشارت دادند و بر او سلام کردند.^۲ می‌گویند لذتی که ابراهیم علیه السلام از سلام این فرشتگان برد، با تمام دنیا برابری نداشت. بنابراین بهراستی وقتی گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می‌شوند و بر مؤمنان سلام می‌کنند چه لذت و لطف و برکتی دارد؟

نکته‌ها

۱. چرا این شب را قدر نامیده‌اند؟

در پاسخ این سؤال بسیار سخن گفته‌اند؛ از جمله اینکه جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می‌شود. شاهد این معنا آیه‌ای است که می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ»

۱. سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۱۵.

۲. هود (۱۱): ۶۹.

«فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^۱ ما این کتاب مبین را در شبی پر برکت نازل کردیم، و ما همواره انذار کننده بوده‌ایم، در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم و تعیین می‌گردد. این بیان، با روایات متعددی هماهنگ است که می‌گوید: در آن شب، مقدرات یک‌سال انسان‌ها تعیین می‌گردد و ارزاق و سرآمد عمرها و امور دیگر نیز در آن شب مبارک تفریق و تبیین می‌شود.

البته این امر هیچ‌گونه تضادی با آزادی اراده انسان و مسئله اختیار ندارد؛ چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان براساس شایستگی‌ها و لیاقت افراد و میزان ایمان و پاکی نیت و اعمال آنهاست، بدین معنا که برای هرکس چیزی را مقدر می‌کنند که لایق آن است، یا به تعبیر دیگر، زمینه‌هایش از سوی خود او فراهم شده و این نه‌تنها با اختیار منافاتی ندارد، بلکه تأکیدی بر آن است.

۲. شب قدر کدام شب است؟

در اینکه «ليلة القدر» در ماه رمضان است، تردیدی نیست؛ چرا که جمع میان آیات قرآن همین معنا را اقتضا می‌کند، از یک سو می‌گوید: قرآن در ماه رمضان نازل شده^۲ و از سوی دیگر می‌فرماید: در شب قدر نازل گردیده است (آیات مورد بحث).

در اینکه شب قدر کدام یک از شب‌های ماه رمضان است، گفت‌وگو بسیار است و در این زمینه تفسیرهای بسیاری شده است، از جمله شب اول، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم، بیست و هفتم، و شب بیست و نهم.

اما مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است. از این رو در روایتی می‌خوانیم که در دهه آخر ماه مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شب‌ها را احیا می‌داشت و مشغول عبادت بود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که شب قدر شب بیست و یکم یا بیست و سوم است. حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدام یک از این دو شب است و گفت اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم، کدام یک را انتخاب نمایم، امام علیه السلام تعیین نفرمود و افزود: چه آسان است دو شب برای آنچه می‌خواهی.^۳

در روایات متعددی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده است بیشتر بر شب بیست و سوم تکیه شده، درحالی که روایات اهل سنت بیشتر بر شب بیست و هفتم دور می‌زنند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز آمده است: «تقدیر مقدرات در شب نوزدهم و تحکیم آن در شب بیست و یکم، و امضا در شب بیست و سوم است.»^۱ بدین ترتیب بین روایات نیز جمع می‌شود.

۳. چرا شب قدر مخفی است؟

بسیاری معتقدند مخفی بودن شب قدر در میان شب‌های سال یا در میان شب‌های ماه مبارک رمضان برای این است که مردم به همه این شب‌ها اهمیت دهند؛ همان‌گونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده تا مردم به همه طاعات روی آورند و غضبش را نیز در میان معاصی پنهان نموده تا از همه بپرهیزند. دوستانش را در میان مردم مخفی کرده تا همه را احترام کنند؛ اجابت را در میان دعاها پنهان کرده تا به همه دعاها رو آورند؛ اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند و وقت مرگ را نیز مخفی ساخته تا در همه حال آماده باشند.

۴. آیا شب قدر در امت‌های پیشین نیز بوده است؟

ظاهر آیات این سوره نشان می‌دهد شب قدر مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبوده، بلکه هر سال تا پایان جهان تکرار می‌شود. روایات بسیاری - که شاید در حد تواتر باشد - این معنا را تأیید می‌کند. اما اینکه در امت‌های پیشین نیز بوده است یا خیر، روایات متعددی صراحت دارد که این امر تنها برای این امت است، چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده: **إِنَّ اللَّهَ وَهَبَ لِأُمَّتِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَمْ يُعْطِهَا مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ**: خداوند به امت من شب قدر را بخشیده و احدی از امت‌های پیشین از این موهبت برخوردار نبودند.

۵. چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟

ظاهر این است که بهتر بودن این شب از هزار ماه، به‌خاطر ارزش عبادت و احیای آن شب است. روایات فضیلت ليلة القدر و فضیلت عبادت آن - که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است - گواه این مدعاست. افزون بر این، نزول قرآن در این شب و نزول برکات و رحمت الهی در آن، سبب

۱. دخان (۴۴): ۳ و ۴.

۲. بقره (۲): ۱۸۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۵۷.

۱. همان، ص ۱۵۹.

می‌شود از هزار ماه برتر و بالاتر باشد. امام صادق علیه السلام به ابوحمزه ثمالی فرمود: فضیلت شب قدر را در شب بیست و یکم و بیست و سوم طلب نما، و در هر یک از این دو یکصد رکعت نماز به جای آور و اگر بتوانی هر دو شب را تا طلوع صبح احیا بدار و در آن شب غسل کن. ابوحمزه می‌گوید که عرض کردم: اگر نتوانم ایستاده این همه نماز بخوانم؟ فرمود: نشسته بخوان. عرض کردم: اگر نتوانم؟ فرمود: در بستر بخوان و مانعی ندارد در آغاز شب خواب مختصری کنی و بعد مشغول عبادت شوی. درهای آسمان در ماه رمضان گشوده است و شیاطین در غل و زنجیرند و اعمال مؤمنان نیز مقبول است.^۱

۶. آیا شب قدر در مناطق مختلف یکی است؟

چنانکه می‌دانیم، آغاز ماه‌های قمری در همه کشورها یکسان نیست و ممکن است در منطقه‌ای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگر دوم ماه. بنابراین شب قدر نمی‌تواند یک شب معین در سال باشد؛ چرا که به عنوان مثال شب بیست و سوم در مکه ممکن است شب بیست و دوم در ایران و عراق باشد. بدین ترتیب هرکدام باید برای خود شب قدری داشته باشند. آیا این با آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود که شب قدر یک شب معین است، سازگار است؟ برای پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه داشت که شب همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر می‌افتد و می‌دانیم که این سایه همراه گردش زمین در حرکت است و یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می‌شود. بنابراین ممکن است شب قدر یک دوره کامل شب به دور زمین باشد؛ یعنی مدت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین را زیر پوشش خود قرار می‌دهد، شب قدر است که آغاز آن از یک نقطه شروع می‌شود و در نقطه دیگر پایان می‌یابد.

بخش چهارم

روابط اجتماعی

- رعایت حقوق اسلامی
- جامع‌ترین برنامه اجتماعی
- برقراری پیوندهای خویشاوندی
- مشارکت‌ورزی
- خیرخواهی
- عدالت‌ورزی

قرآن کریم بر عهده انسان‌ها در برابر خداوند، خود و دیگران حقوقی نهاده است که عبادت خداوند و پرهیز از شرک و ورزیدن نسبت به او از جمله حقوق خداوند بر انسان است. از سوی دیگر، انسان در قبال مسائل جامعه خود نظیر بی‌عدالتی، فحشاء، بزهکاری، ستم، فقر و نیازمندی‌های اقتصادی مردم نیز مسئول است و هر فرد باید همه ارتباط‌های خود با سایر افراد را براساس دو اصل «قسط و عدالت» و «احسان» مبتنی سازد. مقتضای اصل نخست - که از اصل «احسان» به مراتب مهم‌تر می‌باشد - این است که هر فرد حقوق دیگران را همواره مد نظر قرار دهد و در مقام عمل نیز رعایت کند.

خداوند افزون بر رعایت عدالت، خواهان حاکمیت روح احسان بر روابط اجتماعی انسان است که بی‌تردید رعایت حقوق دیگران، احسان و نیکی در حق آنان و تعمیق روابط خویشاوندی زمینه جلب محبت الهی را فراهم می‌سازد. در این بخش برخی از پیام‌های اجتماعی قرآن کریم را برمی‌رسیم.

رعایت حقوق اسلامی

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَمُحِيطٌ بِمَنْ كَانَ مُحْتالاً فَخُوراً.^۱

این آیه یک سلسله حقوق اسلامی اعم از حق خدا، حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته که روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می‌شود:

۱. پرستش خدا و شریک قرار ندادن برای او

نخست مردم را به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت‌پرستی که ریشه اصلی تمام

برنامه‌های اسلامی است، دعوت می‌کند. دعوت به توحید و یگانه پرستی، روح را پاک، نیت را خالص، اراده را قوی و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد و از آنجا که آیه به بیان یک رشته از حقوق اسلامی پرداخته، پیش از هر چیز به حق خداوند بر مردم اشاره کرده و می‌گوید: «خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید: وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا».

۲. احسان به والدین

سپس به حق پدر و مادر اشاره کرده، توصیه می‌کند که «نسبت به آنها نیکی کنید: وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید بر آن تأکید بسیار رفته و کمتر موضوعی است که تا این حد بدان نظر شده باشد. این مسئله در چهار مورد از آیات قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است.^۱ از این تعبیرهای مکرر استفاده می‌شود که میان این دو، ارتباط و پیوندی وثیق است و درحقیقت نیز چنین است؛ چرا که بزرگ‌ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است. که در درجه اول از ناحیه خداست و در مراحل بعد به پدر و مادر بازمی‌گردد؛ چرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است. بنابراین ترک حقوق پدر و مادر، هم‌دوش شرک به خداست.

۳. نیکی به خویشاوندان

سپس دستور می‌دهد به همه خویشاوندان نیکی کنید: «وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ». این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاه از آن به‌عنوان «صله رحم» و گاه نیز به‌عنوان «احسان و نیکی» به آنها. در واقع اسلام به این وسیله می‌خواهد علاوه بر پیوند وسیعی که میان تمام افراد بشر به وجود آورده، در میان واحدهای کوچک‌تر و متشکل‌تر، به‌نام «فامیل و خانواده» نیز پیوندهای محکم‌تری ایجاد کند تا در برابر مشکلات و حوادث، یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.

۴. نیکی به یتیمان

سپس ضمن اشاره به حقوق ایتام «وَ الْيَتَامَىٰ»، به افراد بالایمان توصیه می‌کند که در حق یتیمان نیکی کنند؛ زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که

فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنان را به خطر می‌افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به مخاطره می‌اندازد؛ زیرا کودکان یتیم اگر بی‌سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جایتکار بار می‌آیند، بنابراین نیکی در حق یتیمان نیکی به فرد و اجتماع است.

۵. دستگیری از مستمندان

پس از آن حقوق مستمندان را یادآور می‌شود: «وَ الْمَسَاكِينِ»؛ زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها برخلاف اصول انسانی است. اگر فقر و محرومیت به‌خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامن‌گیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست.

۶. رعایت حقوق همسایگان نزدیک

سپس به نیکی در حق همسایگان نزدیک توصیه می‌کند: «وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ». در اینکه منظور از همسایه نزدیک چیست، مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند: برخی معنای آن را همسایگانی دانسته‌اند که جنبه خویشاوندی دارند، اما این تفسیر با توجه به اینکه در جمله‌های قبل از همین آیه که به حقوق خویشاوندان اشاره کرده، بعید به نظر می‌رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است؛ زیرا همسایگان نزدیک‌تر حقوق و احترام بیشتری دارند و یا اینکه منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.

۷. رعایت حقوق همسایگان دور

پس از آن درباره همسایگان دور سفارش می‌کند: «وَ الْجَارِ الْجُنُبِ». چنانکه گفتیم، منظور همان دوری مکانی است؛ چه آنکه طبق پاره‌ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف، همسایه محسوب می‌شوند.^۱

جالب اینکه قرآن در این آیه علاوه بر ذکر همسایگان نزدیک، به حق همسایگان دور نیز

۱. عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۸۰.

۱. بنگرید به: بقره (۲): ۸۳؛ انعام (۶): ۱۵۱؛ اسراء (۱۷): ۲۳.

تصریح کرده است؛ زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد و تنها همسایگان نزدیک را شامل می‌شود. از این رو برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام، راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز به صراحت برده شود. نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیرمسلمان باشد؛ زیرا حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمانان را نیز شامل می‌شود (مگر آنهایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند). «حق جوار» در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم:

آن قدر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره آنها سفارش کرد که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند.^۱

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود:

به خدا سوگند! چنین کسی ایمان ندارد ... یکی پرسید: چه کسی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست».^۲

باز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم:

کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد، باید به همسایگان خود نیکی کند.^۳

امام صادق (علیه السلام) نیز می‌فرماید:

نیکی کردن همسایگان به یکدیگر، خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند.^۴

در جهان ماشینی که همسایگان کوچک‌ترین خبری از یکدیگر ندارند و گاه دو همسایه حتی پس از گذشتن بیست سال نام یکدیگر را نمی‌دانند، این دستور بزرگ اسلامی درخشندگی خاصی دارد. اسلام اهمیت بسیاری برای مسائل عاطفی و تعاون انسانی قائل شده؛ درحالی‌که در زندگی ماشینی عواطف روزبه‌روز تحلیل می‌روند و جای خود را به سنگدلی می‌دهند.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۵۱.

۲. محمد بن احمد الانصاری القرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۱۶۱.

۳. محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۹۲.

۴. ملا محسن فیض کاشانی، الصافی فی تفسیر القرآن، ص ۱۲۵.

۸. حسن معاشرت با دوستان و دیگران

سپس درباره کسانی که با انسان رابطه دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می‌کند: «وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ». البته باید دانست «صاحب بالجانب» معنایی وسیع‌تر از دوست و رفیق دارد و در واقع هرکسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در بر می‌گیرد، خواه دوست دائمی باشد یا دوست موقت. همانند کسی که در اثنای سفر با انسان همنشین می‌گردد. و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از روایات «صاحب بالجانب» به رفیق سفر و یا به کسی تفسیر شده که به امید نفعی سراغ انسان می‌آید، منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در بر می‌گیرد. به این ترتیب آیه دستوری جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی است که با انسان ارتباط دارند، اعم از دوستان واقعی، همکاران، همسفران، مراجعان، شاگردان، مشاوران و خدمتگزاران.

۹. حمایت از در راه ماندگان

دسته دیگری که درباره آنها سفارش شده، کسانی‌اند که در سفر و بلاد غربت به دیگران احتیاج می‌یابند و با اینکه ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی وامی‌مانند: «وَأَيْنَ السَّبِيلِ». تعبیر جالب «ابن السبیل» (فرزند راه) نیز از این نظرست که ما نسبت به آنها هیچ‌گونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم و تنها به حکم اینکه مسافرانی نیازمند هستند، باید مورد حمایت قرار گیرند.

۱۰. نیکی به بردگان

در آخرین مرحله نیز توصیه می‌کند به بردگان نیکی کنید: «وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ». درحقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان پایان می‌یابد؛ زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند. البته تنها این آیه نیست که درباره بردگان توصیه کرده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. در ضمن اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به «آزادی مطلق» آنها می‌انجامد.

در پایان آیه با این جمله که «خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»، هشدار می‌دهد که هرکس از فرمان خدا سرپیچی کند و به‌خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان، پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان سر باز زند، محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است.

حجروم است.

گواه این معنا روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران پیامبر ﷺ می‌گوید: «در محضرش این آیه را خواندم. پیامبر ﷺ زشتی تکبر و نتایج سوء آن را برشمرد، به حدی که من گریه کردم. فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: من دوست دارم لباسم جالب و زیبا باشد و می‌ترسم با همین عمل جزء متکبران باشم. فرمود: نه، تو اهل بهشتی و اینها علامت تکبر نیست. تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سر باز زند).»

خلاصه اینکه از جمله اخیر آیه برمی‌آید که سرچشمه اصلی شرک و پایمال کردن حقوق مردم غالباً خودخواهی و تکبر است و ادای حقوق فوق به‌خصوص درمورد بردگان، یتیمان، مستمندان و مانند آنها نیاز به روح تواضع و فروتنی دارد.^۱

جامع‌ترین برنامه اجتماعی

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ
وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.^۲

در این آیه نمونه‌ای از جامع‌ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی، انسانی و اخلاقی بیان شده که در آن شش اصل مهم - که سه اصل جنبه مثبت و مأمور به و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد - دیده می‌شود.

در آغاز می‌گوید: «خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ.»

چه قانونی از «عدل» وسیع‌تر، گیراتر و جامع‌تر تصور می‌شود؟ عدل همان قانونی است که

۱. باید توجه داشت که «مختال» از ماده «خیال» به معنای کسی است که با یک سلسله «تخیلات»، خود را بزرگ می‌پندارد، و اگر می‌بینیم به اسب «خیل» گفته می‌شود از آن روست که هنگام راه رفتن شبیه متکبران گام برمی‌دارد. «فخور» نیز از ماده «فخر» به معنای کسی است که فخر فروشی می‌کند. بنابراین تفاوت میان این دو کلمه در اینجاست که یکی به تخیلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی اشاره دارد.

۲. نحل (۱۶): ۹۰.

تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد؛ آن‌سان که «آسمان‌ها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پایند.»^۱ جامعه انسانی که گوشه‌ای از این عالم پهناورست نیز نمی‌تواند از این قانون عالم‌شمول بر کنار باشد و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد. می‌دانیم که عدل - به معنای واقعی کلمه - آن است که هر چیزی در جای خود باشد. بنابراین هرگونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد و تجاوز به حقوق دیگران برخلاف اصل عدالت است. انسان سالم نیز کسی است که تمام دستگاه‌های بدن او هریک کار خودش را بی‌کم و کاست انجام دهد، اما به مجرد اینکه یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، آثار اختلال در بدن نمایان می‌شود و بیماری حتمی است. کل جامعه انسانی نیز همانند بدن انسان است که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

اما از آنجاکه عدالت با همه قدرت و شکوه و تأثیر عمیقش - در مواقع بحرانی و استثنایی - به‌تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را در پی آن می‌آورد. به تعبیر روشن‌تر، در طول زندگی انسان‌ها موقعیت‌های حساسی پیش می‌آید که حل مشکلات آن به کمک اصل عدالت به‌تنهایی امکان‌پذیر نیست، بلکه به ایثار و فداکاری نیاز دارد که باید با استفاده از اصل «احسان» تحقق یابد. برای مثال، وقتی دشمن غداری به جامعه‌ای حمله نماید و یا طوفان و سیل و زلزله، بخشی از کشوری را ویران کند، اگر مردم در چنین شرایطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیات‌های عادلانه و سایر قوانین عادی مشکل را حل کند، امکان‌پذیر نیست. در اینجا باید همه کسانی که از نظر نیروی فکری، جسمانی و مالی امکانات بیشتری دارند، در حد توان فداکاری و ایثار کنند، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آنها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی، جمع کثیری را به کلی فلج کند.

این دو اصل در سازمان بدن انسان نیز به‌طور طبیعی حکومت می‌کند. در حال عادی تمام دستگاه‌های بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می‌کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره‌مند است و این همان اصل عدالت می‌باشد. اما گاه عضوی مجروح می‌شود و توان متقابل را از دست می‌دهد. آیا ممکن است در این حال، دیگر اعضا عضو از کار افتاده را فراموش کنند و از حمایت و تغذیه عضو مجروح دست بردارند؟ مسلماً چنین نیست. و این همان احسان است. در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد، و گرنه

۱. ابن ابی‌الجمهور احسانی، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۳.

جامعه سالمی نخواهیم داشت.

در اخبار اسلامی و همچنین گفتار مفسران در تفاوت میان عدل و احسان، بیانات مختلفی دیده می‌شود که شاید غالباً به آنچه در بالا گفتیم باز می‌گردد.

در حدیثی از امام علی علیه السلام می‌خوانیم: **الْعَدْلُ الْإِنصافُ، وَ الْإِحْسَانُ التَّقْضُلُ**: عدل آن است که حق مردم را به آنها برسانی، و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی.^۱

برخی گفته‌اند: عدل، ادای واجبات و احسان نیز انجام مستحبات است. پارهای دیگر نیز گفته‌اند: عدل، توحید است و احسان ادای واجبات. (برپایه این تفسیر عدل به اعتقاد اشاره می‌کند و احسان به عمل). برخی نیز گفته‌اند: عدالت، هماهنگی ظاهر و باطن است و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد. گروهی نیز عدالت را مربوط به جنبه‌های عملی دانسته‌اند و احسان را مربوط به گفتار.

اما همان‌گونه که گفتیم، برخی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم، هماهنگ است و بعضی دیگر نیز منافات با آن نداشته و قابل جمع است.

اما مسئله نیکی به نزدیکان «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» در واقع بخشی از مسئله احسان است؛ با این تفاوت که احسان در کل جامعه است و «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک به‌شمار می‌رود. از آنجا که جامعه بزرگ از جامعه کوچک‌تر، یعنی جامعه فامیلی ایجاد شده، هرگاه این واحدهای کوچک‌تر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می‌شود و در واقع وظایف و مسئولیت‌ها به‌درستی در میان مردم تقسیم می‌گردد؛ چراکه هر گروه در درجه اول به بستگان ضعیف خود می‌پردازد و از این طریق همه این افراد تحت حمایت نزدیکان خود قرار می‌گیرند.

پس از تکمیل این سه اصل مثبت، به سه اصل منفی و منهی می‌پردازد و می‌گوید: «خداوند از فحشا و منکر و بغی، نهی می‌کند: وَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ».

درباره تعبیرات سه‌گانه «فحشا، منکر و بغی» نیز مفسران سخن بسیار گفته‌اند، اما آنچه با معنای لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر، مناسب‌تر به نظر می‌رسد آن است که «فحشا» به گناهان پنهانی و «منکر» به گناهان آشکار اشاره دارد و «بغی» نیز هرگونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خودبرتربینی نسبت به دیگران است.

برخی مفسران گفته‌اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است: شهوانی، غضبی و نیروی وهمی شیطانی.^۱ اما قوه شهوانی، انسان را به لذت‌گیری هر چه بیشتر می‌خواند و در «فحشا» و زشتی‌ها غرق می‌کند. قوه غضبیه، آدمی را به انجام «منکرات» و آزار مردم وامی‌دارد و قوه وهمیه شیطانی نیز حس برتری طلبی، ریاست‌خواهی، انحصارجویی و «تجاوز به حقوق دیگران» را در انسان ایجاد می‌کند و او را به این اعمال وامی‌دارد.

خداوند با این تعبیرهای سه‌گانه، نسبت به طغیان این غرایز هشدار داده، با بیانی جامع - که همه انحرافات اخلاقی را دربرمی‌گیرد - به راه حق هدایت نموده است. در پایان آیه، برای تأکید مجدد بر این اصول شش‌گانه می‌فرماید: «خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید: **يَعْظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**».

احیای اصول سه‌گانه «عدل، احسان و إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» و از سویی مبارزه با انحرافات سه‌گانه «فحشا، منکر و بغی» در سطح جهانی، کافی است که دنیایی آباد، آرام و خالی از هرگونه بدبختی و فساد بسازد. از همین روست که ابن‌مسعود، صحابی معروف این آیه را جامع‌ترین آیات خیر و شر در قرآن می‌داند.

محتوای این آیه حدیث تکان‌دهنده‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله را به‌یاد می‌آورد که فرمود:

دو گروه از امت من هستند که اگر اصلاح شوند، امت من اصلاح می‌شوند و اگر فاسد شوند، امت من فاسد می‌شوند. عرض کردند: ای رسول خدا، این دو گروه کیان‌اند؟ فرمود: دانشمندان و زمامداران.

محدث قمی پس از نقل این حدیث به بیان روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازد که سه گروه را مستحق آتش دوزخ دانسته است: زمامداران به جهت به‌کار نبستن اصول عدالت، دانشمندان به‌خاطر عمل نکردن به دانش خویش، و ثروتمندان به سبب بخل ورزیدن از انفاق.^۲

برقراری پیوندهای خویشاوندی

الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوْصَلَ
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.^۳

۱. فخرالدین محمد رازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

۲. بنگرید به: شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۰.

۳. بقره (۲): ۲۷.

در این آیه به ذکر سه صفت فاسقان می‌پردازد:

۱. شکستن پیمان‌های الهی: «فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند، می‌شکنند: الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ.»
انسان‌ها در واقع پیمان‌های مختلفی با خدا بسته‌اند؛ مانند پیمان توحید و خداشناسی و پیمان عدم پیروی از شیطان و هوای نفس. فاسقان همه این پیمان‌ها را شکسته، سر از فرمان حق برمی‌تابند، و از خواسته‌های دل و شیطان پیروی می‌کنند.
پیمان امری دو جانبه است و ما هرگز به‌خاطر نداریم با پروردگارمان در گذشته پیمانی بسته باشیم. بنابراین کجا و چگونه این پیمان بسته شد؟

با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن اینکه خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه‌ای قرار داده که از طریق هدایت آن می‌تواند، راه راست را بیابد و از شیطان و هوای نفس تبعیت نکند و از سویی به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده، خود را با آن هماهنگ سازند. قرآن از این فطرت مخصوص به عهد خدا و پیمان الهی تعبیر می‌کند که درحقیقت یک «پیمان تکوینی» است نه تشریعی و قانونی: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۱ ای فرزندان آدم، مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید - که او دشمن آشکار شماست - و مرا پرستش کنید که راه راست همین است.»

روشن است که این آیه به همان فطرت توحید و خداشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل اشاره دارد. شاهدی دیگر بر این مدعا، فرمایش امیرمؤمنان (علیه السلام) است:

خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به‌سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کند.^۲

به بیانی روشن‌تر، خدا هر موهبتی که به انسان ارزانی می‌دارد، همراه آن عملاً پیمانی با زبان آفرینش از او می‌گیرد. مثلاً به او چشم می‌دهد؛ یعنی با این چشم حقایق را ببین، یا به او گوش می‌دهد؛ یعنی صدای حق را بشنو. بدین ترتیب هر گاه انسان از آنچه در فطرت دارد، بهره نگیرد

و یا از نیروهای خدادادی در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است.

۲. قطع روابط: نشانه دیگر آنان این است که «آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده بر قرار سازند، قطع می‌کنند: وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ.»

بسیاری از مفسران این آیه را ناظر به قطع رحم و بریدن رابطه خویشاوندی دانسته‌اند، اما با دقت در مفهوم آیه در می‌یابیم که معنای وسیع‌تر و عمومی‌تری دارد که مسئله «قطع رحم» یکی از مصداق‌های آن است؛ زیرا آیه می‌گوید: فاسقان پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار بماند قطع می‌کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه با خداست. از این‌رو نباید معنای آیه را منحصر به قطع رحم و زیر پا نهادن رابطه‌های خویشاوندی دانست.

۳. فساد در زمین: نشانه دیگر فاسقان این است که «آنها در زمین فساد می‌کنند: وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ.» آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او برتافته‌اند و حتی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند، پیداست که با دیگران چگونه برخورد خواهند کرد؟ آنان در پی کامجویی و منافع شخصی خود هستند و جامعه به هرجا کشیده شود نسبت به آن بی‌توجه‌اند و هدفشان بهره و کامجویی افزون‌تر است و برای رسیدن به آن از هیچ خلاقی پروا ندارند. پیداست که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می‌آورد.

قرآن مجید در ادامه آیه می‌فرماید: «آنها همان زیان‌کاران‌اند: أُولَئِكَ هُمُ الْخَامِرُونَ.»

به‌راستی که چنین است. چه زیانی از این بالاتر که انسان همه سرمایه‌های مادی و معنوی خود را که می‌تواند بزرگ‌ترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند، در طریق نیستی و سیه‌روزی خود به کار بندد؟ کسانی که به مقتضای مفهوم «فسق» از اطاعت خداوند سر پیچیده‌اند، سرنوشتی جز این ندارند.

سوره رعد نیز ضمن اشاره به این سه نشانه، نتیجه آن را مشمول لعنت خدا واقع شدن و مجازات در سرای دیگر دانسته است.^۱

نکته: اهمیت صله رحم در اسلام

گرچه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می‌گوید، بی‌شک پیوند خویشاوندی

۱. یس (۳۶): ۶۰ و ۶۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

یک مصداق روشن آن است. اسلام نسبت به صله رحم، کمک، حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت بسیاری قائل شده و قطع رحم و بریدن رابطه از بستگان را به شدت نهی کرده است. اهمیت صله رحم تا بدانجاست که پیامبر اسلام ﷺ می فرماید:

صَلَةُ الرَّجْمِ تَغْمُرُ الدَّيَّارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَغْصَانِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَخِيَارٍ.^۱

پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می سازد و بر عمرها می افزاید، هرچند انجام دهندگان آن از نیکان هم نباشند.

در سخنان امام صادق ﷺ نیز آمده است:

صِلْ رَجْمَكَ وَ لَوْ بِشَرِّهِ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا يَوْضِلُ بِهِ الرَّجْمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا.^۲

پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (دست کم) از تو آزار و مزاحمتی نبینند.

زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام سجاده ﷺ به فرزند خود نصیحت می کند از مصاحبت با پنج طایفه پرهیزد که یکی از آنها کسانی هستند که قطع رحم کرده اند:

إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْقَاطِعِ لِرَجْمِهِ فَإِنَّهُ وَجَدْتُهُ مُلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ.^۳

پرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است.

قرآن کریم در سوره محمد ﷺ نیز می فرماید:

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ ۖ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.^۴

... اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید! آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۶۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۳. همان، ص ۳۴۶.

۴. محمد (۴۷): ۲۲ و ۲۳.

کوتاه سخن اینکه، قرآن نسبت به قاطعان رحم و برهم زنندگان پیوند خویشاوندی تعبیرات شدیدی دارد و احادیث اسلامی نیز آنها را سخت مذمت کرده است. مثلاً از پیامبر اسلام ﷺ پرسیدند: مبعوض ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ فرمود: «شُرک به خدا». پرسیدند: بعد از آن؟ فرمود: «قطع رحم».^۱ علت اینکه اسلام بر نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی این همه تأکید کرده، این است که همیشه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ - چه از نظر اقتصادی یا نظامی و چه از نظر جنبه های معنوی و اخلاقی - باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد تا با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم خودبه خود اصلاح شود.

اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به گونه ای کامل تر بهره برده و به اصلاح واحدهایی دستور داده که معمولاً افراد از کمک و عظمت بخشیدن به آن روگردان نیستند؛ زیرا تقویت بنیه افرادی را توصیه می کند که خونشان در رگ و پوست هم در گردش است و اعضای یک خانواده اند و پیداست هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی نیرومند شد، اجتماع عظیم آنها نیز عظمت می یابد. شاید حدیثی که می گوید «صله رحم باعث آبادی شهرها می گردد»، به همین معنا اشاره داشته باشد.

مشارکت ورزی

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.^۲

آنچه در این آیه در زمینه تعاون آمده، یک اصل کلی اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و سیاسی را در بر می گیرد. طبق این اصل، مسلمانان موظف اند در کارهای نیک همکاری کنند، اما همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم، مطلقاً ممنوع است، هر چند مرتکب آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد. این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب (و حتی در جاهلیت امروز) حکومت می کند که می گوید: «برادر (یا دوست و هم پیمانت) را حمایت کن خواه ظالم باشد یا مظلوم!»

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۶.

۲. مائده (۵): ۲.

خیرخواهی

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا
وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا.^۱

قرآن کریم در آیه ۸۴ سوره نساء به این مطلب اشاره دارد که «هرکس در درجه اول مسئول کار خویش است، نه مسئول کار دیگران»، اما برای اینکه از این مطلب سوءاستفاده نشود، در این آیه می‌گوید: درست است که هرکس مسئول کارهای خود است، اما «هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد، سهمی از آن خواهد داشت و هرکس دیگری را به کار بدی دعوت کند، بهره‌ای از آن خواهد داشت: مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا» بنابراین مسئولیت هرکس در برابر اعمال خویش به آن معنا نیست که از دعوت دیگران به‌سوی حق و مبارزه با فساد چشم‌پوشد و روح اجتماعی اسلام را به‌فردگرایی و بیگانگی از اجتماع تبدیل کند و در لاک خود فرو رود.

کلمه شفاعت در اصل از ماده «شفع» (بر وزن نفع) به‌معنای جفت است. بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می‌شود، اما گاه این ضمیمه شدن در خصوص راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنای امر به‌معروف و نهی از منکر می‌دهد (و شفاعت سیئه به‌معنای امر به منکر و نهی از معروف است).

اما اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد، به‌معنای کمک به گنهکارانی است که شایستگی شفاعت را دارند. به سخن دیگر، شفاعت گاه پیش از انجام عمل است که به‌معنای راهنمایی است و گاه نیز پس از انجام عمل که به‌معنای نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

در ضمن باید توجه داشت که این آیه اگرچه مفهومی کلی دارد - و هرگونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می‌شود - ولی چون در زمینه آیات جهاد وارد شده، «شفاعت حسنه» اشاره به تشویق پیامبر ﷺ به جهاد، و «شفاعت سیئه» اشاره به تشویق منافقان به کناره‌گیری از جهاد است که هر کدام، از نتیجه این کار سهمی خواهند برد.

از سویی تعبیر به شفاعت در این مورد که سخن از رهبری (رهبری به‌سوی نیکی‌ها یا

در آن روز اگر افرادی از قبیله‌ای به افراد قبیله دیگر حمله می‌کردند، دیگر افراد قبیله به حمایت از آنها برمی‌خواستند، بی‌آنکه تحقیق کنند حمله، عادلانه بوده است یا ظالمانه. این اصل در مناسبات بین‌المللی امروز نیز حکم‌فرماست و غالباً کشورهای هم‌پیمان و یا آنها که منافع مشترکی دارند، در مسائل مهم جهانی به حمایت یکدیگر برمی‌خیزند، بدون اینکه اصل عدالت را رعایت کنند و ظالم و مظلوم را از هم باز شناسند. اسلام با کشیدن خط بطلان بر این قانون جاهلی، دستور می‌دهد تعاون و همکاری مسلمانان با یکدیگر باید «تنها» در کارهای نیک و برنامه‌های مفید و سازنده باشد، نه در گناه، ظلم و تجاوز.

جالب اینکه «بر» و «تقوا» هر دو در این آیه با هم ذکر شده‌اند که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است و دیگری نیز جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف. و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکی‌ها و هم در مبارزه با بدی‌ها انجام گیرد. در فقه اسلامی از این قانون در مسائل حقوقی استفاده شده و پاره‌ای از معاملات و قراردادهای تجاری که جنبه کمک به گناه دارد، تحریم گردیده است؛ مانند فروختن انگور به کارخانه‌های شراب‌سازی، فروختن اسلحه به دشمنان حق و عدالت و نیز اجاره دادن محل کسب و کار برای معاملات نامشروع و اعمال خلاف شرع.

اگر این اصل در اجتماعات اسلامی احیا شود و مردم بدون در نظر گرفتن مناسبات شخصی و نژادی و خویشاوندی با کسانی که در کارهای مثبت و سازنده گام برمی‌دارند، همکاری کنند و از یاری کردن ستمگران و متجاوزان - در هر گروه و طبقه‌ای که باشند - بپرهیزند، بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی سامان می‌یابد. همچنین اگر در مقیاس بین‌المللی، دولت‌های دنیا با متجاوزان - هرکس و هر دولتی بوده باشد - همکاری نکنند، تعدی، استعمار و استثمار از جهان برچیده خواهد شد.

اما هنگامی که می‌بینیم پاره‌ای از آنها به حمایت متجاوزان و ستمگران برمی‌خیزند و با صراحت اعتراف می‌کنند اشتراک منافع، آنها را دعوت به این حمایت کرده، نباید انتظار وضعی بهتر از این داشته باشیم. در روایات اسلامی درباره این مسئله تأکیدهای بسیاری شده است؛ از جمله اینکه پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

ده طایفه از این امت به خدا کافر شده‌اند که یکی از آنها کسی است که به دشمنان اسلام که با آنها در حال جنگ‌اند، اسلحه بفروشد.^۱

بدی‌ها) در میان است، شاید اشاره به این نکته باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شر) در صورتی در دیگران اثر خواهد کرد که آنها برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل نباشند، بلکه خود را هم‌دوش و هم‌ردیف آنها قرار دهند و این مسئله‌ای است که در پیشبرد هدف‌های اجتماعی بسیار مؤثر است. اگر در چندین مورد از آیات قرآن - در سوره‌های شعراء، اعراف، هود، نمل و عنکبوت - می‌بینیم که به‌هنگام سخن از پیامبران و رسولان الهی - که برای هدایت و رهبری امت‌ها فرستاده شدند - به «اخوانهم» یا «اخوانهم» (برادر آن جمعیت) تعبیر شده، به همین نکته اشاره دارد.

نکته دیگر اینکه قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) می‌گوید «نصیبی» از آن به تشویق‌کننده می‌رسد؛ درحالی‌که در مورد «شفاعت سیئه» می‌گوید: «کفلی» از آن به آنها می‌رسد. این اختلاف تعبیر از این‌روست که «نصیب» به معنای بهره‌وافر از امور سودمند است و «کفل» به معنای سهم بردن از چیزهای پست و بد.^۱

آیه فوق یکی از منطق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می‌سازد و تصریح می‌کند مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت، تشویق و راهنمایی شریک‌اند. بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق‌کننده سهم درخوری از نتایج آن کار خواهد داشت، بی‌آنکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود. در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین نقل شده:

هرکس به کار نیکی امر یا از منکری نهی کند و یا مردم را به عمل خیر راهنمایی نماید و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهم و شریک است، و همچنین هرکس به کار بد دعوت یا راهنمایی و تشویق نماید، او نیز شریک است.^۲

در این حدیث برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد سه مرحله ذکر شده: مرحله امر، دلالت و اشاره که به ترتیب مرحله قوی، متوسط و ضعیف است. بر این اساس هر گونه دخالت در وادار

۱. کفل (بر وزن طفل) در اصل به معنای قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت‌کننده می‌باشد و به همین جهت هر گونه گناه و سهم بد را کفل می‌گویند. همچنین به کاری که سنگینی و زحمت داشته باشد، کفالت گفته می‌شود.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۴.

کردن دیگری به کار نیک و بد سبب می‌شود به همان نسبت در محصول و برداشت آن سهمی باشد.

مطابق این منطق اسلامی تنها عامل گناه، گناهکار نیست بلکه تمام کسانی که با استفاده از وسایل مختلف تبلیغاتی و یا آماده ساختن زمینه‌ها و حتی گفتن یک کلمه تشویق‌آمیز، عاملان گناه را ترغیب کنند، در آن سهم‌اند. همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی‌ها از چنین برنامه‌هایی بهره می‌برند، از آن سهم دارند.

از پاره‌ای از روایات چنین برمی‌آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه، دعا کردن - دعای نیک یا بد - در حق دیگران است که نوعی شفاعت در پیشگاه خدا به‌شمار می‌رود. از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ اسْتَجَبَ لَهُ وَ قَالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلَكَ مِثْلَهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ.^۱

کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند، به اجابت می‌رسد و فرشته پروردگار به او می‌گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود، و منظور از نصیب در آیه همین است.

این تفسیر، با تفسیر پیشین منافاتی ندارد، بلکه توسعه‌ای در معنای شفاعت است؛ یعنی هر مسلمانی به هر نوع به دیگری کمک کند - خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی باشد یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگر - در نتیجه آن سهم خواهد بود.

این برنامه اسلامی روح اجتماعی بودن و عدم توقف در مرحله فردیت را در مسلمانان زنده نگاه می‌دارد و این حقیقت را اثبات می‌کند که انسان با توجه به دیگران و گام برداشتن در مسیر منافع آنان هرگز عقب نمی‌ماند و منافع فردی‌اش به خطر نمی‌افتد، بلکه در نتایج آنها نیز سهم خواهد بود.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند تواناست و اعمال شما را حفظ و محاسبه کرده و در برابر حسنات و سیئات پاداش مناسب خواهد داد: وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا».

باید توجه داشت که «مُقیت» در اصل از ماده «قوت» به معنای غذایی است که جان انسان را حفظ می‌کند. بنابراین «مُقیت» که اسم فاعل از باب افعال می‌باشد، کسی است که قوت دیگری را

۱. ملامحسن فیض کاشانی، الصافی فی تفسیر القرآن، ذیل آیه شریفه.

می‌پردازد و چون حافظ حیات اوست، کلمه مقیت به معنای «حافظ» نیز به کار رفته است. از سویی دیگر، شخصی که قوت می‌دهد، حتماً بر این کار توانایی دارد، از همین رو این کلمه به معنای «مقتدر» نیز آمده است. چنین کسی مسلماً حساب زیردستان خود را نیز دارد. از این رو واژه مزبور به معنای «حسیب» نیز آمده است. به هر روی در آیه فوق ممکن است تمام این معانی از کلمه «مقیت» اراده شود.

عدالت‌ورزی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا
اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.^۱

این آیه دعوت به قیام به عدالت می‌کند، نخست خطاب به افراد با ایمان کرده و می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همواره برای خدا قیام کنید و به حق و عدالت گواهی دهید: یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ.»

سپس به یکی از عوامل انحراف از عدالت اشاره نموده، به مسلمانان چنین هشدار می‌دهد که «نباید کینه‌ها و عداوت‌های قومی و تصفیه حساب‌های شخصی مانع از اجرای عدالت و موجب تجاوز به حقوق دیگران گردد؛ زیرا عدالت از همه اینها بالاتر است: وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا.»

بار دیگر به دلیل اهمیت موضوع بر مسئله عدالت تکیه کرده، می‌فرماید: «عدالت پیشه کنید که به پرهیزکاری نزدیک‌تر است: اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ.»

از آنجا که عدالت مهم‌ترین رکن تقوا و پرهیزکاری است، برای سومین بار به عنوان تأکید اضافه می‌کند: «از خدا پرهیزید؛ زیرا خداوند از تمام اعمال شما آگاه است: وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.»

نکته: عدالت رکن مهم اسلام

در اسلام کمتر مسئله‌ای است که به اهمیت عدالت باشد؛ زیرا مسئله «عدل» همانند «توحید» در

تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانده است؛ یعنی همان‌گونه که مسائل عقیدتی و عملی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و حقوقی، از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست، هیچ‌یک را از روح «عدل» تهی نخواهیم یافت.

بنابراین جای تعجب نیست که «عدل» از اصول مذهب و یکی از زیر بناهای فکری مسلمانان شناخته شود. گرچه عدالتی که جزء اصول مذهب است، یکی از صفات خداست و در اصل خداشناسی - که نخستین اصل از اصول دین است - مندرج می‌باشد، ولی ممتاز ساختن آن بسیار پر معناست. به همین دلیل در مباحث اجتماعی اسلام بر هیچ اصلی به اندازه عدالت تکیه نشده است. ملاحظه احادیث زیر به عنوان نمونه برای درک اهمیت این موضوع کافی است. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

از ظلم بپرهیزید؛ زیرا در روز رستاخیز که هر عملی به شکل مناسبی مجسم می‌شود، ظلم در شکل ظلمت تجسم خواهد یافت و پرده‌ای از تاریکی، اطراف ظالمان را فرا خواهد گرفت.^۱

چنانکه می‌دانیم، هر خیر و برکتی در نور نهفته است و ظلمت، منبع هرگونه عدم و فقدان می‌باشد. نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۲ آسمان‌ها و زمین براساس عدل استوارند. این تعبیر رساترین تعبیری است که می‌توان درباره عدالت بیان نمود. بدین بیان، نه تنها زندگی محدود بشر در این کره خاکی بدون عدالت برپا نمی‌شود، بلکه سرتاسر جهان هستی - از آسمان‌ها و زمین - همه در پرتو عدالت (تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در جای مناسب خود) برقرارند و اگر لحظه‌ای و به مقدار سر سوزنی، از این اصول منحرف شوند، رو به نیستی خواهند گذارد.

شبیه همین مضمون در این حدیث می‌باشد که: «الْمَلِكُ يَسْقِي مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَسْقِي مَعَ الظُّلُم» حکومت‌ها ممکن است کافر باشند و دوام یابند، اما اگر ظالم باشند، دوام نخواهند یافت؛ زیرا اثر ستم در همین زندگی سریع و فوری است. جنگ‌ها، اضطراب‌ها، ناراحتی‌ها، هرج و مرج‌های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و نیز بحران‌های اقتصادی در دنیای امروز به‌خوبی بیانگر این

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۳۱.

۲. ابن ابی‌الجمهور احسانی، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۳.

حقیقت است.

اما توجه به این نکته ضروری می‌نماید که اسلام تنها «توصیه به عدالت» نمی‌کند بلکه مهم‌تر از آن «اجرای عدالت» است. خواندن این آیات و روایات تنها بر فراز منابر و یا نوشتن در کتب، و یا گفتن آنها در لابلای سخنرانی‌ها به‌تنهایی درد بی‌عدالتی، تبعیض و فساد اجتماعی را در جامعه اسلامی درمان نمی‌کند، بلکه آن روز عظمت این دستورها آشکار می‌گردد که در متن زندگی مسلمانان پیاده شود.

بخش پنجم

ازدواج

- اهمیت ازدواج
- قرآن و مسئله رهبانیت
- هدف ازدواج
- ترغیب به ازدواج آسان
- حفظ عفت و پاکدامنی در سایه ازدواج
- خودفروشی، عامل انحطاط و سقوط
- هم‌سنگ بودن زن و شوهر
- مهر، هدیه‌ای الهی
- ویژگی‌های بایسته همسران
- حُسن معاشرت
- فرزندان، هدیه‌ای الهی
- محکمه صلح خانوادگی

تشکیل نهاد خانواده پله نخست نردبان رسیدن انسان به کمال است. در محیط خانواده است که آرامش و آسایش آدمی تأمین می‌شود و صفا و صمیمیت و همفکری و همدردی زنگارهای پریشانی و خستگی‌های عصبی و جسمی را می‌زداید. آدمی در کنار همسر با تلاش و همکاری دو سویه، به استقلال مالی می‌رسد و گام‌های پیشرفت در عرصه‌های مختلف مادی و معنوی را یکی پس از دیگری می‌پوید و با برخورداری از نعمت فرزند، زندگی‌اش رونق و صفایی تازه می‌گیرد. در این بخش به تفسیر آیاتی درباره ازدواج و نهاد خانواده می‌پردازیم.

اهمیت ازدواج^۱

گرچه امروز مسئله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به‌صورت جاده‌ای صعب العبور یا غیر قابل عبور برای جوانان درآمده، قطع نظر از این پیرایه‌ها، ازدواج حکمی فطری و هماهنگ با قانون آفرینش است که انسان برای بقای نسل و آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی، نیاز به ازدواج سالم دارد. اسلام که هماهنگ با آفرینش گام بر می‌دارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب و مؤثری دارد؛ از جمله حدیث معروف پیامبر ﷺ:

تَنَكَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُمُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ.^۲

ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من به فزونی جمعیت شما - حتی با فرزندان سقط شده - در قیامت به دیگر امت‌ها مباحثات می‌کنم.

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

۱. برگرفته از: تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۹۹-۴۹۶؛ ذیل آیه ۳۲ سوره نور.

۲. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱.

کسی که همسر اختیار کند، نیمی از دین خود را محفوظ داشته و باید مراقب نیم دیگر باشد.^۱

چرا که غریزه جنسی نیرومندترین و سرکش‌ترین غرایز انسان است که به‌تنهایی با دیگر غرایز برابری می‌کند، از این‌رو انحراف آن، نیمی از دین و ایمان آدمی را به خطر خواهد انداخت. باز در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «شِرَارُكُمْ غَرَابُكُمْ»^۲ بدترین شما مجردان‌اند. به همین‌رو در آیات و روایات متعددی مسلمانان به همکاری در امر ازدواج مجردان و هرگونه کمک ممکن به این امر تشویق شده‌اند؛ به‌ویژه آنکه اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده و پدرانی را که در این خصوص بی‌توجه‌اند، شریک جرم انحراف فرزندان‌شان شمرده است. در حدیثی از پیامبر ﷺ آمده است:

کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می‌شود.^۳

باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده که هزینه‌های ازدواج - اعم از مهر و سایر قسمت‌ها - را سبک و آسان بگیرد، تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان نباشد، از جمله در مورد مهریه سنگین در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «شَوْمُ الْمَرْأَةِ غَلَاءُ مَهْرِهَا: زَنَ بَدَقَدَمِ زَنَى اسْتِ كِه مَهْرَش سَنگین باشد»^۴

باز در حدیث دیگری می‌خوانیم:

یکی از نشانه‌های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا ازدواجش) سنگین باشد.^۵

از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی عذرهایی می‌آورند (از جمله نداشتن امکانات مالی) قرآن به‌صراحت می‌گوید که «فقر» نمی‌تواند مانع راه

۱. همان.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۶.

۳. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۵.

۴. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۱.

۵. همان.

ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی‌نیازی می‌شود؛ زیرا انسان تا مجرد است، احساس مسئولیت نمی‌کند و ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب درآمد مشروع به کار نمی‌گیرد و حتی هنگامی که به درآمدی رسید، در حفظ و بارور ساختن آن نمی‌کوشد. به همین دلیل، مجردان غالباً خانه به دوش و تهی‌دست‌اند، اما بعد از ازدواج شخصیت انسان به شخصیتی اجتماعی بدل می‌شود و خود را به شدت در قبال همسر و آبروی خانواده و تأمین وسایل زندگی فرزندان آینده مسئول می‌داند. به همین دلیل تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می‌گیرد و در حفظ درآمدهای خود و صرفه‌جویی، تلاش می‌کند و در مدت کوتاهی می‌تواند بر فقر چیره شود. از همین روست که امام صادق ﷺ می‌فرماید: «الرَّزَقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْأَعْيَالِ»^۱ روزی، همراه همسر و فرزند است.

بی‌شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افرادی می‌آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود ازدواج می‌کنند. هر فرد باایمان می‌تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد، پیامبر اسلام ﷺ در این باره می‌فرماید:

کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند، گمان بد به خدا برده است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «اگر آنها فقیر باشند، خداوند آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد»^۲

قرآن و مسئله رهبانیت

وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.^۳

این آیه درباره رهبانان می‌فرماید: «در قلوب آنها علاقه به رهبانیتی افکندیم که آن را ابداع کرده بودند و ما آن را بر آنها مقرر نداشتیم. هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند، بنابراین ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند، پاداش دادیم، ولی بسیاری از آنها فاسق و گنهکارند: وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۳۰.

۲. همان، ص ۳۳۱.

۳. حدید (۵۷): ۲۷.

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.»

به این ترتیب آنها نه تنها آیین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک آلودند، بلکه حق آن رهبانیتی را که خودشان ابداع کرده بودند نیز ادا نکردند، و به نام زهد و رهبانیت دام‌ها بر سر راه خلق خدا گسترده و دیرها را مرکز انواع فساد نموده، ناهنجاری‌هایی در آیین مسیح ﷺ به وجود آوردند.

از این آیه در مجموع چنین استفاده می‌شود که رهبانیت در آیین مسیح نبوده و پیروانش آن را بعد از او ابداع کردند، ولی در آغاز نوعی زهدگرایی و از ابداعات نیک محسوب می‌شد، مانند بسیاری از مراسم و سنت‌های حسنه‌ای که هم اکنون در میان مردم رایج است و کسی نیز بر آن به عنوان تشریع و دستور خاص شرع تکیه نمی‌کند، ولی این سنت بعدها به انحراف گرایید و آلوده با اموری مخالف فرمان الهی و حتی گناهان زشتی شد. تعبیر «فَمَا زَعَوْهَا حَقٌّ رِعَائِيَّهَا؛ حق آن را رعایت نکردند»، دلیل بر این است که اگر حق آن ادا می‌شد، سنت خوبی بود، و تعبیر دیگری از قرآن^۱ که از «رهبان‌ها» و «عالمان» مسیحیان راستین با نظر موافق و مثبت یاد می‌کند نیز شاهدهی بر این مدعاست.

نکته‌ها

۱. اسلام و رهبانیت

«رهبانیت» از ماده «رهبه» به معنای خوف و ترس است که در اینجا منظور خوف و ترس از خدا می‌باشد، و به گفته راغب اصفهانی ترسی است که آمیخته با پرهیز و اضطراب باشد. «ترهب» به معنای «تعبد» و عبادت کردن و «رهبانیت» نیز به معنای شدت تعبد است.

همان‌طور که گذشت این آیه نشان می‌دهد نوعی رهبانیت مطلوب در میان مسیحیان وجود داشت، هر چند در آیین مسیح چنین دستور الزامی به آنها داده نشده بود، ولی پیروان مسیح آن رهبانیت را از حد و مرز خود بیرون برده و به انحراف و تحریف کشاندند. به همین دلیل اسلام به شدت آن را محکوم کرده؛ چنانکه حدیث معروف «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ» در اسلام رهبانیت وجود ندارد» در بسیاری از منابع اسلامی دیده می‌شود.^۲

۱. بنگرید به: مانده (۵): ۸۲.

۲. بنگرید به: میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

از جمله بدعت‌های زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت، «تحریم ازدواج» برای مردان و زنان تارک دنیا بود و دیگر «انزوای اجتماعی» و پشت‌پا زدن به وظایف انسان در اجتماع و انتخاب صومعه‌ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بود، که این امر مفاسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبان‌ها به وجود آورد.

گرچه مردان و زنان تارک دنیا (راهب‌ها و راهبه‌ها) خدمات مثبتی - مانند پرستاری بیماران صعب‌العلاج و خطرناک همچون جذامیان، تبلیغ در نقاط بسیار دور دست در میان اقوام وحشی و برنامه‌های مطالعاتی و تحقیقاتی - انجام می‌دادند، ولی این امور در برابر کل این برنامه مسئله‌ای ناچیز و کم‌اهمیتی بود، و در مجموع مفاسد آن به مراتب برتری داشت.

انسان موجودی است که برای زندگی در اجتماع ساخته شده و تکامل معنوی و مادی او نیز در همین است که زندگی جمعی داشته باشد. از این‌رو، هیچ یک از مذاهب آسمانی نه تنها این معنا را از انسان نفی نمی‌کند، بلکه پایه‌های آن را محکم‌تر می‌سازد.

خداوند برای حفظ نسل آدمی «غریزه جنسی» را آفریده، از این‌رو هر چیزی که آن را به‌طور مطلق نفی کند، باطل است. زهد اسلامی که به معنای ساده زیستی و حذف تجملات و وابسته نبودن به مال و مقام است، هیچ ارتباطی به مسئله رهبانیت ندارد؛ زیرا رهبانیت معنای جدایی و بیگانگی از اجتماع است و زهد به معنای آزادگی و وارستگی به‌خاطر اجتماعی‌تر زیستن است.

در حدیثی می‌خوانیم فرزند «عثمان بن مظعون» از دنیا رفته بود، از این‌رو بسیار غمگین شد؛ تا آنجا که خانه‌اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت شد (و هر کار را جز عبادت ترک گفت). این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، او را احضار کرد و فرمود: «ای عثمان، خداوند رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست.»^۱ این حدیث به این مطلب اشاره دارد که اگر می‌خواهی به زندگی مادی پشت‌پا بزنی، انزوای اجتماعی پیشه مکن، بلکه آن را در مسیری مثبت، یعنی جهاد در راه خدا، جستجو کن. سپس پیامبر ﷺ درباره فضیلت نماز جماعت سخنانی بیان فرمود که تأییدی بر نفی رهبانیت و انزواست.

۲. مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت

انحراف از قوانین آفرینش همواره واکنش‌های منفی به دنبال دارد. بنابراین جای تعجب نیست که

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۱۴.

وقتی انسان از زندگی اجتماعی - که در نهاد و فطرت اوست - فاصله گیرد، گرفتار واکنش‌های منفی شدید می‌شود. از این‌رو رهبانیت به حکم اینکه برخلاف اصول فطرت و طبیعت آدمی است، مفاسد زیادی در پی دارد؛ از جمله:

۱. رهبانیت با روح مدنی آدمی می‌جنگد و جوامع انسانی را به انحطاط می‌کشانند.

۲. رهبانیت نه تنها سبب کمال نفس و تهذیب روح و اخلاق نیست، بلکه منجر به انحرافات اخلاقی، تبلی، بدبینی، غرور، خود برتر بینی و مانند آن می‌شود. به فرض آنکه انسان بتواند در حال انزوا به فضیلت اخلاقی برسد، فضیلت محسوب نمی‌شود، بلکه فضیلت آن است که انسان در دل اجتماع بتواند خود را از آلودگی‌های اخلاقی برهاند.

۳. ترک ازدواج که از اصول رهبانیت است، نه فقط کمالی نمی‌آفریند، بلکه موجب پیدایش عقده‌ها و بیماری‌های روانی می‌گردد.

در دائرة المعارف قرن بیستم می‌خوانیم: «بعضی از رهبان‌ها تا آن اندازه توجه به جنس زن را عمل شیطانی می‌دانستند که حاضر نبودند حیوان ماده‌ای را به خانه ببرند؛ مبادا روح شیطانی آن به روحانیت آنها صدمه بزند!» اما با این حال، تاریخ فجایع زیادی را از دیرها به‌خاطر دارد؛ تا آنجا که به گفته ویل دورانت، پاپ انیوسان سوم یکی از دیرها را به‌عنوان فاحشه خانه توصیف کرد!^۱ حتی در برخی از آن مکان‌ها مرکزی برای اجتماع شکم‌پرستان، دنیاطلبان و خوشگذران‌ها شده بود تا آنجا که بهترین شراب‌ها در دیرها پیدا می‌شد.

البته به گواهی تاریخ، حضرت مسیح صلی الله علیه و آله هرگز ازدواج نکرد، اما این امر هرگز به دلیل مخالفت او با مسئله ازدواج نبوده، بلکه عمر کوتاه وی و از سویی اشتغال مداوم او به سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف جهان، به او اجازه این امر را نداده است.

امام علی علیه السلام در تفسیر آیه «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً؟ الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۲ بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم کیان‌اند؟ آنها هستند که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم شده، با این حال گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند.» می‌فرماید: یکی از مصادیق بارز آن رهبان‌ها هستند که خود را در ارتفاعات کوه‌ها و بیابان‌ها محبوس داشتند و گمان می‌کردند کار خوبی انجام می‌دهد.^۳

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۳، ص ۴۴۳.

۲. کهف (۱۸): ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. علی المتقی بن حسام‌الدین الهندی، کنز العمال، ج ۲، ح ۴۴۹۳.

هدف ازدواج

وَمِنْ آيَاتِهِ أَن خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.^۱

در این آیه به بخشی از آیات انفسی - که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد - اشاره کرده و می‌فرماید: «از نشانه‌های دیگر خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش بیابید: و مِنْ آيَاتِهِ أَن خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا.» از آنجاکه ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً و در میان همه انسان‌ها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن می‌افزاید: «و در میان شما مودت و رحمت آفرید: وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.»

در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «در این امور نشانه‌هایی است برای افرادی که تفکر می‌کنند: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.»

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش می‌داند و با تعبیر پرمعنای «لتسكنوا» مسائل بسیاری را بیان کرده است.^۲ این آرامش از اینجا ناشی می‌شود که زن و مرد جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی، نشاط و پرورش یکدیگرند؛ به گونه‌ای که هریک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد. بنابراین آنها که به این سنت الهی پشت پا می‌زنند، وجود ناقصی دارند؛ چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده است (مگر آنکه به‌راستی شرایط خاص و ضرورتی، تجرد را ایجاب کند).

این آرامش و سکونت، هم از نظر جسمی و روحی است و هم از جنبه فردی و اجتماعی. بیماری‌های جسمی که به دلیل ترک ازدواج برای انسان پیش می‌آید، قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به‌گریبان‌اند، کم و بیش بر همه روشن است. از نظر اجتماعی نیز افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می‌کنند و به همین‌رو خودکشی و جنایات هولناک در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود.

۱. روم (۳۰): ۲۱.

۲. نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است.

اما مسئله «مودت» و «رحمت» در حقیقت مایه قوام جامعه انسانی است. جامعه که از فرد فرد انسان‌ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی است که از آجرها و قطعات سنگ‌ها تشکیل می‌گردد. اگر این افراد پراکنده و آن اجزای مختلف با هم پیوند نیابند، جامعه به وجود نخواهد آمد. بنابراین آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

نکته: تفاوت میان «مودت» و «رحمت»

فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱. «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد.
 ۲. «مودت» در مورد بزرگ‌ترهاست که می‌توانند نسبت به یکدیگر خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند.
 ۳. «مودت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک‌جانبه و ایثارگرانه است؛ زیرا برای بقای جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بلاعوض که به ایثار و «رحمت» نیاز دارد.
- البته این آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می‌کند، ولی این احتمال نیز می‌رود که تعبیر «بَيْنَكُمْ» اشاره به همه انسان‌ها باشد که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن است؛ زیرا نه تنها زندگی خانوادگی، بلکه جامعه انسانی بدون این دو اصل، یعنی «مودت» و «رحمت»، امکان‌پذیر نیست و از میان رفتن این دو پیوند و حتی ضعف و کمبود آن، مایه گرفتاری‌ها و اضطراب‌های اجتماعی است.

ترغیب به ازدواج آسان

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَلَيْسَتْ فِی الدِّینِ لَیْجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.^۱

در آیات مورد بحث به یکی از مهم‌ترین راه‌های مبارزه با فحشاء، یعنی ازدواج ساده و بی‌تکلف اشاره شده است؛ زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرایز وارد شد، یا به تعبیر دیگر هیچ‌گونه «مبارزه منفی» بدون «مبارزه مثبت» مؤثر نخواهد افتاد. از این رو در نخستین آیه می‌فرماید: «مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ و آنکس که الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و إمائکم».

«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قیم) در اصل به معنای زنی است که شوهر ندارد و سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است. به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخل‌اند، خواه باکره باشند یا بیوه.

تعبیر «أَنْكِحُوا» (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج امری اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید؛ آن هم از طریق کمک‌های مالی - در صورت نیاز - پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به ازدواج و در نهایت پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌پذیر نیست. خلاصه اینکه مفهوم آیه به قدری گسترده است که هرگونه قدمی، سخنی و درمی در این راه را شامل می‌شود. بی‌شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است. چنانکه در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم:

بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی تا این امر به سامان رسد.^۱

نیز در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام آمده است:

سه طایفه‌اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند؛ روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد و کسی که به‌هنگام نیاز به خدمت، خدمت‌کننده‌ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد.^۲

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۴۶.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می‌نویسند.^۱

از آنجا که یکی از عذرهای تقریباً عمومی و بهانه‌های همگانی برای فرار از ازدواج و تشکیل خانواده، مسئله فقر و نداشتن امکانات مالی است، قرآن به پاسخ آن پرداخته و می‌فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید؛ چرا که «اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد: إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

بی‌گمان خداوند قادر بر چنین کاری است؛ چرا که «خداوند واسع و علیم است: وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

قدرتش چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می‌گیرد و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس - به‌ویژه آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی ازدواج می‌کنند - آگاه است و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

از آنجا که گاه انسان با تمام تلاش و کوششی که خود و دیگران می‌کنند وسیله ازدواج فراهم نمی‌گردد و خواسته یا ناخواسته انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، قرآن برای آنکه مبدا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آنها مجاز است و ضرورت چنین ایجاب می‌کند، از این‌رو بلافاصله در آیه بعد آنان را به پارسایی - هر چند مشکل باشد - دستور داده و می‌گوید: «و آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز سازد: وَ لَيْسَتَغْنِبِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» تا در این مرحله بحرانی و آزمایش الهی به آلودگی تن در ندهند و خود را معذور شمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله‌ای آزمود.

حفظ عفت و پاکدامنی در سایه ازدواج

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ.^۲

در این آیات به پنج وصف مؤمنان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشت‌اند، اشاره می‌کند. در نخستین توصیف می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که فروج^۱ خویش را از بی‌عفتی حفظ می‌کنند: وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ».

در ادامه آیه می‌فرماید: «مگر نسبت به همسران و کنیزان‌شان که در بهره‌گیری از آنها هیچ‌گونه ملامت و سرزنش ندارند: إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ».

بدون شک غریزه جنسی از غرایز سرکش انسان و سرچشمه بسیاری از گناهان است؛ تا آنجا که برخی معتقدند در تمام پرونده‌های مهم جنایی اثری از این غریزه دیده می‌شود. از این‌رو، کنترل و حفظ حدود آن از نشانه‌های مهم تقواست و به همین دلیل بعد از ذکر نماز و کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی، از کنترل این غریزه سخن رفته است.

استثنایی که ذیل این آیه آمده، نشان می‌دهد منطق اسلام هرگز این نیست که غریزه جنسی به کلی محو و نابود شود و کسی مانند راهبان و کشیشان بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالباً غیر ممکن و به فرض امکان نیز غیر منطقی است. از این‌رو، راهبان نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند و اگر رسماً ازدواج نمی‌کنند، بسیاری از آنها در خلوت به فساد کشیده می‌شوند.

تعبیر «ازواج»، همسران دائمی و موقت، هر دو را شامل می‌شود و اینکه برخی گمان کرده‌اند این آیه «ازدواج موقت» را نفی می‌کند، از این روست که نمی‌دانند آن هم نوعی ازدواج است. در آیه بعد برای تأکید بیشتر بر همین موضوع می‌افزاید: «کسانی که ماورای آن را طلب کنند، متجاوز و خارج از مرزهای الهی هستند: فَنَبْتَغِي وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ».

بدین ترتیب اسلام با این طرح جامع، هم به غرایز فطری پاسخ می‌دهد و هم آلودگی به فحشا و فساد جنسی و مفاسد ناشی از آن را از انسان‌ها دور می‌سازد.

خودفروشی، عامل انحطاط و سقوط

وَلَا تَكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ حَضْنَائًا لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَمَنْ يَكْرِهُهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ.^۲

۱. «فروج» جمع «فَرْج» کنایه از دستگاه تناسلی است.

۲. نور (۲۴): ۳۳.

۱. همان.

۲. معارج (۷۰): ۲۹ و ۳۰.

در این آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده می‌فرماید: «کنیزان خود را به‌خاطر تحصیل متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند: وَ لَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْإِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۱

برخی مفسران در شأن نزول این جمله گفته‌اند: عبدالله بن ابی، شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد برای او، از راه خودفروشی می‌کرد. هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی عفت (در این سوره) صادر شد، آنها به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و از این ماجرا شکایت کردند. آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.^۱

این آیه نشان می‌دهد مردم در عصر جاهلیت تا چه حد گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند حتی برخی بعد از ظهور اسلام نیز به‌کار خود ادامه می‌دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متأسفانه در عصر ما نیز - که برخی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند - در برخی کشورها که از تمدن و حقوق بشر دم می‌زنند، این عمل به‌شدت ادامه دارد و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به‌صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می‌دادند و به مراکز فساد می‌کشاندند و با طرح‌های شیطانی آنها را مجبور به خودفروشی می‌کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می‌بستند، تا از این طریق درآمدهای سرشاری فراهم سازند که شرح این ماجرا، بسیار دردناک، و از عهده این سخن خارج است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» (اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند ...) مفهومش این نیست که اگر خود آن زن‌ها مایل به این کار باشند، اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است؛ زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است و گرنه خودفروشی و تشویق به آن به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی هم داشته باشند، به غیرت آنها برخورد و اگر این کنیزان - که ظاهراً در سطح پایین‌تری قرار دارند - مایل به این آلودگی نیستند، شما که آن همه ادعا دارید چرا به این پستی تن در می‌دهید؟

در پایان آیه - چنانکه روش قرآن است - برای اینکه راه بازگشت را بر گنهکاران نبندد بلکه آنها را به توبه و اصلاح تشویق کند، می‌گوید: «و هرکس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس

پشیمان گردد)، خداوند بعد از اکراه آنها غفور و رحیم است: وَ مَنْ يُكْرِهْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

این جمله ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویش‌اند و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار به این کار تن می‌دادند.

هم‌سنخ بودن زن و شوهر

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.^۱

این آیه بیانگر یک سنت طبیعی در جهان آفرینش می‌باشد که تشریح نیز با آن هماهنگ است. می‌فرماید: «زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاک‌اند، همان‌گونه که مردان ناپاک، تعلق به زنان ناپاک دارند: الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ».

در مقابل نیز «زنان طیب و پاک به مردان طیب و پاک تعلق دارند و مردان پاک و طیب از آن زنان پاک و طیب‌اند: وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ».

در پایان آیه به گروه اخیر، یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده و می‌گوید: «آنها از نسبت‌های نادرستی که به آنان داده می‌شود، مبرا هستند: أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ».

به همین دلیل «آمزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پرازش در انتظار آنهاست: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ».

نکته‌ها

۱. «خبیثات» و «خبیثون» کیان‌اند؟

در اینکه «خبیثات» و «خبیثین» و همچنین «طبیبات» و «طبییین» در آیه مورد بحث چه کسانی‌اند، مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱. منظور سخنان ناپاک، تهمت، افترا و دروغ است که به افراد آلوده تعلق دارد و به‌عکس،

سخنان پاک از آن مردان پاک و با تقواست. «از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

۲. «خبیثات» به معنای «سیئات» و مطلق اعمال بد می باشد که متعلق به مردان ناپاک است و به عکس «حسنات» از آن پاکان است.

۳. «خبیثات» و «خبیثون» اشاره به زنان و مردان آلوده دامان است و از این سو «طبیات» و «طیبون» نیز به زنان و مردان پاک دامن اشاره دارد که ظاهراً منظور آیه همین است؛ زیرا قرآینی وجود دارد که معنای اخیر را تأیید می کند:

یک. این آیات به دنبال آیات افک^۱ و همچنین آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۲ آمده و این تفسیر با مفهوم آن آیات هماهنگ است.

دو. جمله «أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» قرینه دیگری بر این تفسیر است.

سه. قرینه مقابله خود نشانه این است که خبیثات جمع مؤنث حقیقی است که به زنان ناپاک اشاره دارد؛ درست در مقابل «خبیثون» که جمع مذکر حقیقی است.

چهار. در حدیثی از صادقین (علیهم السلام) نقل شده: «این آیه همانند الزانی لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً است؛ زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد و این عمل را ناپسند شمرد»^۳

پنج. در روایات کتاب نکاح نیز می خوانیم که یاران امامان گاه از ازدواج با زنان «خبیثه» می پرسیدند که با پاسخ منفی روبه رو می شدند. این خود نشان می دهد که «خبیثه» اشاره به زنان ناپاک است، نه «سخنان» و نه «اعمال» ناپاک.^۴

پرسش دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا طیب بودن آنها همان جنبه های عفت و ناموسی است، یا هر گونه ناپاکی فکری، عملی و زبانی را نیز شامل می شود؟

اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر گیریم، محدود بودن مفهوم آیه

۱. بنگرید به: نور (۲۴): ۱۱.

۲. نور (۲۴): ۳.

۳. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۷.

۴. بنگرید به: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴ به بعد.

به معنای اول، صحیح تر به نظر می رسد؛ درحالی که از برخی روایات استفاده می شود که خبیث و طیب در اینجا معنای وسیعی دارد و مفهوم آن منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست. روی این نظر بعید به نظر نمی رسد که مفهوم نخستین آیه، همان معنای خاص باشد، ولی از نظر ملاک و فلسفه و علت قابل تعمیم و گسترش است.

به تعبیر دیگر، این آیه در واقع بیان گرایش سنخیت است، هر چند با توجه به موضوع بحث، سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می گوید.

۲. آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریعی؟

بی شک قانون «نوریان مر نوریان را طالباند و...» اشاره به یک سنت تکوینی است که ذره ذره موجودات جهان را در بر می گیرد که جنس خود را همچو کاه و کهریا جذب می کنند. همه جا همونوعان سراغ همونوعان می روند و هر گروه و هر دسته ای با هم سنخان خود گرم و صمیمی اند. اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه فوق اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده - دست کم در مواردی که مشهور به عمل منافی عفت اند - ممنوع است؛ چرا که همه احکام تشریعی ریشه تکوینی دارند و سنت های الهی در تشریع و تکوین هماهنگ اند.

۳. پاسخ به یک سؤال

در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می بینیم که با این قانون هماهنگ نیست. برای مثال در خود قرآن آمده است که همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند^۱ و در مقابل، همسر فرعون از زنان باایمان و پاکدامنی بود که در چنگال طاغوت گرفتار آمده بود.^۲ در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه هایی از این دست دیده شده که تاریخ اسلام گواه آن است.

در پاسخ ضمن اینکه هر قانون کلی استثناهایی دارد، باید به دو نکته توجه داشت:

۱. در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از «خبیثات» همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و «طیب بودن» نیز نقطه مقابل آن می باشد. بدین ترتیب پاسخ سؤال روشن می شود؛ زیرا هیچ یک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند و منظور از

۱. تحریم (۶۶): ۱۰.

۲. تحریم (۶۶): ۱۱.

خیانت در داستان نوح و لوط، جاسوسی کردن به نفع کفار است، نه خیانت ناموسی. اصولاً این عیب از عیوب تنفرآمیز است و می‌دانیم که محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است، پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آیین خداست، عقیم نماند.

۲. از این گذشته، همسران پیامبران در آغاز کار حتی کافر و بی‌ایمان نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می‌شدند که مسلماً آنها نیز روابط خود را مانند گذشته با آنها ادامه نمی‌دادند؛ همان‌گونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد، به موسی ایمان نیاورده و اصلاً موسی هنوز متولد نشده بود. بعدها که او مبعوث شد، ایمان آورد و چاره‌ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت مبارزه‌ای که سرانجامش شهادت این زن باایمان بود.

مهر، هدیه‌ای الهی

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا^۱

«نِحْلَةً» در لغت به معنای بدهی و دین آمده و به معنای بخشش و عطیه نیز می‌باشد، راغب اصفهانی می‌گوید: این کلمه از ریشه «نَحَلَ» (زنبور عسل) است؛ زیرا بخشش و عطیه شباهتی به کار زنبور عسل در دادن عسل دارد.^۲ «صَدُقَاتِهِنَّ» نیز جمع صدق به معنای مهر است.

این آیه با اشاره به یکی از حقوق مسلم زنان تأکید می‌کند که «مهر زنان را به‌طور کامل همانند یک بدهی بپردازید: وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»؛ یعنی همان‌گونه که در پرداخت سایر بدهی‌ها مراقب هستید که از آن چیزی کم نشود، در مورد پرداخت مهر نیز باید همان حال را داشته باشید (این در صورتی است که «نَحْلَةً» را به معنای بدهی بگیریم) و اگر به معنای عطیه و بخشش باشد، تفسیر آیه چنین خواهد شد: «مهر را که عطیه‌ای الهی است - و خدا به‌خاطر اینکه زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد - به‌طور کامل ادا کنید».

در آغاز آیه برای حفظ حقوق زنان با صراحت دستور می‌دهد که باید تمام مهر را به آنان پرداخت کنند، اما در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می‌گوید: «اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند،

۱. نساء (۴): ۴.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۹۵.

برای شما حلال و گواراست: فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا.

تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکند بلکه به موازات آن عاطفه و محبت نیز حکم‌فرما باشد.

نکته: مهر، پشتوانه‌ای اجتماعی برای زن

از آنجا که در عصر جاهلیت برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حق مسلم زن بود، در اختیار اولیای آنها قرار می‌دادند و آن را ملک مسلم آنها می‌دانستند. گاه نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می‌دادند؛ بدین گونه که مثلاً برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری درمی‌آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد، و در واقع مهر این دو زن همین بود.

اسلام بر تمام این رسوم ظالمانه خط بطلان کشید و مهر را به‌عنوان حقی مسلم به زن اختصاص داد؛ تا آنجا که در آیات قرآن به کرات مردان را به رعایت کامل این حق توصیه کرده است. در اسلام برای مهر مقدار معینی تعیین نشده و بسته به توافق دو همسر است، گرچه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند، ولی این حکمی الزامی نیست، بلکه مستحب است.

حال پرسیدنی است مرد و زن هر دو از ازدواج به‌طور یکسان بهره می‌گیرند و پیوند زناشویی پیوندی بر اساس منافع متقابل طرفین است، از این رو چرا مرد باید مبلغ کم یا زیادی را به‌عنوان مهر به زن بپردازد؟ آیا این موضوع شخصیت زن را خدشه‌دار نمی‌کند و به ازدواج شکل خرید و فروش نمی‌دهد؟

بر این اساس، برخی به شدت با مسئله مهر مخالفت می‌کنند؛ به‌ویژه غرب‌زده‌ها که به جهت معمول نبودن مهر در میان غربی‌ها به این فکر دامن می‌زنند؛ درحالی‌که نه تنها حذف مهر، به شخصیت زن نمی‌افزاید، بلکه وضع او را به مخاطره می‌افکند.

توضیح اینکه درست است که مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی به‌طور یکسان سود می‌برند، ولی نمی‌توان انکار کرد که در صورت جدایی زن و مرد، این زن است که متحمل خسارت بیشتری خواهد شد؛ زیرا مرد طبق استعداد خاص بدنی معمولاً در اجتماع نفوذ و تسلط بیشتری دارد، و هر چند بعضی می‌خواهند به‌هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند اما وضع زندگی اجتماعی بشر که با چشم می‌بینیم - حتی در جوامع اروپایی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند - نشان می‌دهد که ابتکار اعمال، بر درآمد بیشتر در دست مردان است. افزون بر

این، مردان برای انتخاب همسر مجدد امکانات بیشتری دارند، ولی زنان بیوه به‌خصوص با گذشت عمر و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبایی، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است.

با توجه به این جهات روشن می‌شود که امکانات و سرمایه‌ای را که زن با ازدواج از دست می‌دهد بیش از امکاناتی است که مرد از دست می‌دهد و درحقیقت مهر چیزی است به‌عنوان جبران خسارت برای زن و وسیله‌ای برای تأمین زندگی آینده او، و نیز مسئله مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدایی و طلاق محسوب می‌شود.

درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمه مرد تعلق می‌گیرد و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، اما چون معمولاً به‌صورت بدهی بر ذمه مرد می‌ماند، هم اندوخته‌ای برای آینده زن محسوب می‌شود و هم پشتوانه‌ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی.^۱

اگر برخی مهر را به غلط تفسیر کرده‌اند و آن را نوعی «بهای زن» پنداشته‌اند، به قوانین اسلام ارتباط ندارد؛ زیرا در اسلام مهر به هیچ رو جنبه قیمت کالا ندارد و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً «مرد» و «زن» به‌عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به‌شمار آمده‌اند و مهر چیزی اضافی و در حاشیه قرار گرفته است. به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند، عقد باطل نیست؛ درحالی‌که اگر در خرید و فروش و معاملات اسمی از قیمت برده نشود، مسلماً باطل خواهد بود.

از آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که مهر جنبه «جبران خسارت» و «پشتوانه برای احترام به حقوق زن» دارد، نه قیمت و بها و شاید تعبیر به «نحله» به‌معنای «عطیه» در آیه اشاره به این معنا باشد.

ویژگی‌های بایسته همسران

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۚ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.^۲

۱. البته این موضوع استثناهایی دارد، اما آنچه گفتیم در بیشتر موارد صادق است.

۲. احزاب (۳۳): ۳۲ و ۳۳.

گرچه این آیات خطاب به همسران پیامبر ﷺ است، می‌تواند الگویی برای همه زنان نیز قرار گیرد. این آیات به همسران پیامبر ﷺ هفت دستور مهم می‌دهد. نخست در مقدمه کوتاهی می‌فرماید: «ای همسران پیامبر ﷺ، شما همچون یکی از زنان عادی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید: يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ».

شما به‌خاطر انتسابتان به پیامبر ﷺ از یک‌سو، و قرار گرفتن در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر، دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشقی برای همه زنان باشید. بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسئولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.

به دنبال این مقدمه که مخاطب را برای پذیرش مسئولیت‌ها آماده می‌سازد و به آنها شخصیت می‌دهد، نخستین دستور در زمینه عفت را صادر می‌کند و مخصوصاً به سراغ نکته‌ای باریک می‌رود تا مسائل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد، می‌فرماید: «بنابراین به‌گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویند که بیماردلان در شما طمع کنند: فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ».

بلکه به‌هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به‌طور معمولی سخن بگویید، نه همچون زنان کم‌شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک‌کننده - که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می‌افکند - سخن بگویند.

تعبیر به «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد، نوعی بیماری خواهد بود؛ تا آنجا که گاه به سر حد جنون می‌رسد که از آن به «جنون جنسی» تعبیر می‌کنند.

در پایان آیه دومین دستور را بدین گونه شرح می‌دهد: «شما باید به‌صورت شایسته‌ای که مورد رضای خدا و پیامبر ﷺ و توأم با حق و عدالت باشد، سخن بگویید: وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا».

درحقیقت جمله «لَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» به کیفیت سخن گفتن اشاره دارد و جمله «قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» نیز به محتوای سخن. البته «قول معروف» (گفتار نیک و شایسته) معنای گسترده‌ای دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هرگونه گفتار باطل، بیهوده، گنادآلود و مخالف حق را نفی می‌کند.

در ضمن جمله اخیر می‌تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد تا مبدا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر ﷺ با مردان بیگانه، مودیان یا دور از ادب باشد، بلکه باید برخوردی

شایسته، مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ‌گونه جنبه‌های تحریک آمیز باشد.

سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است، چنین بیان می‌کند: «شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید): وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى.»

«قَرْنَ» از ماده «وقار» به معنای سنگینی است و کنایه از قرار گرفتن در خانه‌هاست. برخی نیز احتمال داده‌اند که این واژه از ماده «قرار» باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنای اول نخواهد داشت.^۱ «تَبَرَّجَ» که به معنای آشکار شدن در برابر مردم است، از ماده «برج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است.

اما اینکه منظور از جاهلیت اولی چیست، ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر ﷺ بوده، و به‌طوری که در تاریخ آمده، در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند، طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره‌های آنها نمایان بود. به این ترتیب قرآن همسران پیامبر ﷺ را از این‌گونه اعمال باز می‌دارد.

بی‌شک این حکمی عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر ﷺ نیز برای تأکید بیشتر است؛ درست مانند اینکه به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ مگو، این بدان معنا نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که یک عالم باید بیش از دیگران از این کار پرهیز کند.

این تعبیر نشان می‌دهد جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن را در دنیای متمدن مادی می‌بینیم.

در نهایت، دستور چهارم، پنجم و ششم را به این صورت بیان می‌فرماید: «شما زنان پیامبر ﷺ نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید: وَأَطِيعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.»

۱. البته در صورتی که از ماده «قرار» باشد، فعل امر آن «اقررن» می‌شود که راء اول به‌خاطر تخفیف حذف شده و فتحه آن به قاف منتقل گردیده است و با وجود آن از همزه وصل بی‌نیاز می‌شویم و این واژه به «قرن» تبدیل می‌شود.

اگر در میان عبادات بر نماز و زکات تکیه می‌کند به‌خاطر آن است که نماز مهم‌ترین راه ارتباط با خالق است و زکات نیز در عین اینکه عبادت بزرگی است، پیوند محکمی با خلق خدا به‌شمار می‌رود. اما جمله «أَطِيعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یک حکم کلی است که تمام برنامه‌های الهی را فرامی‌گیرد.

این دستورهای سه‌گانه نشان‌دهنده آن است که احکام فوق مخصوص زنان پیامبر ﷺ نیست، بلکه برای همگان می‌باشد، هرچند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد.

حُسن معاشرت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَفْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَحْبِبَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا.^۱

در شأن نزول این آیه از امام باقر ع نقل شده است که این آیه درباره کسانی نازل گردیده که همسران خود را بدون این که همچون یک همسر با آنها رفتار کنند، نگاه می‌داشتند، به انتظار اینکه آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند.^۲

از ابن عباس نیز نقل شده که آیه فوق درباره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و با اینکه به ادامه زناشویی با آنها تمایل نداشتند، به دلیل سنگین بودن مهر حاضر به طلاق آنها نمی‌شدند، از این‌رو آنها را تحت فشار قرار می‌دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق گیرند.

آیات سوره نساء با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیت مبارزه می‌کند؛ از جمله در آیه مورد بحث به چند عادت ناپسند آن دوران اشاره گردیده و به مسلمانان هشدار داده شده که به آنها آلوده نشوند:

۱. زنان را به‌خاطر اموالشان زندانی نکنید: همان‌گونه که در شأن نزول گفته شد، یکی از رفتارهای ظالمانه مردان در دوران جاهلیت این بود که با زنان ثروتمندی که از زیبایی بهره‌ای

۱. نساء (۴): ۱۹.

۲. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۶.

نداشتند ازدواج می‌کردند، سپس آنها را به حال خود وانهاد، نه آنها را طلاق می‌دادند و نه همچون همسر با آنها رفتار می‌کردند؛ بدان امید که مرگشان فرا رسد و اموالشان را تملک کنند. آیه می‌گوید: «ای افراد با ایمان، برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه و ایجاد ناراحتی ارث ببرید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا» و بدین ترتیب عمل فوق را محکوم ساخته است.

۲. زنان را برای حلال کردن مهر خود تحت فشار قرار ندهید: یکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را به طرق گوناگون تحت فشار می‌گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند. این کار بیشتر در هنگامی بود که زن مهریه سنگینی داشت. آیه فوق این کار را ممنوع ساخته و می‌فرماید: «آنها را تحت فشار قرار ندهید، به‌خاطر اینکه قسمتی از آنچه به آنها پرداخته‌اید را تملک کنید: وَلَا تَغْلُوا لَهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ».

اما این حکم استثنایی دارد که در جمله «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ» به آن اشاره شده است و آن اینکه اگر آنها مرتکب عمل زشت و تنگینی شوند، شوهران می‌توانند آنها را تحت فشار قرار دهند تا مهر خود را حلال کرده، طلاق بگیرند. درحقیقت این کار نوعی مجازات و شبیه به گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان است.

آیا منظور از «فاحشه مبینه» (عمل زشت آشکار) در این آیه، اعمال منافی عفت است، یا هرگونه ناسازگاری شدید؟ در این باره میان مفسران گفتگوست. اما در حدیثی از امام باقر^{علیه السلام} تصریح شده که هرگونه مخالفت شدید زن و نافرمانی و ناسازگاری او را شامل می‌شود.^۱ (البته منظور هر مخالفت جزئی نیست؛ زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» اهمیت نهفته است و ذکر کلمه «مبینه» نیز آن را تأکید می‌کند).

۳. با آنها به‌طور شایسته معاشرت کنید: با جمله «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می‌کند و به دنبال آن می‌افزاید: «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ یعنی حتی اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری، آنها در نظر شما ناخوش آیند باشند، فوراً تصمیم به جدایی و یا بدرفتاری نگیرید و تا آنجا که می‌توانید، مدارا کنید؛ زیرا ممکن است در تشخیص خود اشتباه کرده باشید و آنچه را نمی‌پسندید، خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوانی قرار داده باشد. بنابراین تا

کارد به استخوان شما نرسد سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترک نکنید به‌ویژه اینکه بسیار می‌شود همسران درباره یکدیگر گرفتار سوءظن‌های بی‌دلیل و حب و بغض‌های بی‌جهت می‌گردند و قضاوت‌های آنها در این حال غالباً نادرست است؛ تا آنجا که خوبی‌ها در نظرشان بدی، و بدی‌ها در نظرشان خوبی جلوه می‌کند، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن به‌تدریج حقایق آشکار می‌شود.

در ضمن باید توجه داشت تعبیر «خیراً کثیراً» - که در آیه به همسرانی که مدارا می‌کنند نوید داده شده - مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و ارزشمند است.

فرزند، هدیه‌ای الهی

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِائًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكُورَ * أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنِائًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيماً إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ.^۱

قرآن کریم برای نشان دادن این واقعیت که هرگونه نعمت و رحمت در این عالم از سوی خداست و کسی از خود چیزی ندارد، به یک مسئله کلی و مصداق روشن آن اشاره کرده، می‌فرماید: «مالکیت آسمان‌ها و زمین برای خداست و هرچه بخواهد، می‌آفریند: لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ».

به همین دلیل، همه ریزخوار خوان نعمت اویند و نیازمندان لطف و رحمت او. از این‌رو، نه غرور به‌هنگام نعمت منطقی است و نه یأس به‌هنگام مصیبت. نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ‌کس از خود چیزی ندارد و هرچه هست، از ناحیه اوست، اینکه «به هرکس اراده کند، دختر می‌بخشد و به هرکس بخواهد، پسر: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِائًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكُورَ».

همچنین «یا اگر بخواهد، پسر و دختر هر دو را به آنها می‌دهد و هرکس را بخواهد، عقیم و بی‌فرزند می‌گذارد: أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنِائًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيماً».

به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند: آنهایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند؛ آنها که دختر دارند و در آرزوی پسرند؛ آنها که هر دو را دارند و گروهی که هیچ فرزندی ندارند و قلبشان در آرزوی آن پر می‌کشد.

عجب اینکه هیچ‌کس تا به امروز که علوم پیشرفت فراوان کرده، قدرت انتخاب در این مسئله را ندارد، و علی‌رغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها، هنوز کسی نتوانسته عقیمان واقعی را فرزند بخشد و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند. گرچه نقش برخی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی‌توان انکار کرد، اما باید دانست که اینها تنها احتمال را افزایش می‌دهد و نتیجه هیچ قطعی نیست.

جالب آنکه: در این آیات، «إِناث» (دختران) را بر «ذکور» (پسران) مقدم داشته تا از یک‌سو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می‌دهد و از سوی دیگر به آنهایی که به دلیل پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند، بگوید او برخلاف خواسته شما آنچه را که به آن تمایل ندارید، می‌دهد و این دلیل بر آن است که انتخاب به دست شما نیست.

تعبیر «يَهَبُ» (می‌بخشد) نیز دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران، و تفاوت گذاشتن میان این دو صحیح نیست و هر دو «هبه» اویند.

تعبیر «يُزَوِّجُهُم» در اینجا به معنای تزویج نیست، بلکه منظور جمع کردن میان این دو موهبت برای گروهی از انسان‌هاست. به عبارت دیگر واژه «تزویج» گاه به معنای جمع کردن میان اشیای مختلف یا اجناس گوناگون می‌آید؛ چرا که «زوج» در اصل به معنای دو چیز یا دو شخص است که با یکدیگر قرین گردند.

به هر حال نه‌تنها در موضوع تولد فرزندان، که در همه چیز مشیت خداوند حاکم مطلق است و او قادری است آگاه و حکیم که علم و قدرتش با هم قرین است. از این‌رو در پایان آیه می‌افزاید: «او دانا و قادر است: إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ».

محکمه صلح خانوادگی

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْتَغُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا
إِنْ يَرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا^۱

این آیه به مسئله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر اشاره کرده، می‌گوید: «اگر نشانه‌های جدایی در میان دو همسر پیدا شد، برای بررسی علل ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و

سازش، یک نفر داور و حکم از فامیل مرد و یک داور و حکم از فامیل زن انتخاب کنید: وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْتَغُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا».

سپس می‌فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر باشد، خداوند کمک می‌کند و به‌وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد: إِنْ يَرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا».

برای اینکه به «حکمین» هشدار دهد که حسن نیت داشته باشند، در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند از نیت آنها با خبر و آگاه است: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا».

محکمه صلح خانوادگی که در این آیه بدان اشاره شده، یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم ندارند؛ از جمله:

۱. محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود، با مقیاس سایر محیط‌ها متفاوت است؛ یعنی همان‌گونه که در «دادگاه‌های جنایی» نمی‌توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با قانون و مقررات خشک رفتار نمود. در اینجا باید تا حد امکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، از این‌رو دستور می‌دهد داوران این محکمه کسانی باشند که با دو همسر پیوند خویشاوندی دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند. بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و محاکم دیگر فاقد آن‌اند.

۲. در محاکم عادی قضایی، طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود همه اسرارشان را فاش کنند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه اسرار زناشویی خود را فاش سازند، احساسات یکدیگر را آن‌چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر به اجبار دادگاه به خانه بازگردند، دیگر آن صمیمیت و محبت پیش را نخواهند داشت و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند و تجربه نیز نشان داده است که زن و شوهری که به این‌گونه محاکم می‌روند، دیگر زن و شوهر سابق نیستند. اما در محکمه صلح فامیلی، یا این‌گونه مطالب به‌خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود و یا اگر هم مطرح گردد، چون در برابر آشنایان و محرمان است، آن اثر سوء را نخواهد داشت.

۳. داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی‌تفاوت‌اند و قضیه به هر شکلی خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد؛ دو همسر به خانه بازگردند یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها تفاوتی نمی‌کند. درحالی‌که در محکمه صلح فامیل، کاملاً به‌عکس است؛ زیرا

داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده نیز هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسئولیت‌های ناشی از آن تأثیر دارد. از این‌رو آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند تا صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد.

۴. از همه اینها گذشته، چنین محکمه‌ای هیچ یک از مشکلات و هزینه‌های سرسام‌آور و سرگردانی‌های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ‌گونه تشریفاتی طرفین می‌توانند در کمترین مدت به مقصود خود نایل شوند.

با این امتیازاتی که بر شمردیم، معلوم می‌شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است. ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته، باتدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند. مسئله حکمین و شرایط آنها و دایره نفوذ حکم و داوری‌شان درباره دو همسر، در فقه اسلامی به تفصیل بیان شده است؛ از جمله اینکه دو حکم باید بالغ، عاقل، عادل و نسبت به کار خود بصیر و بینا باشند.

نکته‌ها^۱

۱. طلاق، منفورترین حلال‌ها

بی‌شک قرارداد زوجیت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدایی باشد؛ چرا که گاه علی‌پیش می‌آید که زندگی مشترک زن و مرد را غیرممکن یا طاقت‌فرسا و مملو از مفاسد می‌کند و اگر اصرار داشته باشیم این قرارداد تا پایان عمر بماند، سرچشمه مشکلات زیادی می‌گردد. از این‌رو اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است. امروزه نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق را در جوامع مسیحی آشکارا می‌بینیم که چگونه زنان و مردان بسیاری به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح، طلاق را ممنوع می‌شمرند و از نظر قانونی همسر یکدیگرند، ولی در عمل جدا از یکدیگر زندگی کرده و حتی هر کدام برای خود همسری غیر رسمی انتخاب کرده‌اند! بنابراین اصل مسئله طلاق یک ضرورت است، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن کاهش یابد و تا آنجا که راهی برای ادامه زوجیت است، کسی سراغ آن نرود. به همین دلیل در روایات اسلامی به شدت از طلاق مذمت شده و به عنوان مبعوض‌ترین حلال‌ها از آن یاد شده است؛ چنانکه در روایتی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم:

۱. برگرفته از: تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۲۹-۲۲۴؛ ذیل آیه ۱ سوره طلاق.

هیچ عمل منفورتر نزد خداوند متعال از این نیست که اساس خانه‌ای در اسلام با جدایی (طلاق) ویران گردد.^۱

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

چیزی از امور حلال در پیشگاه خدا مبعوض‌تر از طلاق نیست.^۲

همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ازدواج کنید و طلاق ندهید که طلاق عرش خدا را به لرزه درمی‌آورد!^۳

چرا چنین نباشد، درحالی‌که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده‌ها، زنان و مردان و به خصوص فرزندان به وجود می‌آورد که آن را به‌طور کلی در سه قسمت می‌توان خلاصه کرد:

۱. مشکلات عاطفی: بی‌تردید مرد و زنی که ماه‌ها یا سال‌ها با یکدیگر زندگی کرده و سپس از هم جدا شده‌اند، از نظر عاطفی جریحه‌دار خواهند شد و در ازدواج آینده نیز خاطره ازدواج گذشته همواره آنها را نگران خواهد کرد و حتی به همسر آینده با نوعی بدبینی و سوءظن می‌نگرند. آثار زیان‌بار این امر بر کسی پوشیده نیست چه بسیار دیده شده که این‌گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می‌پوشند.

۲. مشکلات اجتماعی: بسیاری از زنان بعد از طلاق شانس زیادی برای ازدواج مجدد - آن هم به‌گونه‌ای شایسته و دلخواه - ندارند، از این‌رو دچار خسران شدید می‌شوند و حتی مردان نیز بعد از طلاق دادن همسر خود، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود؛ به‌ویژه اگر پای فرزندی در میان باشد، از این‌رو غالباً ناچار می‌شوند به ازدواجی تن در دهند که نظر واقعی آنها را تأمین نمی‌کند و از این نظر تا پایان عمر رنج می‌برند.

۳. مشکلات فرزندان: این امر از همه موارد پیش‌گفته مهم‌تر است. کمتر دیده شده که نامادری‌ها همچون مادر، دلسوز و مهربان باشند و بتوانند خلاً عاطفی فرزندی را که از آغوش پر مهر مادر بریده شده‌اند پر کنند، همان‌گونه که اگر زن سابق فرزند را با خود ببرد، در مورد ناپدری نیز این امر صادق است. البته هستند زنان و مردانی که نسبت به غیر فرزندان خود پرمحبت و

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۶.

۲. همان، ج ۲۲، ص ۸.

۳. همان، ص ۹.

وفادارند، ولی مسلماً تعداد آنها کم است و به همین دلیل غالباً فرزندان بعد از طلاق، سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می‌دهند.

این امر نه تنها ضایعه‌ای است برای هر خانواده، بلکه برای کل جامعه؛ زیرا چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر محروم می‌شوند، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی‌آیند که بدون توجه تحت تأثیر روح انتقام‌جویی قرار گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می‌گیرند.

اگر اسلام این همه درباره طلاق سختگیری کرده، دلیلش همین آثار زیانبار در ابعاد مختلف است.

۲. انگیزه طلاق

طلاق مانند هر پدیده دیگر اجتماعی دارای ریشه‌های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن، جلوگیری از بروز چنین حادثه‌ای دشوار است. از این رو، پیش از هر چیز باید به سراغ عوامل طلاق برویم و ریشه‌های آن را در جامعه بخشکانیم. مهم‌ترین این عوامل عبارت است از: یک. توقعات نامحدود زن یا مرد؛ از این رو اگر هر کدام دامنه انتظارهای خویش را محدود سازند و از عالم رؤیا و پندار بیرون آیند و طرف مقابل خود را به‌خوبی درک کنند، جلوی بسیاری از طلاق‌ها گرفته خواهد شد.

دو. حاکم شدن روح تجمل‌پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده‌ها؛ این امر به‌خصوص زنان را در حالت نارضایتی دائم نگاه می‌دارد و با انواع بهانه‌گیری‌ها راه طلاق و جدایی را هموار می‌کنند. سه. دخالت‌های بی‌جای اقوام، بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر، به‌ویژه در اختلافات آنها؛ تجربه نشان داده است که اگر هنگام بروز اختلافات در میان دو همسر آنها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا آن به آتش این اختلاف دامن نزنند، چیزی نمی‌گذرد که به خاموشی می‌گراید. اما دخالت کسان دو طرف که غالباً با تعصب و محبت‌های ناروا همراه است، کار را روز به روز مشکل‌تر و پیچیده‌تر می‌سازد.

البته این بدان معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور بدارند، بلکه منظور این است که آنها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند، ولی هرگاه اختلاف ریشه‌دار شد، باید با توجه به مصلحت طرفین و پرهیز از هرگونه موضع‌گیری یک‌جانبه و تعصب‌آمیز دخالت کنند و مقدمات صلحشان را فراهم سازند.

چهار. بی‌اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر به‌ویژه آنچه به مسائل عاطفی و جنسی برمی‌گردد؛ مثلاً هر مردی انتظار دارد همسرش پاکیزه و جذاب باشد و از این سو هر زن نیز چنین انتظاری از شوهرش دارد، ولی این از اموری است که غالباً حاضر به اظهار آن نیستند، اینجاست که بی‌اعتنایی طرف مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ژولیده و کثیف بودن همسر، او را از ادامه چنین ازدواجی سیر می‌کند، به‌ویژه اگر در محیط زندگانی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند و آنها بی‌اعتنا از کنار این مسئله بگذرند. از این رو در روایات بر این معنا بسیار تأکید شده؛ چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعْطَلَ نَفْسُهَا.^۱

سزاوار نیست که زن، خود را بدون زینت و آرایش برای شوهرش بماند.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جز این نداشت که مردان آنها به خودشان نمی‌رسیدند.^۲

پنج. عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر. این مسئله‌ای است که باید پیش از اختیار همسر به‌دقت مورد توجه قرار گیرد که آن دو افزون بر «کفو شرعی»، یعنی مسلمان بودن، «کفو فرعی» نیز باشند و از جهات مختلف میان آن دو تناسب باشد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۰۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۰۲.

بخش ششم

روابط اقتصادی

- انفاق
- زکات، عامل پاکی فرد و جامعه
- خمس دستور مهم اسلامی
- اعتدال و میانه روی
- رباخواری، نقطه مقابل انفاق
- پرهیز از رشوه خواری

تأمین هزینه‌های دولت اسلامی از راه‌های مختلفی است که «خمس و زکات» دو نمونه آن است. در فرهنگ قرآن کریم رفع محرومیت و پر کردن خلأهای اقتصادی جامعه، تنها بر عهده دولت نهاده نشده، بلکه از مردم خواسته شده تا با اتفاق بخشی از اموال خویش، در محرومیت زدایی از چهره جامعه اسلامی خود کوشا باشند.

قرآن کریم کسب درآمد از هر راهی را جایز نمی‌شمارد و از رشوه‌خواری و رباخواری نیز به شدت نهی نموده و حتی مصرف اموال مشروع را به هر شکلی جایز ندانسته و مسلمانان را به اعتدال و میانه‌روی در مصرف و پرهیز از اسراف و تبذیر ترغیب نموده است. در این بخش به تفسیر آیاتی در این زمینه می‌پردازیم:

انفاق

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً
وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۱

در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند که: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صدقه‌ای بدهد، دو برابر آن در بهشت خواهد داشت، ابو الدّحداح انصاری عرض کرد: ای رسول خدا، من دو باغ دارم؛ اگر یکی از آنها را به عنوان صدقه بدهم، دو برابر آن را در بهشت خواهم داشت؟ فرمود: آری. عرض کرد: أمّ الدّحداح نیز با من خواهد بود؟ فرمود: آری. عرض کرد: فرزندان نیز با من خواهند بود؟ فرمود: آری. سپس او باغی را که بهتر بود، به عنوان صدقه به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. آیه فوق نازل شد و صدقه او را دو هزار هزار برابر برای او کرد و این است معنای أَضْعَافًا كَثِيرَةً. ابوالدّحداح بازگشت و همسرش ام الدّحداح و فرزندان را در آن باغی دید که صدقه قرار داده بود. در باغ ایستاد و نخواست وارد آن شود. همسرش را صدا زد و گفت: من این باغ را صدقه

ام و دو برابرش را در بهشت خریداری کرده‌ام و تو و فرزندان نیز با من خواهید بود. همسرش گفت: مبارک است آنچه فروخته و آنچه خریده‌ای. پس همگی از باغ خارج شدند و سپس آن را به پیامبر ﷺ تسلیم کرد. پیامبر ﷺ فرمود: چه بسیار نخله‌هایی در بهشت که شاخه‌هایش برای ابوالدحداد آویزان شده است.^۱

قرآن در این آیه می‌فرماید: «کیست که به خدا وام نیکویی دهد (و از اموالی که او بخشیده است در راه جهاد و حمایت از مستمندان، انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً».

بنابراین وام دادن به خداوند به معنای «انفاق فی سبیل الله» است و به گفته برخی از مفسران، انفاق‌هایی است که در راه جهاد داده می‌شود؛ زیرا در آن زمان تهیه هزینه‌های مختلف جهاد بر دوش مبارزان مسلمان بود. درحالی‌که برخی دیگر معتقدند هرگونه انفاقی را شامل می‌شود، هر چند بعد از آیه جهاد وارد شده است.^۲

اما تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است؛ به‌ویژه اینکه معنای اول را نیز در بر می‌گیرد و اصولاً انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان و حمایت از محرومان، همان کار جهاد را می‌کند؛ زیرا هر دو مایه استقلال و سربلندی جامعه اسلامی است.

«اضعاف» جمع «ضعف» (بر وزن شعر) به معنای دو یا چند برابر کردن چیزی است و چون این واژه به صورت جمع در آیه آمده و با کلمه «کثیره»، تأکید شده و از سویی جمله «يُضَاعِفُ» نیز تأکید بیشتری را از «يُضَعِّفُ» می‌رساند - آن چنانکه ارباب لغت گفته‌اند^۳ - از مجموع این جهات، استفاده می‌شود که خداوند برای انفاق‌کنندگان پاداش بسیار فراوانی قرار داده است. انفاق در راه خدا همچون بذر مستعدی است که در زمین آماده‌ای افشانده شود، و به وسیله باران‌های پی‌درپی آبیاری گردد و ده‌ها و گاه صدها برابر نتیجه دهد.^۴

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می‌کند و همه شما به‌سوی او باز می‌گردید: وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُطُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

۱. امین‌الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲. بنگرید به: فخرالدین محمد رازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ج ۳، ص ۱۸۰.

۳. بنگرید به: راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۰۸.

۴. همان‌گونه که در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است.

اشاره به اینکه گمان نکنید انفاق و بخشش، اموال شما را کم می‌کند؛ زیرا گسترش و محدودیت روزی شما به دست خداست و او توانایی دارد در عوض اموال انفاق شده، به‌مراتب بیش از آن را در اختیار شما قرار دهد، بلکه با توجه به ارتباط و به‌هم پیوستگی افراد اجتماع با یکدیگر، همان اموال در واقع به شما باز می‌گردد. این از نظر دنیا اما از نظر آخرت، فراموش نکنید که همه به‌سوی او باز می‌گردید و پاداش‌های بزرگ شما آنجاست.

نکته: چرا از انفاق تعبیر به قرض شده است؟

در چندین آیه از قرآن مجید (از جمله آیه فوق) در مورد انفاق در راه خدا تعبیر به قرض و وام دادن به پروردگار آمده است که این نهایت لطف خداوند نسبت به بندگان را از یک‌سو و کمال اهمیت مسئله انفاق را از سوی دیگر می‌رساند با اینکه مالک حقیقی سراسر هستی اوست، و انسان‌ها به‌عنوان نمایندگی خداوند تنها در بخش کوچکی از آن تصرف می‌کنند؛ چنانکه در سوره حدید می‌خوانیم: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْقِرُوا لِمَا جَعَلَكُمْ مُشْتَخَفِينَ فِيهِ: ^۱ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه خداوند شما را در آن نماینده خود ساخته، انفاق کنید» اما با این حال بر می‌گردد و از بنده خود استقراض می‌کند، آن هم با چنین سود بسیار، «کرم بین و لطف خداوندگار»؛ چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرماید:

وَاسْتَقْرِضَكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوكُمْ أَفْئَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.^۲

خداوند از شما درخواست قرض کرده؛ درحالی‌که گنج‌های آسمان و زمین از آن اوست و بی‌نیاز و ستوده (آری، اینها نه از جهت نیاز اوست)، بلکه می‌خواهد شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.

زکات، عامل پاکی فرد و جامعه

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.^۳

۱. حدید (۵۷): ۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۳. توبه (۹): ۱۰۳.

ن آیه به عنوان یک قانون کلی به پیامبر ﷺ دستور می دهد «از اموال آنها صدقه (زکات) بسیر. خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً».

کلمه «مِنْ» که برای بیان «تبعیض» است، نشان می دهد زکات همواره جزئی از مال را تشکیل می دهد، نه همه آن و نه قسمت عمده آن را.

سپس به دو قسمت از فلسفه اخلاقی، روانی و اجتماعی زکات اشاره کرده، می فرماید «تو با این کار آنها را پاک می کنی و نمو می دهی: تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا». آنها را از رذائل اخلاقی، دنیاپرستی، بخل و امساک پاک می کنی و نهال نوع دوستی، سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در آنها می پرورانی.

از این گذشته، مفاسد و آلودگی هایی را که در جامعه به دلیل فقر و فاصله طبقاتی و محرومیت گروهی از جامعه به وجود می آید، با انجام این فریضه الهی برمی چینی و صحنه اجتماع را از این آلودگی ها پاک می سازی. نیز همبستگی اجتماعی و پیشرفت اقتصادی در سایه این گونه برنامه ها تأمین می گردد.

بنابراین حکم زکات، هم پاک کننده فرد و اجتماع است، هم نمودهنده بذرهایی فضیلت در افراد و هم سبب پیشرفت جامعه، و این رساترین تعبیری است که درباره زکات می توان گفت: از یک سو آلودگی ها را می شوید و از سوی دیگر تکامل آفرین است.

در معنای آیه، این احتمال نیز داده شده که فاعل «تُطَهِّرُهُمْ» زکات باشد و فاعل «تُزَكِّيهِمْ» پیامبر ﷺ. بنابراین معنای آیه چنین خواهد بود: زکات، آنها را پاک می کند و تو بدین وسیله آنان را پرورش می دهی. اما ظاهرتر این است که فاعل در هر دو، شخص پیامبر ﷺ می باشد، همان گونه که در آغاز معنا کردیم، هرچند از نظر نتیجه تفاوت چندانی میان این دو تعبیر وجود ندارد.

سپس می افزاید: «هنگامی که آنها زکات می پردازند، برای آنها دعا کن و به آنها درود فرست: وَصَلِّ عَلَيْهِمْ».

این نشان می دهد حتی در برابر انجام وظایف واجب باید از مردم قدردانی کرد و به خصوص از طریق معنوی و روانی آنها را تشویق نمود. از این رو در روایات می خوانیم هنگامی که مردم زکات خود را خدمت پیامبر ﷺ می آوردند، آن حضرت با جمله «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ» به آنها دعا می کرد. سپس می افزاید: «این دعا و درود تو مایه آرامش خاطر آنهاست: إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ».

چرا که از پرتو این دعا رحمت الهی بر دل و جان آنها نازل می شود، آن گونه که آن را احساس کنند. افزون بر این قدردانی پیامبر ﷺ و یا کسانی که در جای او قرار می گیرند و زکات اموال مردم

را می پذیرند، نوعی آرامش روحی و فکری به آنها می بخشد که اگر در ظاهر چیزی را از دست داده اند، بهتر از آن را به دست آورده اند.

جالب اینکه تاکنون نشنیده ایم مأموران وصول مالیات موظف باشند از مردم تشکر کنند، ولی این دستور به عنوان حکمی مستحب در برنامه های اسلامی، بیانگر عمق جنبه های انسانی در این دستورهاست.

در پایان آیه به تناسب بحثی که گذشت، می گوید: «خداوند شما را داناست: وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» هم دعای پیامبر ﷺ را می شنود و هم از نیات زکات دهندگان آگاه است.

در اینجا توجه به این نکته شایسته است که بی گمان گیرنده زکات و صدقات یا پیامبر ﷺ و امام ﷺ و پیشوای مسلمین است و یا افراد مستحق، و در هر صورت خداوند به ظاهر آنها را نمی گیرد، اما از آنجا که دست پیامبر و پیشوایان راستین، دست خداست (چرا که آنها نماینده خدا هستند)، گویی خداوند این صدقات را می گیرد. همچنین بندگان نیازمندی که به اجازه و فرمان الهی این گونه کمک ها را می پذیرند، آنها نیز درحقیقت نمایندگان پروردگارانند، و به این ترتیب دست آنها نیز دست خداست.

این تعبیر یکی از لطیف ترین تعبیراتی است که عظمت و شکوه زکات را می رساند و علاوه بر تشویق همه مسلمانان به این فریضه بزرگ الهی به آنها هشدار می دهد در پرداخت زکات و صدقات نهایت ادب و احترام را داشته باشند؛ چرا که گیرنده خداست. مبدا چنین تصور کنند که مانعی ندارد شخص نیازمند مورد تحقیر قرار گیرد و یا آن چنان زکات را به او بپردازند که شخصیتش درهم شکسته شود، بلکه به عکس باید همچون بنده خاضعی در مقابل ولی نعمت خود شرط ادب را در ادای زکات و رساندن به اهلش رعایت کنند. در حدیثی از امام سجاد ﷺ آمده است:

صدقه در دست بنده نمی افتد، مگر اینکه قبلاً در دست خدا قرار گیرد (نخست به دست خدا و سپس به دست بنده می رسد).^۱

حتی در روایتی تصریح شده که همه اعمال آدمی را فرشتگان تحویل می گیرند، جز صدقه که مستقیماً به دست خدا می رسد.^۲ این مضمون که با عبارات گوناگون در روایات اهل بیت ﷺ آمده،

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۳.

۲. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۸.

از طریق اهل تسنن نیز از پیامبر ﷺ با تعبیر دیگری نقل شده است. در صحیح مسلم و بخاری چنین آمده است: «هیچکس از شما صدقه‌ای از درآمد حلالی نمی‌پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی‌کند - مگر اینکه خداوند با دست راست خود آن را می‌گیرد، حتی اگر یک دانه خرما باشد. سپس در دست خدا نمو می‌کند تا بزرگ‌تر از کوه شود.»^۱ این حدیث که پر از تشبیه و کنایه‌های پرمعناست، گویای اهمیت بسیار خدمات انسانی و کمک به نیازمندان در تعلیمات اسلام است.

تعبیرات مختلف دیگری که در احادیث وارد شده به قدری جالب و پر اهمیت است که پرورش یافتگان این مکتب را چنان در برابر نیازمندی که کمک‌های مالی را می‌گیرند، خاضع می‌کند که گویی شخص نیازمند بر آنها منت نهاده و افتخار داده که آن کمک را از آنان پذیرفته است! مثلاً از برخی احادیث استفاده می‌شود که پیشوایان معصوم گاه پیش از آنکه صدقه‌ای را به شخص نیازمند بدهند، نخست دست خود را به علامت احترام و تعظیم می‌بوسیدند، سپس آن را به نیازمند می‌دادند و یا اینکه نخست آن را به نیازمند می‌دادند، سپس از او می‌گرفتند و آن را می‌بوسیدند و می‌بوییدند و به او بازمی‌گردانیدند؛ چرا که با دست خدا روبه‌رو بودند.

نکته: نقش زکات در اسلام

«زکات» یکی از عوامل مهم عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر و محرومیت، پر کردن فاصله‌های طبقاتی، تقویت بنیه مالی حکومت اسلامی، پاک‌سازی روح و جان از حب دنیا و مال‌پرستی، و خلاصه عامل بسیار مؤثری برای قرب الهی است.

از روایات استفاده می‌شود که حدود و مقدار زکات آن چنان دقیق در اسلام تعیین شده که اگر همه مسلمانان زکات اموال خویش را به‌طور صحیح و کامل بپردازند، هیچ فقیر و محرومی در سرتاسر کشور اسلامی باقی نخواهد ماند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

اگر همه مردم زکات اموال خود را بپردازند، مسلمانی فقیر و نیازمند باقی نخواهد ماند و مردم، فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی‌شوند، مگر به‌خاطر گناه ثروتمندان.^۲

نیز از روایات استفاده می‌شود که ادای زکات باعث حفظ اصل مالکیت و تحکیم پایه‌های آن است؛ به‌گونه‌ای که اگر مردم این اصل مهم اسلامی را فراموش کنند، شکاف و فاصله میان گروه‌ها آن چنان می‌شود که اموال اغنیا نیز به خطر خواهد افتاد. در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم:

خَصَّنَا أَمْوَالُكُمْ بِالزَّكَاةِ: اموال خود را به‌وسیله زکات حفظ کنید.^۱

خمس دستور مهم اسلامی

وَ اغْلُمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ اتَّقَى الْجُمُعَانِ.^۲

در آغاز سوره انفال آمده است که پاره‌ای از مسلمانان بعد از جنگ بدر بر سر تقسیم غنایم جنگی مشاجره کردند و خداوند برای ریشه‌کن ساختن زمینه اختلاف، غنایم را درست در اختیار پیامبر گذاشت تا هرگونه صلاح می‌داند، آن را مصرف کند و پیامبر نیز آنها را در میان جنگجویان به‌طور مساوی تقسیم کرد.

این آیه درحقیقت بازگشت به همان مسئله غنایم است و از آنجا که جهاد غالباً با مسئله غنایم آمیخته است، با ذکر حکم غنایم تناسب دارد (بلکه چنانکه خواهیم گفت، قرآن در اینجا حکم را از مسئله غنایم جنگی نیز فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است).

در آغاز آیه می‌فرماید: «بدانید هرگونه غنیمتی نصیب شما می‌شود، یک پنجم آن، از آن خدا، پیامبر و ذی‌القربی (امامان اهل‌بیت) و یتیمان، مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر) است: وَ اغْلُمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ.» برای تأکید می‌افزاید: «اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در (روز جنگ بدر) روز جدایی حق از باطل، روزی که دو گروه مؤمن و کافر در مقابل هم قرار گرفتند، نازل کردیم ایمان آورده‌اید، باید به این دستور عمل کنید و در برابر آن تسلیم باشید: إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ اتَّقَى الْجُمُعَانِ.»

۱. محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۳۰؛ این حدیث از طرف اهل‌بیت علیهم‌السلام از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است، بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۳۴.

۲. شیخ ح. عامل، ۱۲۱۰ هـ - ۱۲۰۹ هـ - ۱۲۰۸ هـ - ۱۲۰۷ هـ - ۱۲۰۶ هـ - ۱۲۰۵ هـ - ۱۲۰۴ هـ - ۱۲۰۳ هـ - ۱۲۰۲ هـ - ۱۲۰۱ هـ - ۱۲۰۰ هـ - ۱۱۹۹ هـ - ۱۱۹۸ هـ - ۱۱۹۷ هـ - ۱۱۹۶ هـ - ۱۱۹۵ هـ - ۱۱۹۴ هـ - ۱۱۹۳ هـ - ۱۱۹۲ هـ - ۱۱۹۱ هـ - ۱۱۹۰ هـ - ۱۱۸۹ هـ - ۱۱۸۸ هـ - ۱۱۸۷ هـ - ۱۱۸۶ هـ - ۱۱۸۵ هـ - ۱۱۸۴ هـ - ۱۱۸۳ هـ - ۱۱۸۲ هـ - ۱۱۸۱ هـ - ۱۱۸۰ هـ - ۱۱۷۹ هـ - ۱۱۷۸ هـ - ۱۱۷۷ هـ - ۱۱۷۶ هـ - ۱۱۷۵ هـ - ۱۱۷۴ هـ - ۱۱۷۳ هـ - ۱۱۷۲ هـ - ۱۱۷۱ هـ - ۱۱۷۰ هـ - ۱۱۶۹ هـ - ۱۱۶۸ هـ - ۱۱۶۷ هـ - ۱۱۶۶ هـ - ۱۱۶۵ هـ - ۱۱۶۴ هـ - ۱۱۶۳ هـ - ۱۱۶۲ هـ - ۱۱۶۱ هـ - ۱۱۶۰ هـ - ۱۱۵۹ هـ - ۱۱۵۸ هـ - ۱۱۵۷ هـ - ۱۱۵۶ هـ - ۱۱۵۵ هـ - ۱۱۵۴ هـ - ۱۱۵۳ هـ - ۱۱۵۲ هـ - ۱۱۵۱ هـ - ۱۱۵۰ هـ - ۱۱۴۹ هـ - ۱۱۴۸ هـ - ۱۱۴۷ هـ - ۱۱۴۶ هـ - ۱۱۴۵ هـ - ۱۱۴۴ هـ - ۱۱۴۳ هـ - ۱۱۴۲ هـ - ۱۱۴۱ هـ - ۱۱۴۰ هـ - ۱۱۳۹ هـ - ۱۱۳۸ هـ - ۱۱۳۷ هـ - ۱۱۳۶ هـ - ۱۱۳۵ هـ - ۱۱۳۴ هـ - ۱۱۳۳ هـ - ۱۱۳۲ هـ - ۱۱۳۱ هـ - ۱۱۳۰ هـ - ۱۱۲۹ هـ - ۱۱۲۸ هـ - ۱۱۲۷ هـ - ۱۱۲۶ هـ - ۱۱۲۵ هـ - ۱۱۲۴ هـ - ۱۱۲۳ هـ - ۱۱۲۲ هـ - ۱۱۲۱ هـ - ۱۱۲۰ هـ - ۱۱۱۹ هـ - ۱۱۱۸ هـ - ۱۱۱۷ هـ - ۱۱۱۶ هـ - ۱۱۱۵ هـ - ۱۱۱۴ هـ - ۱۱۱۳ هـ - ۱۱۱۲ هـ - ۱۱۱۱ هـ - ۱۱۱۰ هـ - ۱۱۰۹ هـ - ۱۱۰۸ هـ - ۱۱۰۷ هـ - ۱۱۰۶ هـ - ۱۱۰۵ هـ - ۱۱۰۴ هـ - ۱۱۰۳ هـ - ۱۱۰۲ هـ - ۱۱۰۱ هـ - ۱۱۰۰ هـ - ۱۰۹۹ هـ - ۱۰۹۸ هـ - ۱۰۹۷ هـ - ۱۰۹۶ هـ - ۱۰۹۵ هـ - ۱۰۹۴ هـ - ۱۰۹۳ هـ - ۱۰۹۲ هـ - ۱۰۹۱ هـ - ۱۰۹۰ هـ - ۱۰۸۹ هـ - ۱۰۸۸ هـ - ۱۰۸۷ هـ - ۱۰۸۶ هـ - ۱۰۸۵ هـ - ۱۰۸۴ هـ - ۱۰۸۳ هـ - ۱۰۸۲ هـ - ۱۰۸۱ هـ - ۱۰۸۰ هـ - ۱۰۷۹ هـ - ۱۰۷۸ هـ - ۱۰۷۷ هـ - ۱۰۷۶ هـ - ۱۰۷۵ هـ - ۱۰۷۴ هـ - ۱۰۷۳ هـ - ۱۰۷۲ هـ - ۱۰۷۱ هـ - ۱۰۷۰ هـ - ۱۰۶۹ هـ - ۱۰۶۸ هـ - ۱۰۶۷ هـ - ۱۰۶۶ هـ - ۱۰۶۵ هـ - ۱۰۶۴ هـ - ۱۰۶۳ هـ - ۱۰۶۲ هـ - ۱۰۶۱ هـ - ۱۰۶۰ هـ - ۱۰۵۹ هـ - ۱۰۵۸ هـ - ۱۰۵۷ هـ - ۱۰۵۶ هـ - ۱۰۵۵ هـ - ۱۰۵۴ هـ - ۱۰۵۳ هـ - ۱۰۵۲ هـ - ۱۰۵۱ هـ - ۱۰۵۰ هـ - ۱۰۴۹ هـ - ۱۰۴۸ هـ - ۱۰۴۷ هـ - ۱۰۴۶ هـ - ۱۰۴۵ هـ - ۱۰۴۴ هـ - ۱۰۴۳ هـ - ۱۰۴۲ هـ - ۱۰۴۱ هـ - ۱۰۴۰ هـ - ۱۰۳۹ هـ - ۱۰۳۸ هـ - ۱۰۳۷ هـ - ۱۰۳۶ هـ - ۱۰۳۵ هـ - ۱۰۳۴ هـ - ۱۰۳۳ هـ - ۱۰۳۲ هـ - ۱۰۳۱ هـ - ۱۰۳۰ هـ - ۱۰۲۹ هـ - ۱۰۲۸ هـ - ۱۰۲۷ هـ - ۱۰۲۶ هـ - ۱۰۲۵ هـ - ۱۰۲۴ هـ - ۱۰۲۳ هـ - ۱۰۲۲ هـ - ۱۰۲۱ هـ - ۱۰۲۰ هـ - ۱۰۱۹ هـ - ۱۰۱۸ هـ - ۱۰۱۷ هـ - ۱۰۱۶ هـ - ۱۰۱۵ هـ - ۱۰۱۴ هـ - ۱۰۱۳ هـ - ۱۰۱۲ هـ - ۱۰۱۱ هـ - ۱۰۱۰ هـ - ۱۰۰۹ هـ - ۱۰۰۸ هـ - ۱۰۰۷ هـ - ۱۰۰۶ هـ - ۱۰۰۵ هـ - ۱۰۰۴ هـ - ۱۰۰۳ هـ - ۱۰۰۲ هـ - ۱۰۰۱ هـ - ۱۰۰۰ هـ - ۹۹۹ هـ - ۹۹۸ هـ - ۹۹۷ هـ - ۹۹۶ هـ - ۹۹۵ هـ - ۹۹۴ هـ - ۹۹۳ هـ - ۹۹۲ هـ - ۹۹۱ هـ - ۹۹۰ هـ - ۹۸۹ هـ - ۹۸۸ هـ - ۹۸۷ هـ - ۹۸۶ هـ - ۹۸۵ هـ - ۹۸۴ هـ - ۹۸۳ هـ - ۹۸۲ هـ - ۹۸۱ هـ - ۹۸۰ هـ - ۹۷۹ هـ - ۹۷۸ هـ - ۹۷۷ هـ - ۹۷۶ هـ - ۹۷۵ هـ - ۹۷۴ هـ - ۹۷۳ هـ - ۹۷۲ هـ - ۹۷۱ هـ - ۹۷۰ هـ - ۹۶۹ هـ - ۹۶۸ هـ - ۹۶۷ هـ - ۹۶۶ هـ - ۹۶۵ هـ - ۹۶۴ هـ - ۹۶۳ هـ - ۹۶۲ هـ - ۹۶۱ هـ - ۹۶۰ هـ - ۹۵۹ هـ - ۹۵۸ هـ - ۹۵۷ هـ - ۹۵۶ هـ - ۹۵۵ هـ - ۹۵۴ هـ - ۹۵۳ هـ - ۹۵۲ هـ - ۹۵۱ هـ - ۹۵۰ هـ - ۹۴۹ هـ - ۹۴۸ هـ - ۹۴۷ هـ - ۹۴۶ هـ - ۹۴۵ هـ - ۹۴۴ هـ - ۹۴۳ هـ - ۹۴۲ هـ - ۹۴۱ هـ - ۹۴۰ هـ - ۹۳۹ هـ - ۹۳۸ هـ - ۹۳۷ هـ - ۹۳۶ هـ - ۹۳۵ هـ - ۹۳۴ هـ - ۹۳۳ هـ - ۹۳۲ هـ - ۹۳۱ هـ - ۹۳۰ هـ - ۹۲۹ هـ - ۹۲۸ هـ - ۹۲۷ هـ - ۹۲۶ هـ - ۹۲۵ هـ - ۹۲۴ هـ - ۹۲۳ هـ - ۹۲۲ هـ - ۹۲۱ هـ - ۹۲۰ هـ - ۹۱۹ هـ - ۹۱۸ هـ - ۹۱۷ هـ - ۹۱۶ هـ - ۹۱۵ هـ - ۹۱۴ هـ - ۹۱۳ هـ - ۹۱۲ هـ - ۹۱۱ هـ - ۹۱۰ هـ - ۹۰۹ هـ - ۹۰۸ هـ - ۹۰۷ هـ - ۹۰۶ هـ - ۹۰۵ هـ - ۹۰۴ هـ - ۹۰۳ هـ - ۹۰۲ هـ - ۹۰۱ هـ - ۹۰۰ هـ - ۸۹۹ هـ - ۸۹۸ هـ - ۸۹۷ هـ - ۸۹۶ هـ - ۸۹۵ هـ - ۸۹۴ هـ - ۸۹۳ هـ - ۸۹۲ هـ - ۸۹۱ هـ - ۸۹۰ هـ - ۸۸۹ هـ - ۸۸۸ هـ - ۸۸۷ هـ - ۸۸۶ هـ - ۸۸۵ هـ - ۸۸۴ هـ - ۸۸۳ هـ - ۸۸۲ هـ - ۸۸۱ هـ - ۸۸۰ هـ - ۸۷۹ هـ - ۸۷۸ هـ - ۸۷۷ هـ - ۸۷۶ هـ - ۸۷۵ هـ - ۸۷۴ هـ - ۸۷۳ هـ - ۸۷۲ هـ - ۸۷۱ هـ - ۸۷۰ هـ - ۸۶۹ هـ - ۸۶۸ هـ - ۸۶۷ هـ - ۸۶۶ هـ - ۸۶۵ هـ - ۸۶۴ هـ - ۸۶۳ هـ - ۸۶۲ هـ - ۸۶۱ هـ - ۸۶۰ هـ - ۸۵۹ هـ - ۸۵۸ هـ - ۸۵۷ هـ - ۸۵۶ هـ - ۸۵۵ هـ - ۸۵۴ هـ - ۸۵۳ هـ - ۸۵۲ هـ - ۸۵۱ هـ - ۸۵۰ هـ - ۸۴۹ هـ - ۸۴۸ هـ - ۸۴۷ هـ - ۸۴۶ هـ - ۸۴۵ هـ - ۸۴۴ هـ - ۸۴۳ هـ - ۸۴۲ هـ - ۸۴۱ هـ - ۸۴۰ هـ - ۸۳۹ هـ - ۸۳۸ هـ - ۸۳۷ هـ - ۸۳۶ هـ - ۸۳۵ هـ - ۸۳۴ هـ - ۸۳۳ هـ - ۸۳۲ هـ - ۸۳۱ هـ - ۸۳۰ هـ - ۸۲۹ هـ - ۸۲۸ هـ - ۸۲۷ هـ - ۸۲۶ هـ - ۸۲۵ هـ - ۸۲۴ هـ - ۸۲۳ هـ - ۸۲۲ هـ - ۸۲۱ هـ - ۸۲۰ هـ - ۸۱۹ هـ - ۸۱۸ هـ - ۸۱۷ هـ - ۸۱۶ هـ - ۸۱۵ هـ - ۸۱۴ هـ - ۸۱۳ هـ - ۸۱۲ هـ - ۸۱۱ هـ - ۸۱۰ هـ - ۸۰۹ هـ - ۸۰۸ هـ - ۸۰۷ هـ - ۸۰۶ هـ - ۸۰۵ هـ - ۸۰۴ هـ - ۸۰۳ هـ - ۸۰۲ هـ - ۸۰۱ هـ - ۸۰۰ هـ - ۷۹۹ هـ - ۷۹۸ هـ - ۷۹۷ هـ - ۷۹۶ هـ - ۷۹۵ هـ - ۷۹۴ هـ - ۷۹۳ هـ - ۷۹۲ هـ - ۷۹۱ هـ - ۷۹۰ هـ - ۷۸۹ هـ - ۷۸۸ هـ - ۷۸۷ هـ - ۷۸۶ هـ - ۷۸۵ هـ - ۷۸۴ هـ - ۷۸۳ هـ - ۷۸۲ هـ - ۷۸۱ هـ - ۷۸۰ هـ - ۷۷۹ هـ - ۷۷۸ هـ - ۷۷۷ هـ - ۷۷۶ هـ - ۷۷۵ هـ - ۷۷۴ هـ - ۷۷۳ هـ - ۷۷۲ هـ - ۷۷۱ هـ - ۷۷۰ هـ - ۷۶۹ هـ - ۷۶۸ هـ - ۷۶۷ هـ - ۷۶۶ هـ - ۷۶۵ هـ - ۷۶۴ هـ - ۷۶۳ هـ - ۷۶۲ هـ - ۷۶۱ هـ - ۷۶۰ هـ - ۷۵۹ هـ - ۷۵۸ هـ - ۷۵۷ هـ - ۷۵۶ هـ - ۷۵۵ هـ - ۷۵۴ هـ - ۷۵۳ هـ - ۷۵۲ هـ - ۷۵۱ هـ - ۷۵۰ هـ - ۷۴۹ هـ - ۷۴۸ هـ - ۷۴۷ هـ - ۷۴۶ هـ - ۷۴۵ هـ - ۷۴۴ هـ - ۷۴۳ هـ - ۷۴۲ هـ - ۷۴۱ هـ - ۷۴۰ هـ - ۷۳۹ هـ - ۷۳۸ هـ - ۷۳۷ هـ - ۷۳۶ هـ - ۷۳۵ هـ - ۷۳۴ هـ - ۷۳۳ هـ - ۷۳۲ هـ - ۷۳۱ هـ - ۷۳۰ هـ - ۷۲۹ هـ - ۷۲۸ هـ - ۷۲۷ هـ - ۷۲۶ هـ - ۷۲۵ هـ - ۷۲۴ هـ - ۷۲۳ هـ - ۷۲۲ هـ - ۷۲۱ هـ - ۷۲۰ هـ - ۷۱۹ هـ - ۷۱۸ هـ - ۷۱۷ هـ - ۷۱۶ هـ - ۷۱۵ هـ - ۷۱۴ هـ - ۷۱۳ هـ - ۷۱۲ هـ - ۷۱۱ هـ - ۷۱۰ هـ - ۷۰۹ هـ - ۷۰۸ هـ - ۷۰۷ هـ - ۷۰۶ هـ - ۷۰۵ هـ - ۷۰۴ هـ - ۷۰۳ هـ - ۷۰۲ هـ - ۷۰۱ هـ - ۷۰۰ هـ - ۶۹۹ هـ - ۶۹۸ هـ - ۶۹۷ هـ - ۶۹۶ هـ - ۶۹۵ هـ - ۶۹۴ هـ - ۶۹۳ هـ - ۶۹۲ هـ - ۶۹۱ هـ - ۶۹۰ هـ - ۶۸۹ هـ - ۶۸۸ هـ - ۶۸۷ هـ - ۶۸۶ هـ - ۶۸۵ هـ - ۶۸۴ هـ - ۶۸۳ هـ - ۶۸۲ هـ - ۶۸۱ هـ - ۶۸۰ هـ - ۶۷۹ هـ - ۶۷۸ هـ - ۶۷۷ هـ - ۶۷۶ هـ - ۶۷۵ هـ - ۶۷۴ هـ - ۶۷۳ هـ - ۶۷۲ هـ - ۶۷۱ هـ - ۶۷۰ هـ - ۶۶۹ هـ - ۶۶۸ هـ - ۶۶۷ هـ - ۶۶۶ هـ - ۶۶۵ هـ - ۶۶۴ هـ - ۶۶۳ هـ - ۶۶۲ هـ - ۶۶۱ هـ - ۶۶۰ هـ - ۶۵۹ هـ - ۶۵۸ هـ - ۶۵۷ هـ - ۶۵۶ هـ - ۶۵۵ هـ - ۶۵۴ هـ - ۶۵۳ هـ - ۶۵۲ هـ - ۶۵۱ هـ - ۶۵۰ هـ - ۶۴۹ هـ - ۶۴۸ هـ - ۶۴۷ هـ - ۶۴۶ هـ - ۶۴۵ هـ - ۶۴۴ هـ - ۶۴۳ هـ - ۶۴۲ هـ - ۶۴۱ هـ - ۶۴۰ هـ - ۶۳۹ هـ - ۶۳۸ هـ - ۶۳۷ هـ - ۶۳۶ هـ - ۶۳۵ هـ - ۶۳۴ هـ - ۶۳۳ هـ - ۶۳۲ هـ - ۶۳۱ هـ - ۶۳۰ هـ - ۶۲۹ هـ - ۶۲۸ هـ - ۶۲۷ هـ - ۶۲۶ هـ - ۶۲۵ هـ - ۶۲۴ هـ - ۶۲۳ هـ - ۶۲۲ هـ - ۶۲۱ هـ - ۶۲۰ هـ - ۶۱۹ هـ - ۶۱۸ هـ - ۶۱۷ هـ - ۶۱۶ هـ - ۶۱۵ هـ - ۶۱۴ هـ - ۶۱۳ هـ - ۶۱۲ هـ - ۶۱۱ هـ - ۶۱۰ هـ - ۶۰۹ هـ - ۶۰۸ هـ - ۶۰۷ هـ - ۶۰۶ هـ - ۶۰۵ هـ - ۶۰۴ هـ - ۶۰۳ هـ - ۶۰۲ هـ - ۶۰۱ هـ - ۶۰۰ هـ - ۵۹۹ هـ - ۵۹۸ هـ - ۵۹۷ هـ - ۵۹۶ هـ - ۵۹۵ هـ - ۵۹۴ هـ - ۵۹۳ هـ - ۵۹۲ هـ - ۵۹۱ هـ - ۵۹۰ هـ - ۵۸۹ هـ - ۵۸۸ هـ - ۵۸۷ هـ - ۵۸۶ هـ - ۵۸۵ هـ - ۵۸۴ هـ - ۵۸۳ هـ - ۵۸۲ هـ - ۵۸۱ هـ - ۵۸۰ هـ - ۵۷۹ هـ - ۵۷۸ هـ - ۵۷۷ هـ - ۵۷۶ هـ - ۵۷۵ هـ - ۵۷۴ هـ - ۵۷۳ هـ - ۵۷۲ هـ - ۵۷۱ هـ - ۵۷۰ هـ - ۵۶۹ هـ - ۵۶۸ هـ - ۵۶۷ هـ - ۵۶۶ هـ - ۵۶۵ هـ - ۵۶۴ هـ - ۵۶۳ هـ - ۵۶۲ هـ - ۵۶۱ هـ - ۵۶۰ هـ - ۵۵۹ هـ - ۵۵۸ هـ - ۵۵۷ هـ - ۵۵۶ هـ - ۵۵۵ هـ - ۵۵۴ هـ - ۵۵۳ هـ - ۵۵۲ هـ - ۵۵۱ هـ - ۵۵۰ هـ - ۵۴۹ هـ - ۵۴۸ هـ - ۵۴۷ هـ - ۵۴۶ هـ - ۵۴۵ هـ - ۵۴۴ هـ - ۵۴۳ هـ - ۵۴۲ هـ - ۵۴۱ هـ - ۵۴۰ هـ - ۵۳۹ هـ - ۵۳۸ هـ - ۵۳۷ هـ - ۵۳۶ هـ - ۵۳۵ هـ - ۵۳۴ هـ - ۵۳۳ هـ - ۵۳۲ هـ - ۵۳۱ هـ - ۵۳۰ هـ - ۵۲۹ هـ - ۵۲۸ هـ - ۵۲۷ هـ - ۵۲۶ هـ - ۵۲۵ هـ - ۵۲۴ هـ - ۵۲۳ هـ - ۵۲۲ هـ - ۵۲۱ هـ - ۵۲۰ هـ - ۵۱۹ هـ - ۵۱۸ هـ - ۵۱۷ هـ - ۵۱۶ هـ - ۵۱۵ هـ - ۵۱۴ هـ - ۵۱۳ هـ - ۵۱۲ هـ - ۵۱۱ هـ - ۵۱۰ هـ - ۵۰۹ هـ - ۵۰۸ هـ - ۵۰۷ هـ - ۵۰۶ هـ - ۵۰۵ هـ - ۵۰۴ هـ - ۵۰۳ هـ - ۵۰۲ هـ - ۵۰۱ هـ - ۵۰۰ هـ - ۴۹۹ هـ - ۴۹۸ هـ - ۴۹۷ هـ - ۴۹۶ هـ - ۴۹۵ هـ - ۴۹۴ هـ - ۴۹۳ هـ - ۴۹۲ هـ - ۴۹۱ هـ - ۴۹۰ هـ - ۴۸۹ هـ - ۴۸۸ هـ - ۴۸۷ هـ - ۴۸۶ هـ - ۴۸۵ هـ - ۴۸۴ هـ - ۴۸۳ هـ - ۴۸۲ هـ - ۴۸۱ هـ - ۴۸۰ هـ - ۴۷۹ هـ - ۴۷۸ هـ - ۴۷۷ هـ - ۴۷۶ هـ - ۴۷۵ هـ - ۴۷۴ هـ - ۴۷۳ هـ - ۴۷۲ هـ - ۴۷۱ هـ - ۴۷۰ هـ - ۴۶۹ هـ - ۴۶۸ هـ - ۴۶۷ هـ - ۴۶۶ هـ - ۴۶۵ هـ - ۴۶۴ هـ - ۴۶۳ هـ - ۴۶۲ هـ - ۴۶۱ هـ - ۴۶۰ هـ - ۴۵۹ هـ - ۴۵۸ هـ - ۴۵۷ هـ - ۴۵۶ هـ - ۴۵۵ هـ - ۴۵۴ هـ - ۴۵۳ هـ - ۴۵۲ هـ - ۴۵۱ هـ - ۴۵۰ هـ - ۴۴۹ هـ - ۴۴۸ هـ - ۴۴۷ هـ - ۴۴۶ هـ - ۴۴۵ هـ - ۴۴۴ هـ - ۴۴۳ هـ - ۴۴۲ هـ - ۴۴۱ هـ - ۴۴۰ هـ - ۴۳۹ هـ - ۴۳۸ هـ - ۴۳۷ هـ - ۴۳۶ هـ - ۴۳۵ هـ - ۴۳۴ هـ - ۴۳۳ هـ - ۴۳۲ هـ - ۴۳۱ هـ - ۴۳۰ هـ - ۴۲۹ هـ - ۴۲۸ هـ - ۴۲۷ هـ - ۴۲۶ هـ - ۴۲۵ هـ - ۴۲۴ هـ - ۴۲۳ هـ - ۴۲۲ هـ - ۴۲۱ هـ - ۴۲۰ هـ - ۴۱۹ هـ - ۴۱۸ هـ - ۴۱۷ هـ - ۴۱۶ هـ - ۴۱۵ هـ - ۴۱۴ هـ - ۴۱۳ هـ - ۴۱۲ هـ - ۴۱۱ هـ - ۴۱۰ هـ - ۴۰۹ هـ - ۴۰۸ هـ - ۴۰۷ هـ - ۴۰۶ هـ - ۴۰۵ هـ - ۴۰۴ هـ - ۴۰۳ هـ - ۴۰۲ هـ - ۴۰۱ هـ - ۴۰۰ هـ - ۳۹۹ هـ - ۳۹۸ هـ - ۳۹۷ هـ - ۳۹۶ هـ - ۳۹۵ هـ - ۳۹۴ هـ - ۳۹۳ هـ - ۳۹۲ هـ - ۳۹۱ هـ - ۳۹۰ هـ - ۳۸۹ هـ - ۳۸۸ هـ - ۳۸۷ هـ - ۳۸۶ هـ - ۳۸۵ هـ - ۳۸۴ هـ - ۳۸۳ هـ - ۳۸۲ هـ - ۳۸۱ هـ - ۳۸۰ هـ - ۳۷۹ هـ - ۳۷۸ هـ - ۳۷۷ هـ - ۳۷۶ هـ - ۳۷۵ هـ - ۳۷۴ هـ - ۳۷۳ هـ - ۳۷۲ هـ - ۳۷۱ هـ - ۳۷۰ هـ - ۳۶۹ هـ - ۳۶۸ هـ - ۳۶۷ هـ - ۳۶۶ هـ - ۳۶۵ هـ - ۳۶۴ هـ - ۳۶۳ هـ - ۳۶۲ هـ - ۳۶۱ هـ - ۳۶۰ هـ - ۳۵۹ هـ - ۳۵۸ هـ - ۳۵۷ هـ - ۳۵۶ هـ - ۳۵۵ هـ - ۳۵۴ هـ - ۳۵۳ هـ - ۳۵۲ هـ - ۳۵۱ هـ - ۳۵۰ هـ - ۳۴۹ هـ - ۳۴۸ هـ - ۳۴۷ هـ - ۳۴۶ هـ - ۳۴۵ هـ - ۳۴۴ هـ - ۳۴۳ هـ - ۳۴۲ هـ - ۳۴۱ هـ - ۳۴۰ هـ - ۳۳۹ هـ - ۳۳۸ هـ - ۳۳۷ هـ - ۳۳۶ هـ - ۳۳۵ هـ - ۳۳۴ هـ - ۳۳۳ هـ - ۳۳۲ هـ - ۳۳۱ هـ - ۳۳۰ هـ - ۳۲۹ هـ - ۳۲۸ هـ - ۳۲۷ هـ - ۳۲۶ هـ - ۳۲۵ هـ - ۳۲۴ هـ - ۳۲۳ هـ - ۳۲۲ هـ - ۳۲۱ هـ - ۳۲۰ هـ - ۳۱۹ هـ - ۳۱۸ هـ - ۳۱۷ هـ - ۳۱۶ هـ - ۳۱۵ هـ - ۳۱۴ هـ - ۳۱۳ هـ - ۳۱۲ هـ - ۳۱۱ هـ - ۳۱۰ هـ - ۳۰۹ هـ - ۳۰۸ هـ - ۳۰۷ هـ - ۳۰۶ هـ - ۳۰۵ هـ - ۳۰۴ هـ - ۳۰۳ هـ - ۳۰۲ هـ - ۳۰۱ هـ - ۳۰۰ هـ - ۲۹۹ هـ - ۲۹۸ هـ - ۲۹۷ هـ - ۲۹۶ هـ - ۲۹۵ هـ - ۲۹۴ هـ - ۲۹۳ هـ - ۲۹۲ هـ - ۲۹۱ هـ - ۲۹۰ هـ - ۲۸۹ هـ - ۲۸۸ هـ - ۲۸۷ هـ - ۲۸۶ هـ - ۲۸۵ هـ - ۲۸۴ هـ - ۲۸۳ هـ - ۲۸۲ هـ - ۲۸۱ هـ - ۲۸۰ هـ - ۲۷۹ هـ - ۲۷۸ هـ - ۲۷۷ هـ - ۲۷۶ هـ - ۲۷۵ هـ - ۲۷۴ هـ - ۲۷۳ هـ - ۲۷۲ هـ - ۲۷۱ هـ - ۲۷۰ هـ - ۲۶۹ هـ - ۲۶۸ هـ - ۲۶۷ هـ - ۲۶۶ هـ - ۲۶۵ هـ - ۲۶۴ هـ - ۲۶۳ هـ - ۲۶۲ هـ - ۲۶۱ هـ - ۲۶۰ هـ - ۲۵۹ هـ - ۲۵۸ هـ - ۲۵۷ هـ - ۲۵۶ هـ - ۲۵۵ هـ - ۲۵۴ هـ - ۲۵۳ هـ - ۲۵۲ هـ - ۲۵۱ هـ - ۲۵۰ هـ - ۲۴۹ هـ - ۲۴۸ هـ - ۲۴۷ هـ - ۲۴۶ هـ - ۲۴۵ هـ - ۲۴۴ هـ - ۲۴۳ هـ - ۲۴۲ هـ - ۲۴۱ هـ - ۲۴۰ هـ - ۲۳۹ هـ - ۲۳۸ هـ - ۲۳۷ هـ - ۲۳۶ هـ - ۲۳۵ هـ - ۲۳۴ هـ - ۲۳۳ هـ - ۲۳۲ هـ - ۲۳۱ هـ - ۲۳۰ هـ - ۲۲۹ هـ - ۲۲۸ هـ - ۲۲۷ هـ - ۲۲۶ هـ - ۲۲۵ هـ - ۲۲۴ هـ - ۲۲۳ هـ - ۲۲۲ هـ - ۲۲۱ هـ - ۲۲۰ هـ - ۲۱۹ هـ -

در اینجا توجه به این نکته لازم است: با اینکه روی سخن به مؤمنان است؛ زیرا پیرامون غنائیم جهاد اسلامی بحث می‌کند و معلوم است مجاهد اسلامی مؤمن است، ولی با این حال می‌گوید: «اگر به خدا و پیامبر ایمان آورده‌اید؛» اشاره به اینکه نه تنها ادعای ایمان نشانه ایمان نیست، بلکه شرکت در میدان جهاد نیز ممکن است نشانه ایمان کامل نباشد و این عمل با اهداف دیگری انجام گیرد. مؤمن کامل کسی است که در برابر همه دستورهای به خصوص دستورهای مالی تسلیم باشد و در میان برنامه‌های الهی تبعیضی قائل نگردد.

نکته‌ها

۱. منظور از ذی‌القربی چیست؟

منظور از ذی‌القربی در این آیه نه همه خویشاوندان و نه همه خویشاوندان پیامبر ﷺ بلکه امامان اهل بیت است؛ چنانکه در روایات متواتر از اهل بیت پیامبر ﷺ بر این موضوع تصریح شده و در کتب اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد.

بنابراین آنها که یک سهم از خمس را متعلق به همه خویشاوندان پیامبر می‌دانند، در برابر این پرسش قرار می‌گیرند که این چه امتیازی است که اسلام برای اقوام و بستگان پیامبر ﷺ قائل شده، درحالی‌که می‌دانیم اسلام فراتر از نژاد و قوم و قبیله است؟

ولی اگر آن را مخصوص امامان اهل بیت ﷺ بدانیم با توجه به اینکه آنها جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند، علت دادن یک سهم از خمس به آنها روشن می‌گردد. به تعبیر دیگر، سهم «خدا، پیامبر و ذی‌القربی» هر سه متعلق به «رهبر حکومت اسلامی» است. او زندگی ساده خود را از آن اداره می‌کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است، در نیازهای جامعه و مردم مصرف خواهد نمود.

۲. منظور از یتیمان، مسکینان و واماندگان چیست؟

منظور از یتیمان، مسکینان و واماندگان در راه، تنها ایتام، مساکین و ابناء سبیل بنی‌هاشم و سادات است، اگرچه ظاهر آیه مطلق است و قیدی در آن دیده نمی‌شود. دلیل ما بر این تفسیر روایات بسیاری است که در تفسیر آیه وارد شده است. چنانکه می‌دانیم، بسیاری از احکام در متن قرآن به‌طور مطلق آمده، ولی «شرایط و قیود» آن به‌وسیله «سنت» بیان شده است.

به علاوه از آنجا که زکات بر نیازمندان بنی‌هاشم قطعاً حرام است، باید احتیاجات آنها از طریق

دیگری تأمین گردد و این خود قرینه‌ای است بر اینکه منظور از آیه فوق نیازمندان بنی‌هاشم است. از این رو امام صادق (ع) می‌فرماید:

خداوند هنگامی که زکات را بر ما حرام کرده، خمس را برای ما قرار داد. بنابراین زکات بر ما حرام است و خمس حلال.^۱

۳. آیا غنائیم منحصر به غنائیم جنگی است؟

موضوع مهم دیگری که در این آیه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد، لفظ «غنیمت» است که آیا تنها شامل غنائیم جنگی می‌شود، یا هرگونه درآمدی را در بر می‌گیرد؟

در صورت اول، آیه تنها خمس غنائیم جنگی را بیان می‌کند و برای خمس در سایر موضوعات باید از سنت و اخبار و روایات صحیح و معتبر استفاده کرد و هیچ مانعی ندارد که قرآن به قسمتی از حکم خمس و به تناسب مسائل جهاد اشاره کند و قسمت‌های دیگر در سنت بیان شود. مثلاً در قرآن مجید نمازهای پنج‌گانه روزانه به‌صراحت آمده، و همچنین به نماز طواف که از نمازهای واجب است، اشاره شده، اما از نماز آیات که مورد اتفاق تمام مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - است، ذکری به میان نیامده، و هیچ‌کس را نمی‌یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده و تنها در سنت پیامبر آمده، نباید به آن عمل کرد.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کند و بقیه را به سنت واگذارد. نظیر این مسئله در فقه اسلامی بسیار است.

اما با این همه باید دانست «غنیمت» در لغت و در نظر عرف به چه معناست؟ آیا منحصر به غنائیم جنگی است و یا هرگونه درآمدی را شامل می‌شود؟

براساس کتب لغت، در ریشه معنای لغوی این کلمه عنوان جنگ و آنچه از دشمن به دست می‌آید، نیامده، بلکه هر درآمدی را شامل می‌شود؛ چنانکه ابن‌منظور می‌نویسد: «غنم»، یعنی دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت، و «غُنْم، غَنِيمَت و مَغْنَم» به‌معنای فیه است. فیه را نیز در لغت به‌معنای چیزهایی که بدون زحمت به انسان می‌رسد ذکر کرده‌اند.^۲

بسیاری از مفسران به‌صراحت گفته‌اند غنیمت در اصل معنای وسیعی دارد و شامل غنائیم

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۷۰.

۲. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

جنگی و غیر آن و به طور کلی هر چیزی را که انسان بدون مشقت فراوانی به آن دست یابد، می شود.

۴. آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست؟

برخی می پندارند این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال را شامل می شود و نیمی از آن به سادات و فرزندان پیامبر ﷺ اختصاص دارد، نوعی امتیاز نژادی است و ملاحظات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می خورد و این با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی و همگانی بودن آن سازگار نیست.

در واقع اینان شرایط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملاً بررسی نکرده اند؛ زیرا پاسخ این اشکال کاملاً در این شرایط نهفته شده است. توضیح اینکه اولاً نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی هاشم است، تنها باید به نیازمندان آنان داده شود، آن هم به اندازه احتیاجات یک سال و نه بیشتر. بنابراین تنها از کار افتاده گان، بیماران، کودکان یتیم و یا کسانی می توانند از آن استفاده کنند که به عللی از نظر هزینه زندگی در بن بست قرار دارند و بالفعل یا بالقوه نمی توانند کار کنند و درآمد زندگی خویش را تأمین نمایند.

دوم اینکه مستمندان و نیازمندان سادات و بنی هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند و به جای آن می توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند.^۱

سوم اینکه اگر سهم سادات که نیمی از خمس است، از نیازمندی سادات موجود بیشتر باشد، باید آن را به بیت المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف نمود، همان گونه که اگر سهم سادات آنها را کفایت نکند، باید از بیت المال و یا سهم زکات به آنها داد.

با توجه به این جهات سه گانه روشن می شود که درحقیقت از نظر مادی میان سادات و غیر سادات هیچ گونه تفاوتی گذارده نشده است.

نیازمندان غیر سادات می توانند مخارج سال خود را از محل زکات بگیرند، ولی از خمس محروم اند و نیازمندان سادات نیز تنها می توانند از محل خمس استفاده کنند، اما حق استفاده از

۱. محروم بودن بنی هاشم از زکات امری مسلم است که در بسیاری از کتب حدیث و کتب فقهی آمده است. آیا می توان باور کرد که اسلام برای از کار افتاده ها و یتام و محرومان غیر بنی هاشم فکری کرده باشد اما نیازمندان بنی هاشم را بدون هیچ گونه تأمین رها ساخته باشد؟

زکات را ندارند. درحقیقت دو صندوق در اینجا وجود دارد، صندوق خمس و صندوق زکات و هر کدام از این دو دسته تنها حق دارند از یکی از این دو صندوق استفاده کنند آن هم به اندازه مساوی، یعنی به اندازه نیازمندی یک سال. ولی کسانی که در این شرایط و خصوصیات دقت نکرده اند، چنین می پندارند که برای سادات سهم بیشتری از بیت المال قرار داده شده و یا از امتیاز ویژه ای برخوردارند.

حال سؤال این است که اگر هیچ گونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این دو نیست، این برنامه چه ثمره ای دارد؟ در پاسخ باید گفت میان خمس و زکات تفاوت مهمی وجود دارد و آن اینکه زکات از مالیات هایی است که درحقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می شود، از این رو مصارف آن عموماً در همین قسمت است، ولی خمس از مالیات هایی می باشد که مربوط به حکومت اسلامی است؛ یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان آن از این طریق تأمین می شود.

بنابراین محروم بودن سادات از دستیابی به اموال عمومی (زکات) درحقیقت برای دور نگاه داشتن خویشاوندان پیامبر ﷺ از این قسمت است تا بهانه ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط ساخته است.

اما از سوی دیگر نیازمندان سادات نیز باید از طریقی تأمین شوند. این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش بینی شده که آنها از بودجه حکومت اسلامی بهره مند گردند، نه از بودجه عمومی درحقیقت خمس نه تنها امتیازی برای سادات نیست، بلکه نوعی کنار زدن آنهاست، به خاطر مصلحت عموم و به خاطر اینکه هیچ گونه سوءظنی ایجاد نشود.

به این موضوع در احادیث شیعه و سنی اشاره شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: جمعی از بنی هاشم به خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و تقاضا کردند که آنها را مأمور جمع آوری زکات چهارپایان کنند. آنان گفتند این سهمی که خداوند برای جمع آوری کنندگان زکات تعیین کرده است، ما به آن سزاوارتریم. پیامبر ﷺ فرمود: ای بنی عبدالمطلب، زکات نه برای من حلال است و نه برای شما، ولی من به جای این محرومیت به شما وعده شفاعت می دهم ... شما به آنچه خداوند و پیامبر برایتان تعیین کرده، راضی باشید (و به امر زکات کاری نداشته باشید). آنها گفتند: راضی شدیم.^۱

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۸۶.

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که بنی هاشم این موضوع را نوعی محرومیت برای خود می دانستند.

۵. منظور از سهم خدا چیست؟

ذکر سهمی برای خدا به عنوان «لله» به دلیل اهمیت مسئله خمس و تأکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است؛ یعنی همان گونه که خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته، پیامبر و امام را نیز به همان سان حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده و گرنه سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح می داند، صرف می گردد و خداوند نیاز به سهمی ندارد.^۱

اعتدال و میانه روی

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا * وَ إِنَّمَا تُغَرِّضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا * وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا * إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا.^۲

در این آیات فصل دیگری از سلسله احکام اصولی اسلام در خصوص ادای حق خویشاوندان، مستمندان و در راه ماندگان و همچنین انفاق به دور از هرگونه اسراف و تبذیر بیان شده است. نخست می گوید: «حق ذی القربى و نزدیکان را به آنها بده: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ».

و همچنین «مستمندان و در راه ماندگان را: وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ» و در عین حال «هرگز دست به تبذیر نیالای: وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا».

«تبذیر» در اصل از ماده «بذر» به معنای پاشیدن دانه است، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیر منطقی مصرف می کند که معادل آن در فارسی امروز «ریخت و پاش» است. به تعبیر دیگر، تبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود، هر چند کم باشد. بنابراین اگر در موردش صرف شود، تبذیر نیست، هر چند زیاد باشد؛ چنانکه امام صادق (ع) می فرماید:

مَنْ أَنْفَقَ شَيْئًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَهُوَ مُبَذِّرٌ وَ مَنْ أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ.

کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند، میانه روست.^۱

دقت در مسئله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می خوانیم: پیامبر (ص) از راهی عبور می کرد. یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیاد می ریخت. حضرت فرمود: چرا اسراف می کنی ای سعد، عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟ فرمود: آری، هر چند در کنار نهر جاری باشی.^۲

خطاب به پیامبر (ص) در جمله «و آت» دلیل بر اختصاص این حکم به او نیست؛ زیرا سایر احکامی که در این سلسله آیات وارد شده - مانند نهی از تبذیر و یا مدارای با سائل و مستمندان و یا نهی از بخل و اسراف - همه به صورت خطاب به پیامبر (ص) ذکر شده؛ درحالی که می دانیم این احکام جنبه اختصاصی ندارد و مفهوم آن کاملاً عام است.

توجه به این نکته نیز لازم است که نهی از تبذیر بعد از دستور به ادای حق خویشاوندان و مستمند و ابن سبیل، اشاره به این است که مبدا در مقابل مسکین و ابن سبیل تحت تأثیر عواطف خویشاوندی و یا عاطفه نوع دوستی قرار بگیرد و بیش از حد استحقاقشان به آنها انفاق کنید و راه اسراف را ببویید که اسراف و تبذیر در همه جا نکوهیده است.

آیه بعد به منزله استدلال و تأکیدی بر نهی از تبذیر است، می فرماید: «تبذیر کنندگان برادران شیاطین اند: إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ».

«و شیطان، کفران نعمت های پروردگار کرد: وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا».

اما اینکه شیطان، کفران نعمت های پروردگار را کرد روشن است؛ زیرا خداوند نیرو و توان و هوش و استعداد فوق العاده ای به او داده بود، و او این همه نیروها را در غیر موردش، یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم به کار برده است.

اما اینکه تبذیر کنندگان برادران شیاطین اند، به دلیل آن است که آنها نیز نعمت های خداداد را کفران می کنند و در غیر مورد قابل استفاده صرف می نمایند.

تعبیر به «اخوان» (برادران) یا به خاطر این است که اعمالشان هم ردیف و هماهنگ اعمال

۱. ملا محسن فیض کاشانی، الصافی فی تفسیر القرآن، ذیل آیه مورد بحث.

۲. همان.

شیاطین است، همچون برادرانی که یکسان عمل می‌کنند، و یا از این‌روست که قرین و همنشین شیطان در دوزخ‌اند؛ چنانکه در سوره زخرف پس از آنکه قرین بودن شیطان را با انسان‌های آلوده بیان می‌کند، می‌فرماید:

وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ.^۱

امروز اظهار برائت و تقاضای جدایی از شیطان سودمند به حال شما نیست؛ چرا که همگی در عذاب مشترک‌اید.

اما اینکه «شیاطین» در اینجا به صورت جمع ذکر شده، شاید اشاره به مطلبی باشد که از آیات سوره «زخرف» استفاده می‌شود که هر انسانی از یاد خدا روی برتابد، شیطانی برانگیخته می‌شود که قرین و همنشین او خواهد بود، نه تنها در این جهان که در آن جهان نیز همراه اوست: وَمَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.^۲

از آنجا که گاه مسکینی به انسان رو می‌آورد و نمی‌تواند نیازش را برآورد، آیه بعد طرز برخورد صریح با نیازمندان را در چنین شرایطی بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر از این نیازمندان به‌خاطر (نداشتن امکانات و) انتظار رحمت خدا - که به امید آن هستی - روی برگردانی، نباید این روی‌گرداندن توأم با تحقیر و خشونت و بی‌احترامی باشد، بلکه باید با گفتاری نرم و سنجیده و همراه با محبت با آنها برخورد کنی (حتی اگر می‌توانی وعده آینده را به آنها بدهی و مایوسشان نسازی): وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا.»

«میسور» از ماده «یسر» به معنای راحت و آسان است و در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هرگونه سخن نیک و برخورد توأم با احترام و محبت را شامل می‌شود. بنابراین اگر برخی آن را به عبارت خاصی تفسیر کرده، و یا به معنای وعده دادن برای آینده، همه از قبیل ذکر مصداق است. در روایات می‌خوانیم پس از نزول این آیه هنگامی که کسی چیزی از پیامبر ﷺ می‌خواست و حضرت چیزی نداشت که به او بدهد، می‌فرمود:

يَرْزُقْنَا اللَّهُ وَإِنَّا كُمْ مِنْ فَضْلِهِ: امیدوارم خدا ما و تو را از فضلش روزی دهد.^۳

۱. زخرف (۴۳): ۳۹.

۲. زخرف (۴۳): ۳۶.

۳. امین‌الاسلام طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۲۴۴.

از آنجا که رعایت اعتدال در همه چیز حتی در انفاق و کمک به دیگران، شرط است در آیه بعد بر این مسئله تأکید کرده و می‌گوید: «دست خود را بر گردن خویش بسته قرار مده: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ.»

این تعبیر لطیف کنایه از این است که دست دهنده داشته باش و همچون بخیلانی نباش که گویی دست‌هایشان به گردنشان با غل و زنجیر بسته شده و قادر به کمک و انفاق نیستند. از سوی دیگر، «دست خود را بسیار گشاده مدار و بذل و بخشش بی‌حساب مکن که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت این و آن قرار گیری و از مردم جدا شوی: وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا.»

همان‌گونه که «بسته بودن دست به گردن» کنایه از بخل است، «گشودن دست‌ها به‌طور کامل» نیز کنایه از بذل و بخشش بی‌حساب است.

«تقعد» که از ماده «قعود» به معنای نشستن است، کنایه از توقف و از کار افتادن می‌باشد. تعبیر به «ملوم» نیز اشاره به این است که گاه بذل و بخشش زیاد نه تنها انسان را از فعالیت و ضروریات زندگی بازمی‌دارد، بلکه زبان ملامت مردم را بر او می‌گشاید.

«محسور» از ماده «حسر» (بر وزن قصر) در اصل به معنای کنار زدن لباس و برهنه ساختن قسمت زیر آن است. به همین جهت «حاسر» به جنگجویی می‌گویند که زره در تن و کلاه‌خود بر سر نداشته باشد. به حیواناتی که بر اثر کثرت راه رفتن خسته و وامانده می‌شوند نیز «حسیر» و «حاسر» اطلاق شده است، گویی تمام گوشت تن آنها یا قدرت و نیرویشان کنار می‌رود و برهنه می‌شوند. بعدها این مفهوم توسعه یافته و به هر شخص خسته و وامانده که از رسیدن به مقصد عاجز است «محسور» یا «حسیر» و «حاسر» گفته می‌شود. «حسرت» به معنای غم و اندوه نیز از همین ماده گرفته شده؛ چرا که این حالت معمولاً هنگامی به آدمی دست می‌دهد که نیروی جبران مشکلات و شکست‌ها را از دست داده و گویی از توانایی و قدرت برهنه شده است.

در مورد مسئله انفاق و بخشش نیز اگر از حد بگذرد و تمام توان و نیروی انسان صرف آن گردد، طبیعی است که انسان از ادامه کار و فعالیت و سامان دادن به زندگی خود وامی‌ماند، از نیروها برهنه و سرشار از غم می‌گردد و طبعاً از ارتباط و پیوند با مردم نیز قطع خواهد شد.

در شأن نزول این آیه آمده است: پیامبر ﷺ در خانه بود و سؤال کننده‌ای بر در خانه آمد، اما چون چیزی برای بخشش آماده نبود، او تقاضای پیراهن کرد. پیامبر ﷺ پیراهن خود را به او داد و همین امر سبب شد که نتواند آن روز برای نماز به مسجد برود. این پیشامد بهانه‌ای به دست کفار

اد و گفتند: محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی است و نمازش را فراموش کرده است. به این ترتیب این کار، هم ملامت و شماتت دشمن و هم انقطاع از دوست را در پی داشت و مصداق «ملوم محسور» شد. آیه فوق نازل گردید و به پیامبر ﷺ هشدار داد که این کار تکرار نشود.

برخی نیز نقل کرده‌اند که گاه پیامبر ﷺ آنچه در بیت المال داشت، به نیازمند می‌داد؛ به گونه‌ای که اگر بعدها نیازمندی به سراغ او می‌آمد، چیزی در بساط نداشت و شرمند می‌شد و چه بسا شخص نیازمند، زبان به ملامت می‌گشود و خاطر پیامبر ﷺ را آزرده می‌ساخت. از این رو دستور داده شد که نه همه آنچه را در بیت‌المال دارد، انفاق کند و نه همه را نگاه دارد تا این‌گونه مشکلات پیش نیاید.

نکته‌ها

۱. بلای اسراف و تبذیر

بی‌شک نعمت‌ها و مواهب موجود در کره زمین برای ساکنانش کافی است، اما بدین شرط که بیهوده به هدر نرود، بلکه به‌صورت صحیح و معقول و دور از هرگونه افراط و تفریط مورد بهره‌برداری قرار گیرد، وگرنه این مواهب آن قدر زیاد و نامحدود نیست که با بهره‌گیری نادرست آسیب نپذیرد.

چه بسا اسراف و تبذیر در منطقه‌ای از زمین باعث محرومیت منطقه دیگر شود و یا اسراف و تبذیر انسان‌های امروز باعث محرومیت نسل‌های آینده گردد. آن روز که ارقام و آمار همچون امروز دست انسان‌ها نبوده، اسلام هشدار داد که در بهره‌گیری از مواهب خدا در زمین، اسراف و تبذیر روا مدارید. قرآن در آیات فراوانی به شدت مسرفان را محکوم کرده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

- خداوند اسراف‌کاران را دوست ندارد: وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.^۱

- مسرفان را از جمله اصحاب دوزخ برمی‌شمرد: وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ.^۲

- از اطاعت فرمان مسرفان، نهی می‌کند: وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ.^۳

۱. انعام (۶): ۱۴۱؛ اعراف (۷): ۳۱.

۲. مؤمن (۴۰): ۴۳.

۳. شعراء (۲۶): ۱۵۱.

- مجازات الهی را در انتظار مسرفان می‌داند: مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ.^۱

- اسراف‌کاری را برنامه‌ای فرعون‌ی قلمداد می‌کند: وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ.^۲

- مسرفان دروغگو را از هدایت الهی محروم می‌شمرد: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ.^۳

- سرانجام سرنوشت آنها را هلاکت و نابودی معرفی می‌کند: وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ.^۴

چنانکه دیدیم، آیات مورد بحث نیز تبذیر کنندگان را برادران شیطان و قرین و همنشین آنها می‌شمرد.

«اسراف» به معنای وسیع کلمه آن است که انسان در هر کاری از حد تجاوز کند، اما غالباً این کلمه در مورد هزینه‌ها و خرج‌ها گفته می‌شود. از آیات قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود، اسراف نقطه مقابل تنگ گرفتن و سخت‌گیری است؛ آنجا که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا.^۵

کسانی که به‌هنگام انفاق، نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری و بخل می‌ورزند بلکه در میان این دو حد اعتدال و میانه را می‌گیرند.

۲. تفاوت اسراف و تبذیر

در اینکه میان اسراف و تبذیر چه تفاوتی است، بحث روشنی در این زمینه از مفسران ندیده‌ایم، ولی با در نظر گرفتن ریشه این دو لغت چنین به نظر می‌رسد که وقتی این دو در مقابل هم قرار گیرند، «اسراف» به معنای خارج شدن از حد اعتدال است، بی‌آنکه چیزی در ظاهر ضایع شده باشد؛ مانند آنکه غذای خود را آن‌چنان گران‌قیمت تهیه کنیم که با قیمت آن بتوان عده زیادی را آبرومندانه تغذیه کرد. اما «تبذیر» و ریخت‌وپاش آن است که آن‌چنان مصرف کنیم که به اتلاف و تضییع بینجامد مثلاً برای دو نفر میهمان غذای ده نفر را تدارک ببینیم و باقیمانده را در زباله‌دان بریزیم و اتلاف کنیم.

ناگفته نماند بسیار می‌شود که این دو کلمه در یک معنا به کار می‌رود و حتی به‌عنوان تأکید

۱. ذاریات (۵۱): ۳۴.

۲. یونس (۱۰): ۸۳.

۳. مؤمن (۴۰): ۲۸.

۴. انبیاء (۲۱): ۹.

۵. فرقان (۲۵): ۶۷.

پشت سر هم می آیند. امام علی علیه السلام می فرماید:

أَلَا إِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ.^۱

آگاه باشید! مال را در غیر مورد استحقاق صرف کردن، تبذیر و اسراف است. ممکن است این عمل انسان را در دنیا بلندمرتبه کند، اما مسلماً در آخرت پست و حقیر خواهد کرد. در نظر توده مردم ممکن است سبب اکرام گردد، اما در پیشگاه خدا موجب سقوط مقام انسان خواهد شد.

دنیای امروز که در پاره‌ای از مواد احساس مضیق می‌کند، سخت به این موضوع توجه کرده؛ تا آنجا که از همه چیز استفاده می‌کند: از زباله بهترین کود را می‌سازد و از تفاله‌ها وسائل موید نیاز، و حتی از فاضلاب‌ها پس از تصفیه کردن، آب قابل استفاده برای زراعت درست می‌کند.

۳. آیا میانه‌روی در انفاق، با ایثار تضاد دارد؟

با در نظر گرفتن این آیات که دستور به «رعایت اعتدال در انفاق» می‌دهد این سؤال پیش می‌آید که در سوره دهر و آیات دیگر قرآن و همچنین روایات، ستایش و مدح ایثارگران را می‌خوانیم که حتی در نهایت سختی، از خود می‌گیرند و به دیگران می‌دهند. این دو چگونه با هم سازگار است؟ دقت در شأن نزول این آیات، و همچنین قراین دیگر، پاسخ به این سؤال را روشن می‌سازد: دستور به رعایت اعتدال در جایی است که بخشش فراوان سبب نابسامانی‌هایی در زندگی انسان گردد و به اصطلاح «ملوم و محسور» شود و یا ایثار سبب ناراحتی و فشار بر فرزندان او گردد و نظام خانوادگی‌اش را به خطر افکند اما در صورتی که هیچ یک از اینها تحقق نیابد، مسلماً ایثار بهترین راه است. از این گذشته، رعایت اعتدال حکمی عام است و ایثار حکمی خاص که مربوط به موارد معینی است و این دو حکم با هم تضادی ندارند.

رباخواری، نقطه مقابل انفاق

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقْوَمُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ *

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.^۱

به دنبال بحث درباره انفاق در راه خدا و بذل مال برای حمایت از نیازمندان، در این آیات از مسئله رباخواری که ضد انفاق است، سخن می‌گوید و درحقیقت هدف آیات گذشته را تکمیل می‌کند؛ زیرا انفاق سبب پاکی دل و طهارت نفوس و آرامش جامعه می‌شود و رباخواری موجب افزایش فقر در جامعه و تراکم ثروت در دست عده‌ای محدود و محرومیت بیشتر افراد اجتماع می‌گردد، از این رو باعث پیدایش بخل، کینه، نفرت و ناپاکی است.

این آیات با شدت تمام، ممنوعیت حکم ربا را شرح می‌دهد، اما از لحن آن پیداست که پیش از آن درباره ربا گفتگوهای شده که با توجه به تاریخ نزول سوره‌های قرآن، این مطلب تأیید می‌شود؛ زیرا در سوره روم که طبق ترتیب نزول قرآن سی‌امین سوره‌ای است که در مکه نازل شده، از ربا سخن به میان آمده؛ حال آنکه در هیچ یک از سوره‌های «مکی» - غیر از آن - به مطلبی درباره ربا بر نمی‌خوریم. در آن سوره بحث درباره ربا تنها به صورت اندرز اخلاقی آمده و می‌فرماید: رباخواری در پیشگاه پروردگار کار پسندیده‌ای نیست:

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَا لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ.^۲

و آنچه به عنوان ربا می‌پردازید تا اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت.

از نظر افراد کوتاه بین ممکن است ثروت به وسیله رباخواری زیاد گردد اما در پیشگاه خداوند چیزی بر آن افزوده نخواهد شد.

سپس بعد از هجرت در سه سوره دیگر از سوره‌هایی که در مدینه نازل شده، بحث از ربا به میان آمده است که به ترتیب عبارتند از سوره‌های: بقره، آل عمران و نساء، گرچه سوره بقره قبل از آل عمران نازل شده، بعید نیست که آیه ۱۳۰ سوره آل عمران که حکم صریح تحریم ربا را بیان می‌کند، قبل از سوره بقره و آیات فوق نازل شده باشد.

این آیه و سایر آیات مربوط به ربا هنگامی نازل شد که رباخواری به شدت در مکه، مدینه و جزیره عربستان رواج داشت و یکی از عوامل مهم زندگی طبقاتی، ناتوانی شدید طبقه زحمتکش

۱. بقره (۲): ۲۷۷-۲۷۵.

۲. روم (۳۰): ۳۹.

و طغیان اشراف بود. از این رو مبارزه قرآن با ربا بخش مهمی از مبارزات اجتماعی اسلام را تشکیل می‌دهد. با توجه به این نکته به تفسیر آیه بازمی‌گردیم:

نخست در یک تشبیه گویا و رسا، حال رباخواران را مجسم می‌سازد، می‌فرماید: «کسانی که ربا می‌خورند بر نمی‌خیزند، مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان با او دیوانه شده» و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند، از این رو گاه به زمین می‌خورد و گاه برمی‌خیزد: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ.»

در این جمله شخص رباخوار، به آدم مصروع یا دیوانه بیمارگونه‌ای تشبیه شده که به‌هنگام راه رفتن قادر نیست تعادل خود را حفظ کند و به‌درستی گام بردارد. آیا منظور ترسیم حال آنان در قیامت و به‌هنگام ورود در صحنه رستاخیز است که به شکل دیوانگان و مصروعان محشور می‌شوند؟

بیشتر مفسران این احتمال را پذیرفته‌اند. اما برخی نیز می‌گویند منظور تجسم حال آنها در زندگی این دنیاست؛ زیرا عمل آنها همچون دیوانگان است. آنها تفکر صحیح اجتماعی ندارند و حتی نمی‌توانند منافع خود را در نظر بگیرند و مسائلی مانند تعاون، همدردی، عواطف انسانی و نوع‌دوستی برای آنها مفهومی ندارد و پرستش ثروت آن‌چنان چشم عقل آنها را کور کرده که نمی‌فهمند استثمار طبقات زیردست و غارت دسترنج آنان بذر دشمنی را در دل‌های آنان می‌پاشد و به انقلاب‌ها و انفجارهای اجتماعی - که اساس مالکیت را به خطر می‌افکند - منتهی می‌شود. در این صورت، چنین اجتماعی امنیت و آرامش نخواهد داشت و او نیز نمی‌تواند به‌راحتی زندگی کند. بنابراین مشی او مشی دیوانگان است.

اما از آنجا که وضع انسان در جهان دیگر تجسمی از اعمال او در این جهان است ممکن است آیه اشاره به هر دو معنا باشد. آری، رباخواران که قیامشان در دنیا غیرعاقلانه و آمیخته با «ثروت‌اندوزی جنون‌آمیز» است، در جهان دیگر نیز بسان دیوانگان محشور می‌شوند. در روایات معصومین (ع) به هر دو قسمت اشاره شده است. مثلاً امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود:

أَكِلُ الرِّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْبِطَهُ الشَّيْطَانُ.

رباخوار از دنیا بیرون نمی‌رود، مگر اینکه به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد.^۲

در روایت دیگری برای مجسم ساختن حال رباخواران شکمبار که تنها به فکر منافع خویش‌اند و ثرویشان و بال آنها خواهد شد، از پیامبر (ص) چنین نقل شده است:

هنگامی که به معراج رفتیم، دسته‌ای را دیدم به حدی شکم آنان بزرگ بود که هرچه جدیت می‌کردند برخیزند و راه روند، برای آنان ممکن نبود و پی‌درپی به زمین می‌خوردند. از جبرئیل سؤال کردم اینها چه افرادی هستند و جرمشان چیست؟ جواب داد: اینها رباخواران‌اند.^۱

حدیث اول حالت آشفتگی انسان را در این جهان، و حدیث دوم حالات رباخواران در صحنه قیامت را بیان می‌کند و هر دو مربوط به یک حقیقت است. همان‌گونه که افراد پرخور، فربهی زنده و بی‌رویه‌ای پیدا می‌کنند، ثروتمندانی که از راه رباخواری فربه می‌شوند نیز زندگی اقتصادی ناسالمی دارند که وبال آنهاست.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه آیا سرچشمه جنون و صرع از شیطان است که در آیه بالا به آن اشاره شده؟ با اینکه می‌دانیم، صرع و جنون از بیماری‌های روانی است و غالباً عوامل شناخته شده‌ای دارند. جمعی معتقدند تعبیر «مَسَّ شَيْطَانٌ» کنایه از بیماری روانی و جنون است و این تعبیر در میان عرب معمول بوده، نه اینکه واقعاً شیطان تأثیری در روح انسان بگذارد. اما هیچ بعید نیست برخی از کارهای شیطانی و اعمال نادرست سبب یک نوع جنون شیطانی گردد؛ یعنی به دنبال آن اعمال، شیطان در شخص اثر بگذارد و تعادل روانی او را بر هم زند. از این گذشته، اعمال شیطانی و نادرست هنگامی که روی هم انباشته گردد، اثر طبیعی آن از دست رفتن حس تشخیص صحیح و قدرت تفکر است.

سپس به گوشه‌ای از منطق رباخواران اشاره کرده، می‌فرماید: «این به‌خاطر آن است که آنها گفتند: بیع هم مانند ریاست و تفاوتی میان این دو نیست: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا.»؛ یعنی هر دو از انواع مبادله است که با رضایت طرفین انجام می‌شود.

اما قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: چگونه این دو ممکن است یکسان باشد و «حال آنکه خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام: وَأَخْلَى اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا.»

مسئلاً این تفاوت، دلیل و فلسفه‌ای داشته که خداوند حکیم، به‌خاطر آن چنین حکمی را صادر کرده است. قرآن در این باره توضیح بیشتری نداده که شاید به دلیل وضوح آن بوده است؛

^۱ «یتخبطه» از ماده «خبط» به معنای حفر تعادل بدن به هنگام راه رفتن یا برخاستن است.

زیرا: اولاً در خرید و فروش معمولی، هر دو طرف به‌طور یکسان در معرض سود و زیان هستند گاه هر دو سود می‌کنند و گاه هر دو زیان، گاهی یکی سود و دیگری زیان می‌کند؛ درحالی‌که در «معاملات ربوی» رباخوار هیچ‌گاه زیان نمی‌بیند و تمام زیان‌های احتمالی بر دوش طرف مقابل سنگینی خواهد کرد و به همین دلیل است که مؤسسات ربوی روزبه‌روز وسیع‌تر و سرمایه‌دارتر می‌شوند و در برابر تحلیل رفتن طبقات ضعیف، بر ثروت آنها دائماً افزوده می‌شود.

دوم اینکه در تجارت و خرید و فروش معمولی، طرفین در مسیر «تولید و مصرف» گام برمی‌دارند، اما رباخوار هیچ عمل مثبتی در این زمینه ندارد.

سوم اینکه با رواج رباخواری سرمایه‌ها در مسیرهای ناسالم می‌افتد و پایه‌های اقتصاد - که اساس اجتماع است - متزلزل می‌گردد؛ درحالی‌که تجارت صحیح موجب گردش سالم ثروت است.

چهارم اینکه رباخواری منشأ دشمنی‌ها و جنگ‌های طبقاتی است، ولی تجارت صحیح چنین نیست و هرگز جامعه را به زندگی طبقاتی و جنگ‌های ناشی از آن سوق نمی‌دهد.

سپس راه را به روی توبه‌کاران باز گشوده، می‌فرماید: «هرکس اندرز الهی به او رسد و از رباخواری خودداری کند، سودهایی که در گذشته (قبل از حکم تحریم ربا) به دست آورده، مال اوست و کار او به خدا واگذار می‌شود (و گذشته او را خدا خواهد بخشید): فَنِّ جَاءَهُ مُوعِظَةً مِّن رَّبِّهِ فَاتَّهَنَّى فَلَمَّا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ».

«اما کسانی که (به خیره‌سری ادامه دهند و) بازگردند (و این گناه را همچنان ادامه دهند)، آنها اهل دوزخ‌اند و جاودانه در آن می‌مانند: وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». در جمله قبل تصریح شده بود که این قانون مانند هر قانون دیگر، گذشته را شامل نمی‌شود؛ زیرا اگر قوانین بخواهد زمان پیش از تشریع خود را شامل شود، مشکلات فراوانی برای مردم به وجود می‌آید. از این‌رو همیشه قوانین از زمانی که رسمیت می‌یابد، اجرا می‌شود.

البته معنای این سخن آن نیست که اگر رباخواران طلب‌هایی از افراد داشتند، می‌توانستند بعد از نزول آیه چیزی بیش از سرمایه خود را از آنها بگیرند، بلکه منظور این است که سودهایی که قبل از نزول آیه گرفته‌اند، بر آنها مباح شده است.

جمله «وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ» ظاهرش این است که آینده این گونه افراد از نظر عفو و مجازات روشن نیست، بلکه بسته به لطف الهی است، ولی با توجه به جمله قبل از آن (فَلَمَّا سَلَفَ) معلوم می‌شود که منظور همان عفو است. گویا اهمیت گناه ربا سبب شده است که حتی حکم عفو درباره

کسانی که قبل از نزول آیه به این کار دست زده‌اند، به‌صراحت گفته نشود.

در پایان این آیه به عذاب جاویدان اشاره شده است، با اینکه می‌دانیم چنین عذابی مخصوص کفار است، نه افراد باایمان گنهکار. گویا این تعبیر می‌خواهد بگوید رباخواران که اصرار بر ربا دارند ایمان درستی ندارند؛ چرا که با این قانون مسلم الهی - که مخالفت با آن همچون جنگ با خداوند است - به مخالفت برخاستند و یا اینکه رباخواری مستمر و دائم سبب می‌شود آنها بدون ایمان از دنیا بروند و عاقبتشان تیره و تار گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که خلود در اینجا به‌معنای مجازات طولانی باشد، نه ابدی و جاویدان.

در آیه بعد بین ربا و انفاق در راه خدا مقایسه‌ای می‌کند و می‌فرماید: «خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ».

«محق» به‌معنای نقصان و نابودی تدریجی، و «ربا» نیز نمو و رشد تدریجی است. رباخوار به‌وسیله ثروتی که در دست دارد، حاصل دسترنج طبقه زحمتکش را جمع می‌کند و گاه با این وسیله به هستی و زندگی آنان خاتمه می‌دهد و یا دست‌کم بذر دشمنی و کینه در دل آنان می‌پاشد؛ به‌گونه‌ای که به‌تدریج تشنه خون رباخوار می‌گردند و جان و مالش را در معرض خطر قرار می‌دهند. قرآن می‌گوید: «خدا سرمایه‌های ربوی را به نابودی سوق می‌دهد.» این نابودی تدریجی افراد رباخوار، برای اجتماع رباخوار نیز هست.

در مقابل، کسانی که با عواطف انسانی و دلسوزی در اجتماع زندگی می‌کنند و با انفاق سرمایه و اموالی که تحت اختیار دارند، در رفع نیازمندی‌های مردم می‌کوشند، با محبت و عواطف عمومی مواجه می‌گردند و سرمایه آنها نه‌تنها در معرض خطر نیست، بلکه با همکاری عمومی، رشد طبیعی خود را نیز می‌کند، از این‌رو قرآن می‌گوید: «و انفاق‌ها را افزایش می‌دهد.»

این حکم برای فرد و اجتماع یکی است. در اجتماعی که به نیازمندی‌های عمومی رسیدگی شود، قدرت فکری و جسمی طبقه زحمتکش و کارگر - که اکثریت اجتماع را تشکیل می‌دهد - به‌کار می‌افتد و به‌دنبال آن یک نظام صحیح اقتصادی که بر پایه همکاری و بهره‌گیری عمومی استوار است به وجود می‌آید.

سپس می‌افزاید: «خداوند هیچ انسان بسیار ناسپاس گنهکار را (که آن همه برکات انفاق را فراموش کرده و به سراغ آتش سوزان رباخواری می‌رود) دوست نمی‌دارد: وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ».

«كَفَّار» از ماده كفور (بر وزن فجور) به کسی می‌گویند که بسیار ناسپاس و کفران‌کننده باشد و «اثیم» کسی است که گناه زیاد مرتکب می‌شود.

جمله فوق می‌گوید: رباخواران نه تنها با ترک انفاق و قرض الحسنه و صرف مال در راه نیازمندی‌های عمومی شکر نعمتی که خداوند به آنها ارزانی داشته، به جا نمی‌آورند، بلکه آن را وسیله هرگونه ظلم و ستم و گناه و فساد قرار می‌دهند و طبیعی است که خدا چنین کسانی را دوست نمی‌دارد.

در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه باایمانی است که درست نقطه مقابل رباخواران‌اند، می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و زکات را پرداختند، اجر و پاداششان نزد خداست؛ نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»^۱

در برابر رباخواران ناسپاس و گنهکار، کسانی که در پرتو ایمان، خودپرستی را ترک گفته و عواطف فطری خود را احیا نموده و علاوه بر ارتباط با پروردگار و برپا داشتن نماز، به کمک و حمایت نیازمندان می‌شتابند و از این راه از تراکم ثروت و به وجود آمدن اختلافات طبقاتی و به دنبال آن هزار گونه جنایت جلوگیری می‌کنند، پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره‌مند می‌شوند.

طبیعی است دیگر عوامل اضطراب و دلهره برای این دسته به وجود نمی‌آید و خطری که در راه سرمایه‌داران مفت‌خوار بود و نفرین‌هایی که به دنبال آن نثار آنها می‌شد، برای این دسته نیست. آنان در نهایت از «آرامش کامل» برخوردار بوده و هیچ‌گونه اضطراب و غمی نخواهند داشت؛ همان‌گونه که در پایان آیه آمده: «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

پرهیز از رشوه‌خواری

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.^۱

آیه مورد بحث به یک اصل کلی و مهم اسلامی اشاره می‌کند که در تمام مسائل اقتصادی حاکم است، و به یک معنا می‌توان تمام ابواب فقه اسلامی را در بخش اقتصاد، زیر پوشش آن

قرار داد. به همین دلیل، فقهای بزرگ ما در بخش‌های زیادی از فقه اسلامی به آن تمسک می‌جویند. این آیه می‌فرماید: «اموال یکدیگر را در میان خود به باطل و ناحق نخورید: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ.»

در اینکه منظور از «باطل» در اینجا چیست، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند: برخی آن را به معنای اموالی دانسته‌اند که از روی غصب و ظلم به دست می‌آید، برخی نیز اشاره به اموالی که از طریق قمار و مانند آن فراهم می‌گردد و پاره‌ای هم آن را اموالی می‌دانند که از طریق سوگند دروغ و انواع پرونده‌سازی‌های دروغین به دست می‌آید.

اما ظاهر این است که مفهوم آیه عمومیت دارد و همه این مسائل و غیر اینها را نیز شامل می‌شود؛ زیرا «باطل» که به معنای زایل و از بین رفته است، همه را در بر می‌گیرد و اگر در برخی روایات از امام باقر^{علیه السلام} تفسیر به «سوگند دروغ» و در روایتی از امام صادق^{علیه السلام} به «قمار» تفسیر شده، در واقع از قبیل بیان مصداق‌های روشن است. بنابراین هرگونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق، مشمول این نهی الهی است. نیز تمام معاملاتی که هدف صحیح و پایه و اساس عقلایی ندارند، مشمول این آیه است. همین معنا در سوره نساء با توضیح بیشتری خطاب به مؤمنان آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ.^۱
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به باطل و از طرق نامشروع نخورید، مگر اینکه تجارتی باشد که با رضایت شما انجام گیرد.

استثنای تجارت توأم با تراضی، در واقع بیان مصداقی روشن از طرق مشروع و حلال است و هبه، میراث، هدیه، وصیت و مانند آن را نفی نمی‌کند؛ زیرا آنها نیز از طرق مشروع عقلایی است. جالب اینکه برخی از مفسران گفته‌اند: قرار گرفتن آیه مورد بحث بعد از آیات روزه،^۲ نشانه نوعی همبستگی در میان این دو است. در آنجا به خاطر انجام یک عبادت الهی از خوردن و آشامیدن نهی می‌کند، اما در اینجا نهی از خوردن اموال مردم به ناحق است که این هم نوع دیگری از روزه و ریاضت نفوس است. در واقع هر دو شاخه‌هایی از تقوا محسوب می‌شود، همان

۱. نساء (۴): ۲۹.

۲. بقره (۲): ۱۸۷-۱۸۳.

قوایی که به عنوان هدف نهایی روزه معرفی شده است.^۱

ذکر این نکته ضروری است که تعبیر «اُکل» (خوردن) معنای گسترده‌ای دارد که هرگونه تصرفی را شامل می‌شود. در واقع این تعبیر کنایه‌ای است از انواع تصرفات که «اُکل» یک مصداق روشن آن است.

سپس در ذیل آیه، به نمونه بارز «اُکل مال به باطل» (خوردن اموال مردم به ناحق) اشاره کرده که بعضی از مردم، آن را حق خود می‌شمردند، به گمان اینکه آن را براساس حکم قاضی، به دست آورده‌اند: «برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه، بخشی از آن را به قضات ندهید درحالی که می‌دانید: وَ تَذَلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۲ «تدلوا» از ماده «ادلأ» در اصل به معنای فرستادن دلو در چاه برای بیرون آوردن آب است و این تعبیر زیبایی است که در مواقعی که انسان تسبیب اسبابی می‌کند تا به منظور خاصی نایل گردد، به کار می‌رود.

در تفسیر این جمله دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه بخشی از مال را به صورت هدیه یا رشوه (هر دو در اینجا یکی است) به قضات دهند تا بقیه را تملک کنند. قرآن می‌گوید: گرچه ظاهراً در اینجا به حکم قاضی مال را به چنگ آورده‌اید، ولی این اُکل مال به باطل است و گناه. دوم اینکه مسائل مالی را برای سوءاستفاده به نزد حکام نبرید، مانند اینکه امانت یا اموال یتیمی بدون شاهد نزد انسان باشد و هنگامی که طرف مطالبه کند، او را به نزد قاضی ببرد، و چون دلیل و شاهی ندارد، اموالش را به حکم قاضی تملک کند، این کار نیز گناه و اُکل مال به باطل است. مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده‌ای داشته باشد که هر دو در جمله «لا تدلوا» جمع باشد، اگرچه هریک از مفسران در اینجا احتمالی را پذیرفته‌اند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

من بشری مثل شما هستم (مأمورم طبق ظاهر میان شما داوری کنم) گاه نزاعی نزد من طرح می‌شود و شاید بعضی در اقامه دلیل از دیگری نیرومندتر باشد و من به مقتضای ظاهر دلیلش به سود او قضاوت می‌کنم، اما بدانید چنانکه من حق کسی را (بر حسب ظاهر) برای دیگری قضاوت کنم (و در واقع مال او نباشد، فکر نکنید چون

۱. برگرفته از: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. جمله «تدلوا» عطف بر «تاکلوا» است، بنابراین مفهوم آن، «لا تدلوا» می‌شود.

پیامبر به نفع او حکومت کرده، برای او حلال است بلکه) آن قطعه‌ای از آتش است. اگر آتش را می‌خواهد، آن را بپذیرد، وگرنه آن را رها سازد.^۱

نکته: رشوه‌خواری بلای بزرگ جامعه‌ها

یکی از بلاهای بزرگی که از دیر زمان دامنگیر بشر شده و امروز با شدت بیشتر ادامه دارد، بلای رشوه‌خواری است که یکی از بزرگ‌ترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و می‌باشد. رشوه‌خواری سبب می‌شود قوانینی که باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد، به سود مظلالم طبقات نیرومند - که باید قانون آنها را محدود کند - به کار افتد؛ زیرا زورمندان، همواره قادرند با نیروی خود از منافع خویش دفاع کنند و این ضعفا هستند که باید منافع و حقوق آنها در پناه قانون حفظ شود. بدیهی است اگر باب رشوه گشوده شود، قوانین نتیجه معکوس خواهد داد؛ زیرا زورمندان قدرت پرداختن رشوه را دارند و در نتیجه قوانین بازپچه‌ای در دست آنها برای ادامه ظلم و تجاوز به حقوق ضعفا خواهد شد.

بر این اساس اگر رشوه در هر اجتماعی راه یابد، شیرازه زندگی مردم از هم می‌پاشد و ظلم و فساد و بی‌عدالتی و تبعیض در همه سازمان‌ها نفوذ می‌کند و از قانون و عدالت جز نامی باقی نخواهد ماند. از این رو در اسلام مسئله رشوه‌خواری به شدت مورد تقبیح قرار گرفته و یکی از گناهان کبیره به شمار آمده است.

نکته قابل توجه اینکه زشتی رشوه سبب می‌شود این هدف شوم در لایه‌لای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه‌خوار و رشوه‌دهنده از نام‌هایی مانند هدیه، تعارف، حق و حساب، حق الزحمه و انعام استفاده کنند، ولی روشن است این تغییر نام‌ها به هیچ‌رو تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد و در هر صورت پولی که از این طریق گرفته می‌شود حرام و نامشروع است. در نهج البلاغه در داستان هدیه آوردن اشعث بن قیس می‌خوانیم که او برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی علیه السلام متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوی لذیذ به در خانه علی علیه السلام آورد و نام آن را هدیه گذاشت. علی علیه السلام برآشفته و فرمود:

سوگواران بر عزایت اشک بریزند! آیا با این عنوان آمده‌ای که مرا فریب دهی و از آیین حق بازداری؟ ... به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان‌های

۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۵۲.

آنهاست، به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به ظلم بگیرم، هرگز نخواهم کرد. دنیای شما از برگ جویده‌ای در دهان ملخ برای من کم‌ارزش‌تر است! علی را با نعمت‌های فانی و لذت‌های زودگذر چه کار؟^۱

از این رو اسلام رشوه را در هر شکلی محکوم کرده است. در تاریخ زندگی پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که به او خبر دادند یکی از فرماندارانش رشوه‌ای در شکل هدیه پذیرفته است. حضرت برآشفته و به او فرمود:

«چرا آنچه حق تو نیست، می‌گیری؟» او در پاسخ با معذرت‌خواهی گفت: آنچه گرفتم، هدیه بود ای پیامبر خدا! پیامبر ﷺ فرمود: «اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید، آیا مردم به شما هدیه‌ای می‌دهند؟» سپس دستور داد هدیه را گرفتند و در بیت‌المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد.^۲

اسلام حتی برای اینکه قاضی گرفتار رشوه‌های مخفی و ناپیدا نشود، دستور می‌دهد قاضی نباید شخصاً به بازار برود، مبدا تخفیف قیمت‌ها به‌طور ناخودآگاه روی قاضی اثر بگذارد و در قضاوت از تخفیف‌دهنده جانبداری کند. مسئله رشوه در اسلام به قدری مهم است که امام صادق علیه السلام درباره آن می‌فرماید:

اما رشوه در قضاوت، کفر به خداوند بزرگ است.^۳

در حدیث معروفی از رسول خدا ﷺ نیز می‌خوانیم:

لعن الله الراشي والمرتشى والمأشى بيتهما.^۴

خداوند گیرنده و دهنده رشوه و آن کس را که واسطه میان آن دو است، از رحمت خود دور گرداند.

بخش هفتم

جهان‌های دیگر

گفتار اول:

● عالم ملکوت

● عالم جن

● عالم فرشتگان

● عالم جنین

● مراحل تکامل جنین

گفتار دوم:

● گرفتن روح به هنگام مرگ و خواب

● عالم مرگ (اقسام اجل)

● مرگ، واقعیتی اجتناب‌ناپذیر

● قبض روح کنندگان

● عالم برزخ

● ارتباط با عالم برزخ

● شاهدانی بر عالم برزخ

گفتار سوم:

● نشانه‌های قیامت

● صحنه هول‌انگیز قیامت

● زمان برپایی قیامت

● قطع پیوندها

● ثبت و ضبط اعمال

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۵.

۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۲۲.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۴.

گفتار اول

عالم ملکوت، جن، فرشتگان و جنین

دانشمندان با نگرش‌های گوناگون، هستی را به جهان‌های مختلفی تقسیم نموده‌اند که در این میان، جهان مادی (طبیعت) یکی از این عوالم است. این جهان با حواس ظاهری قابل درک است، از این‌رو در اصطلاح اسلامی از آن به عالم «شهود» تعبیر می‌شود. اما جهان‌های دیگری نیز هستند که با قوای روحی و عقلاتی انسان و یا گزارش وحی شناخته می‌شود. از آنجا که این بخش هستی در حوزه درک حواس ظاهری و ملموس ما نیست، از آن به جهان «غیب» تعبیر می‌گردد.

این بخش در قالب سه گفتار به تفسیر آیات برگزیده درباره برخی از عوالم غیب می‌پردازد.

عالم ملکوت

أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ^۱

ملکوت در اصل از ریشه «مُلْك» به معنای حکومت و مالکیت است و اضافه «واو» و «ت» بر آن نیز برای تأکید و مبالغه می‌باشد و معمولاً به حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی گفته می‌شود.

قرآن کریم انسان‌ها را به مطالعه عالم هستی (آسمان‌ها و زمین) دعوت نموده، با مخاطب قرار دادن بت‌پرستانی که در برابر دعوت آنان به سوی توحید و یکتاپرستی، تهمت جنون بر پیامبر اکرم ﷺ می‌بستند، ضمن بی‌اساس خواندن گفتار آنان می‌افزاید: «آیا در حکومت آسمان‌ها و زمین و مخلوقاتی که خدا آفریده، از روی دقت و فکر نظر نمی‌کنند؟: أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ

لَسْمُوتٍ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ».

این اندیشه برای آن است که بدانند این عالم وسیع آفرینش با نظامی حیرت‌انگیز، بی‌پایان و هدفی نشده و دعوت پیامبر درحقیقت دنباله همان هدف آفرینش، یعنی تکامل و تربیت انسان است.

نظر افکندن در نظام شگرف این عالم که پهنه ملک و ملکوت خداست، هم نیروی خداپرستی و ایمان به حق را تقویت می‌کند و هم روشنگر وجود هدفی مهم در این عالم بزرگ و منظم است و در هر دو صورت انسان را به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند، می‌فرستد.

عالم جن^۱

«جن» چنانکه از مفهوم لغوی این کلمه به دست می‌آید، موجودی است ناپیدا که برای او مشخصات زیادی در قرآن ذکر شده؛ از جمله:

۱. موجودی است که از شعله آتش خلق شده، بر خلاف انسان که از خاک آفریده شده است: «وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ»^۲
 ۲. دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است (آیات سوره جن).

۳. دارای تکلیف و مسئولیت است (آیات سوره جن و الرحمن).

۴. گروهی از آنها مؤمن صالح و گروهی کافرند: «وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ»^۳

۵. آنها دارای حشر و نشر و معادند: «وَأَمَّا الْقَائِمُونَ فَكَانُوا يُهَيَّئُونَ لَهُمْ حَطْبًا»^۴

۶. آنها قدرت نفوذ در آسمان‌ها و خبرگیری و استراق سمع داشتند، اما بعدها ممنوع شدند: «وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَنَنْسَمِعُ الْآنَ يَجِدُ لَهُ بُهْبَاهًا رَصْدًا»^۵

۷. آنها با برخی انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از

اسرار نهانی داشتند، به اغوای انسان‌ها می‌پرداختند: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»^۱

۸. در میان آنها افرادی یافت می‌شوند که از قدرت زیادی برخوردارند؛ همان‌گونه که در میان انسان‌ها نیز چنین است: «قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ»^۲ یکی از گردنکشان جن به سلیمان گفت من تخت ملکه سبا را پیش از آنکه از جای برخیزی از سرزمین او به اینجا می‌آورم!

۹. آنها می‌توانند برخی کارهای مورد نیاز انسان را انجام دهند: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ... * يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ مَنَائِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ»^۳ گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می‌کردند، و برای او معبد، تمثال‌ها، و ظروف بزرگ غذا تهیه می‌کردند.

۱۰. خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسان‌ها بوده است: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ»^۴ افزون بر این، از آیات قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که برخلاف آنچه عوام می‌پندارند که آنها از ما بهترند، انسان نوعی است برتر از آنها؛ زیرا تمام پیامبران الهی از انسان‌ها برگزیده شدند و آنها نیز به پیامبر اسلام که از نوع بشر بود، ایمان آوردند و از او تبعیت کردند. اصولاً واجب شدن سجده بر شیطان در برابر آدم - که بنا به تصریح قرآن آن روز از (بزرگان) طایفه جن بود -^۵ دلیلی بر فضیلت نوع انسان بر جن است.

تا اینجا سخن از مطالبی بود که از قرآن درباره این موجود ناپیدا استفاده می‌شود که خالی از هرگونه خرافه و مسائل غیرعلمی است. مردم عوام و ناآگاه خرافات زیادی درباره این موجود ساخته‌اند که با عقل و منطق ناسازگار است؛ آن‌سان که وقتی کلمه جن گفته می‌شود، مشتی خرافات نیز با آن تداعی می‌شود؛ از جمله اینکه آنها شکل‌های عجیب و غریب دارند و موجوداتی دم‌دار و سم‌دار هستند و همچنین مودی و پر آزار، کینه‌توز و بد رفتارند که ممکن است از ریختن یک ظرف آب داغ در یک نقطه خالی، خانه‌هایی را به آتش کشند!

درحالی‌که اگر موضوع وجود جن از این خرافات پیراسته شود، اصل مطلب کاملاً قابل قبول

۱. جن (۷۲): ۶.

۲. نمل (۲۷): ۳۹.

۳. سبأ (۳۴): ۱۲ و ۱۳.

۴. حجر (۱۵): ۲۷.

۵. کهف (۱۸): ۵۰.

۱. برگرفته از: تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۶۳-۱۵۹؛ ذیل آیه ۲۸ سوره جن.

۲. الرحمن (۵۵): ۱۵.

۳. جن (۷۲): ۱۱.

۴. جن (۷۲): ۱۵.

۵. جن (۷۲): ۹.

است؛ چرا که هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می‌بینیم، نداریم. بلکه دانشمندان علوم طبیعی می‌گویند: موجوداتی که انسان با حواس خود می‌تواند درک کند، در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند، ناچیز است. تا این اواخر که موجودات زنده ذره‌بینی کشف نشده بود، کسی باور نمی‌کرد در یک قطره آب یا یک قطره خون، هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دیدن آنها را نداشته باشد.

نیز دانشمندان می‌گویند: چشم ما رنگ‌های محدودی را می‌بیند و گوش ما امواج صوتی محدودی را می‌شنود. رنگ‌ها و صداهایی که با چشم و گوش ما قابل درک نیست، بسیار بیش از آن است که قابل درک است.

قرآن وجود جن - با ویژگی‌هایی که پیش‌تر ذکر شد - خبر داده و از سوی دیگر هیچ دلیل عقلی بر نفی آن وجود ندارد. بنابراین باید آن را پذیرفت و از توجیهات غلط و ناروا برحذر بود. این نکته نیز گفتنی است که جن گاه بر مفهومی وسیع‌تر اطلاق می‌شود که انواع موجودات ناپیدا را شامل می‌گردد، اعم از آنهایی که دارای عقل و درک‌اند و آنهایی که عقل و درک ندارند و حتی گروهی از حیواناتی که با چشم دیده می‌شوند و معمولاً در لانه‌ها پنهان‌اند، نیز مشمول این معنایند. شاهد این سخن روایتی است از پیامبر ﷺ:

خداوند جن را پنج صنف آفریده است: صنفی مانند باد در هوا (ناپیدا هستند) و صنفی به‌صورت مارها و صنفی به‌صورت عقرب‌ها و صنفی حشرات زمین‌اند و صنفی از آنها مانند انسان‌اند که بر آنها حساب و عقاب است.^۱

با توجه به این روایت و مفهوم گسترده آن، بسیاری از مشکلاتی که در روایات و داستان‌ها در مورد جن گفته می‌شود، حل خواهد شد. مثلاً در برخی روایات از امیرمؤمنان (ع) می‌خوانیم:

از قسمت شکسته ظرف و طرف دستگیره آن آب نخورید؛ زیرا شیطان روی دستگیره و قسمت شکسته می‌نشیند.^۲

از آنجا که «شیطان» از «جن» است، و از سویی جای شکسته ظرف و همچنین دسته آن محل اجتماع انواع میکروب‌هاست، بعید به نظر نمی‌رسد که «جن و شیطان» به «مفهوم عام»،

این‌گونه موجودات را نیز شامل شود، هرچند معنای خاصی دارد که به‌معنای موجودی است که دارای فهم و شعور و مسئولیت و تکلیف است و روایات در این زمینه فراوان است.^۱

عالم فرشتگان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ
يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۲

آغاز سوره فاطر مانند سوره‌های حمد، سبأ و كهف با حمد پروردگار شروع می‌شود، می‌فرماید: «حمد مخصوص خداوندی است که خالق آسمان‌ها و زمین است و همه نعمت‌ها و مواهب هستی از وجود او سرچشمه می‌گیرد: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ».

«فاطر» از ماده «فطور» در اصل به‌معنای شکافتن است، و چون آفرینش موجودات همانند شکافته شدن ظلمتِ عدم، و بیرون آمدن نور هستی است، این تعبیر در مورد خلقت و آفرینش به‌کار می‌رود، به‌ویژه با توجه به علوم روز که می‌گوید مجموعه عالم هستی در آغاز توده واحدی بوده که به‌تدریج شکافته شده و بخش‌هایی از آن جدا گردیده، اطلاق کلمه «فاطر» بر ذات پاک خداوند مفهوم تازه‌تر و روشن‌تری به خود می‌گیرد.

از آنجا که تدبیر این عالم از سوی پروردگار - به حکم اینکه عالم، عالم اسباب است - برعهده فرشتگان نهاده شده، بلافاصله از آفرینش آنها و قدرت‌های عظیمی که پروردگار در اختیارشان گذارده، سخن می‌گوید: «خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که دارای بال‌های دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه‌اند: جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ».

سپس می‌افزاید: «خداوند هرچه بخواهد، در آفرینش می‌افزاید؛ چرا که او بر هر چیزی قادر و تواناست: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود و آن اینکه رسالت ملائکه و فرشتگان که در این آیه آمده، در چه چیز است؟ آیا رسالت تشریعی است (یعنی همان پیام آوردن از سوی خدا برای انبیا)، یا رسالت تکوینی که همان برعهده گرفتن مأموریت‌های مختلف در جهان آفرینش است؟ یا اینکه هر دو جهت است؟

۱. بنگرید به: رضا پاک‌نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۱.

۲. فاطر (۳۵): ۱.

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۸۵.

می‌شود فلان کس بال و پرش سوخته شد، کنایه از اینکه نیروی حرکت و توانایی از او سلب گردید، یا فلان کس را زیر بال و پر خود گرفت، یا اینکه می‌گویند انسان باید با دو بال علم و عمل پرواز کند و امثال این تعبیرات که همگی بیانگر معنای کنایی این کلمه است. در موارد دیگر نیز تعبیراتی مانند «عرش» و «کرسی» و «لوح» و «قلم» دیده می‌شود که معمولاً مفاهیم معنوی آنها مورد نظر است، نه جسم مادی آن.

البته بدون قرینه نمی‌توان الفاظ قرآنی را بر غیر معانی ظاهری آنها حمل کرد، اما در آنجا که قرائن روشنی داریم، مشکلی ایجاد نمی‌شود. در برخی روایات آمده است: «جبرئیل ششصد بال دارد!» و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام ﷺ را ملاقات کرد، ما بین زمین و آسمان را پر کرده بود!^۱ یا اینکه «خداوند فرشته‌ای دارد که ما بین نرمی گوش او تا چشمش به اندازه پانصد سال راه به وسیله پرنده‌ای (تیز پرواز) است!»^۲ یا اینکه در نهج البلاغه هنگامی که سخن از عظمت فرشتگان پروردگار در میان است، می‌فرماید:

بعضی از فرشتگان چنان عظمت دارند که پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت است و گردنشان از آسمان برین برتر. ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته و شانه‌هایشان برای حمل عرش پروردگار متناسب است!^۳

روشن است که این‌گونه تعبیرات را نمی‌توان بر جنبه‌های جسمانی مادی حمل کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنهاست.

در ضمن می‌دانیم که بال تنها برای حرکت در جو زمین به کار می‌آید؛ چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده فراگرفته و پرندگان به وسیله بالشان روی امواج هوا قرار می‌گیرند و می‌توانند بالا و پایین روند، ولی هنگامی که از جو زمین خارج شویم، در آنجا که هوا نیست، بال کوچک‌ترین تأثیری برای حرکت ندارد و از این نظیر درست مانند سایر اعضا است. از این گذشته، فرشته‌ای که پاهای او در اعماق زمین و سر او از برترین آسمان بالاتر است، نیازی به پرواز جسمانی ندارد. پرسش دیگر اینکه آیا جمله «تَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (هرچه بخواهد، بر آفرینش خود می‌افزاید) اشاره به افزایش بال و پر فرشتگان است، آن گونه که برخی مفسران گفته‌اند؟ و یا

از آنجا که در جمله قبل سخن از آفرینش آسمان‌ها و زمین بود و در جمله مورد بحث نیز از بال‌های متعدد فرشتگان - که نشانه‌های قدرت آنهاست - سخن رفته و از سویی عنوان رسالت را برای همه فرشتگان قائل شده،^۱ چنین به نظر می‌رسد که رسالت در اینجا در معنای گسترده‌ای به کار رفته که هم شامل «رسالت تشریعی» است و هم «رسالت تکوینی».

اطلاق رسالت بر «رسالت تشریعی» و آوردن پیام وحی به انبیا در قرآن بسیار است، اگرچه اطلاق آن بر «رسالت تکوینی» نیز کم نیست. در سوره یونس می‌خوانیم: «إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَكْرُونَ»^۲ رسولان ما (فرشتگان ما) مکرهای شما را می‌نویسند» و در سوره انعام می‌خوانیم: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»^۳ تا زمانی که مرگ یکی از شما فرارسد، رسولان ما او را قبض روح می‌کنند.

در سوره عنکبوت نیز در مورد فرشتگانی که مأمور در هم کوبیدن سرزمین قوم لوط بودند، آمده است: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ»^۴ هنگامی که رسولان ما نزد ابراهیم آمدند، گفتند ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد؛ چرا که مردمی ستمگرند.

در آیات دیگر قرآن نیز مأموریت‌های مختلفی برعهده فرشتگان نهاده شده که رسالت‌های آنها محسوب می‌شود، بنابراین رسالت مفهوم وسیعی دارد.

اما منظور از بال‌های فرشتگان، آن هم بال‌های دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه چیست؟ بعید نیست منظور از بال و پر در اینجا قدرت جولان و توانایی بر فعالیت بوده باشد که برخی از آنها نسبت به برخی برتر و دارای توانایی بیشتریند. از این‌رو برای آنها سلسله مراتبی در بال‌ها قائل شده که بعضی دارای چهار بال «مثنی» (دو دو) و برخی دارای شش بال و پاره‌ای نیز دارای هشت بال‌اند.

«أجنحه» جمع «جناح» (بر وزن جمال) به معنای بال پرندگان است که همانند دست برای انسان می‌باشد. از آنجا که بال وسیله نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنهاست، گاه این کلمه در فارسی یا در عربی کنایه از وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانایی است، مثلاً گفته

۱. الملائکه جمعی است که با الف و لام همراه است و معنای عموم می‌دهد.

۲. یونس (۱۰): ۲۱.

۳. انعام (۶): ۶۱.

۴. عنکبوت (۲۹): ۳۱.

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. همان.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱.

معنای وسیعی دارد که هم آن را شامل می‌شود و هم سایر افزایش‌هایی که در آفرینش موجودات صورت می‌گیرد؟

مطلق بودن جمله از یک‌سو، و برخی روایات اسلامی که در تفسیر آیات فوق وارد شده از سوی دیگر، نشان می‌دهد معنای دوم مناسب‌تر است. از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ که در تفسیر این جمله آمده است: «منظور صورت زیبا و صدای زیبا و موی زیباست»^۱ در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «قرآن را با صدای زیبا زینت بخشید؛ چرا که صدای خوب بر زیبایی قرآن می‌افزاید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ»^۲

نکته: ملائکه در قرآن

در قرآن از ملائکه فراوان یاد شده است. آیات زیادی درباره صفات، ویژگی‌ها، مأموریت‌ها و وظایف فرشتگان سخن می‌گوید و حتی ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیا و کتب آسمانی قرار داده و این دلیل بر اهمیت بنیادی این مسئله است:

أَمَّا الرُّسُلُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

پیامبر اسلام به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده و مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و رسولانش همگی ایمان دارند.^۳

بی‌شک وجود فرشتگان از امور غیبیه‌ای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگی‌ها راهی جز ادله نقلی نیست، از این‌رو به حکم ایمان به غیب باید وجود آنها را پذیرفت.

قرآن مجید و روایات ویژگی‌های آنها را چنین برمی‌شمرد:

۱. فرشتگان موجوداتی عاقل و باشعورند و بندگان گرامی خدا هستند: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ»^۴
۲. آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت نمی‌کنند: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۵

۳. خداوند وظایف مهم و بسیار متنوعی برعهده آنها نهاده: گروهی حاملان عرش^۱ و گروهی نیز مدبرات امرند.^۲ برخی فرشتگان قبض کننده ارواح‌اند.^۳ دسته‌ای نیز مراقبان اعمال بشرند.^۴ گروهی حافظان انسان از خطرهای و حوادث‌اند^۵ و برخی مأمور عذاب و مجازات اقوام سرکش‌اند.^۶ گروهی برای مؤمنان در جنگ‌ها امدادگرند.^۷ و گروهی نیز برای انبیا مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی‌اند.^۸

۴. آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوند هستند، چنانکه در سوره شوری می‌خوانیم: «وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ: ۹ فرشتگان تسبیح و حمد پروردگار خود را به‌جا می‌آورند و برای کسانی که در زمین هستند، استغفار می‌کنند»

۵. با این حال انسان به حسب استعداد تکامل، از آنها برتر و والاتر است؛ تا آنجا که همه فرشتگان - بدون استثنا - به‌خاطر آفرینش آدم به سجده افتادند و آدم معلم آنها گشت.^{۱۰}

۶. آنها گاه به‌صورت انسان درمی‌آیند و بر انبیا و حتی غیرانبیا ظاهر می‌شوند؛ چنانکه در سوره مریم می‌خوانیم: فرشته بزرگ الهی به‌صورت انسان موزون بر مریم ظاهر شد: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»^{۱۱}

در جایی دیگر نیز به‌صورت انسان‌هایی بر ابراهیم و بر لوط ظاهر شدند.^{۱۲} حتی از ذیل این آیات استفاده می‌شود که قوم لوط آنها را به همان اشکال موزون انسانی دیدند.^{۱۳}

۱. حاقه (۶۹): ۱۷.

۲. نازعات (۷۹): ۵.

۳. اعراف (۷): ۳۷.

۴. بنگرید به: انفطار (۸۲): ۱۲ - ۱۰.

۵. بنگرید به: انعام (۶): ۶۱.

۶. بنگرید به: هود (۱۱): ۷۷.

۷. بنگرید به: احزاب (۳۳): ۹.

۸. بنگرید به: نحل (۱۶): ۲.

۹. شوری (۴۲): ۵.

۱۰. بنگرید به: بقره (۲): ۳۴ - ۳۰.

۱۱. مریم (۱۹): ۱۷.

۱۲. بنگرید به: هود (۱۱): ۶۹ و ۷۰.

۱۳. بنگرید به: هود (۱۱): ۷۸.

۱. امین‌الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۳۱.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۵۹.

۳. بقره (۲): ۲۸۵.

۴. انبیا (۲۱): ۲۶.

۵. انبیا (۲۱): ۲۷.

عالم جنین

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً *
إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً.^۱

در این آیات از آفرینش انسان سخن رفته است و نخست می‌فرماید: «آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً.»

آری، ذرات وجود او هر کدام در گوشه‌ای میان خاک‌ها، در لابلای قطرات آب دریاها، در هوایی که در جو زمین هست، پراکنده بود. مواد اصلی وجود او هر کدام در گوشه‌ای از این سه محیط پهناور افتاده بود و او در میان آنها درحقیقت گم شده و چیز قابل ذکری نبود.

آیا منظور از «انسان»، نوع انسان است و عموم افراد بشر را شامل می‌شود، یا منظور حضرت آدم است؟ آیه بعد که می‌گوید ما انسان را از نطفه آفریدیم، قرینه روشنی بر معنای اول است.

بعد از این مرحله، نوبت به آفرینش انسان، و موجود قابل ذکر شدن است، می‌فرماید: «ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم، از این رو او را شنوا و بینا قرار دادیم: إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً.»

«امشاج» جمع «مشج» (بر وزن نسج یا بر وزن سبب) یا «مشیح» (بر وزن مریض) به معنای شیء مخلوط است.

آفرینش انسان از «نطفه مخلوط» ممکن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و ترکیب «اسپر» و «اوول» بوده باشد همان‌گونه که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام اجمالاً به آن اشاره شده است. یا اشاره به استعدادهاى مختلفی که در درون نطفه - از نظر عامل وراثت از طریق ژن‌ها و مانند آن - وجود دارد، یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه (چرا که از دهها ماده مختلف تشکیل یافته) و یا اختلاط همه اینها با یکدیگر، که این معنا از همه جامع‌تر و مناسب‌تر است. این احتمال نیز داده شده که امشاج به تطورات نطفه در دوران جنینی اشارت دارد.

جمله «نبتلیه» اشاره به رسیدن انسان به مقام «تکلیف، تعهد، مسئولیت، آزمایش و امتحان» است و این یکی از بزرگ‌ترین مواهب خداوند است که به انسان کرامت فرموده و او را شایسته «تکلیف و مسئولیت» نموده است.

۱. انسان (۷۶): ۱ و ۲.

اما آیا ظهور در چهره انسان، یک واقعیت عینی است، یا به صورت تمثیل و تصرف در قوه ادراک است؟ ظاهر آیات قرآن معنای اول را می‌رساند، هر چند بعضی مفسران بزرگ معنای دوم را برگزیده‌اند.

۷. از روایات اسلامی استفاده می‌شود که شمار آنها به قدری زیاد است که به هیچ‌رو قابل مقایسه با آدمیان نیست. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: هنگامی که از آن حضرت پرسیدند آیا تعداد فرشتگان بیشترند یا انسان‌ها؟ فرمود: «سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! فرشتگان خدا در آسمان‌ها بیشترند از عدد ذرات خاک‌های زمین، و در آسمان جای پای نیست، مگر اینکه در آنجا فرشته‌ای تسبیح و تقدیس خدا می‌کند.»^۱

۸. آنها نه غذا می‌خورند و نه آب می‌نوشند و نه ازدواج دارند. در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «فرشتگان غذا نمی‌خورند و آب نمی‌نوشند و ازدواج نمی‌کنند، بلکه با نسیم عرش الهی تبارک و تعالی زنده‌اند.»^۲

۹. آنها نه خواب دارند، نه سستی و غفلت؛ چنانکه علی علیه‌السلام در حدیثی چنین می‌گوید:

در آنها نه سستی است و نه غفلت و نه عصیان ... خواب بر آنها چیره نمی‌گردد و عقل آنها گرفتار سهو و نسیان نمی‌شود. بدن آنها به سستی نمی‌گراید و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی‌گیرند.^۳

۱۰. آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند: برخی همیشه در رکوع‌اند و برخی نیز همیشه در سجود. «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»^۴ هر یک از ما مقام معلومی دارد. ما همواره صف‌کشیده منتظر فرمان او هستیم و پیوسته تسبیح او می‌گوییم. امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: «خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوع‌اند و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند.»^۵

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰.

۲. همان، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۵.

۴. صافات (۳۷): ۱۶۶-۱۶۴.

۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۷۴؛ برای آگاهی بیشتر از اوصاف ملائکه و اصناف آنها بنگرید به: نهج البلاغه، خطبه‌های ۱ و ۹۱، خطبه اشباح، ۱۰۹ و ۱۷۱؛ نیز: همان، بحار الأنوار، ابواب الملائکه (ج ۵۶، ص ۳۲۶-۱۴۴).

از آنجاکه «آزمایش و تکلیف» بدون آگاهی ممکن نیست، در آخر آیه به ابزار شناخت و چشم و گوش اشاره می‌کند که در اختیار انسان‌ها قرار داده است. از این تعبیر استفاده می‌شود که ریشه همه ادراکات انسان از ادراکات حسی اوست. به تعبیر دیگر، ادراکات حسی، مادر همه معقولات است و این نظریه بسیاری از فلاسفه اسلامی است. در میان فلاسفه یونان، ارسطو نیز طرفدار همین نظر بوده است.

مراحل تکامل جنین

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.^۱

در آیه نخست می‌گوید: «ما انسان را از چکیده و خلاصه‌ای از گل آفریدیم: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ»^۲

آری، این گام نخست است که انسان، اشرف موجودات، با آن همه عظمت، استعداد و شایستگی از خاکی بی‌ارزش آفریده شده است.

در آیه بعد اضافه می‌کند: «سپس او را نطفه‌ای قرار دادیم، در قرارگاهی امن: ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ».

نخستین آیه به آغاز وجود همه انسان‌ها - اعم از آدم و فرزندان او - اشاره می‌کند که از خاک و گل برخاسته‌اند و در دومین آیه نیز به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می‌دهد.

تعبیر از رحم به «قرار مکین» (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است؛ آن هم در محفوظ‌ترین نقطه بدن که از هر طرف کاملاً تحت حفاظت است. ستون فقرات و دنده‌ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر، پوشش‌های متعدد شکم از سوی سوم و حفاظتی که از ناحیه دست‌ها به عمل می‌آید از سوی چهارم، همگی شواهد

۱. مؤمنون (۲۳): ۱۴-۱۲.

۲. «سلالة» (بر وزن عصاره) به معنای چیزی است که از دیگری گرفته می‌شود و در واقع خلاصه و عصاره و برگزیده‌ای از آن است. (امین‌الاسلام طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۷۹).

این قرارگاه امن و امان است.

سپس به مراحل شگفت‌آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره‌های گوناگون خلقت - که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می‌شود - اشاره کرده و می‌فرماید: «سپس ما نطفه را به صورت خون بسته‌ای درآوردیم و بعد این خون بسته را به «مضغه» که شبیه گوشت جویده است، تبدیل کردیم و سپس آن را به صورت استخوان در آوردیم و از آن پس بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم: ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا».

این چهار مرحله متفاوت که به همراه مرحله نطفه بودن، مراحل پنج‌گانه‌ای را تشکیل می‌دهد، هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد مملو از شگفتی‌ها که در علم جنین‌شناسی امروز به دقت مورد بررسی قرار گرفته و درباره آن کتاب‌ها نوشته‌اند، اما روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتی‌های آن سخن می‌گفت، از این علم و دانش اثری نبود. در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهم‌ترین مرحله آفرینش بشر است، با تعبیری سرپسته و پرمعنا اشاره کرده، می‌فرماید: «سپس ما او را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ».

«بزرگ و پر برکت است، خدایی که بهترین خلق کنندگان است: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

آفرین بر این قدرت‌نمایی بی‌نظیر که در ظلمت‌کده رحم این چنین تصویر بدیعی با این همه عجایب و شگفتی‌ها بر قطره آبی نقش می‌زند! آفرین بر آن علم و حکمتی که این همه استعداد و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می‌کند! آفرین بر او و بر خلقت بی‌نظیرش!^۱

تعبیر «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (بهترین آفرینندگان) این سؤال را به وجود می‌آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟ برخی از مفسران توجیهات گوناگونی برای آیه کرده‌اند؛ درحالی‌که نیازی به این توجیهات نیست و کلمه «خلق» به معنای اندازه‌گیری و صنعت، درباره غیر خداوند نیز صادق است. البته خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است:

۱. خداوند ماده و صورت اشیا را می‌آفریند؛ حال آنکه اگر انسان بخواهد چیزی را ایجاد کند، تنها می‌تواند با استفاده از مواد موجود این جهان صورت تازه‌ای به آن ببخشد مثلاً از مصالح ساختمانی خانه‌ای بسازد، یا از آهن و فولاد اتومبیل یا کارخانه‌ای اختراع کند.

۱. درباره مراحل جنین‌بگرید به: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۰۰-۴۹۹؛ ذیل آیه ۶ سورة آل عمران.

۲. خلقت و آفرینش خداوند، نامحدود است و او آفریدگار همه چیز می‌باشد: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۱ درحالی‌که انسان موجودات بسیار محدودی را می‌تواند ابداع کند و گاه توأم با انواع ضعیف‌ها و نقص‌هاست، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هرگونه عیب و نقص است.

۳. در آنجا که انسان بر این امر توانایی می‌یابد، آن نیز به اذن و فرمان خداست که بی‌اذن او در عالم حتی برگری بر درختی نمی‌جنبد؛ چنانکه درباره حضرت مسیح علیه السلام در سوره مائده می‌خوانیم: «وَإِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي»^۲ در آن هنگام که تو از گل، صورتی همچون صورت پرند به اذن من خلق می‌کردی.

نکته: آخرین مرحله تکامل انسان در رحم

در مراحل پنج‌گانه‌ای که برای آفرینش انسان در آیه فوق ذکر گردیده، همه جا تعبیر به «خلق»^۳ شده است، اما هنگامی که به آخرین مرحله می‌رسد، تعبیر «انشاء» را به کار می‌برد.

«انشاء» همان‌گونه که واژه‌شناسان گفته‌اند، به معنای «ایجاد کردن چیزی توأم با تربیت آن» است. این تعبیر نشان می‌دهد مرحله اخیر با مراحل قبل (مرحله نطفه، علقه، مضغه، گوشت و استخوان) کاملاً متفاوت است؛ مرحله‌ای مهم که قرآن از آن سر بسته یاد کرده و تنها می‌گوید: «سپس ما به آن آفرینش تازه‌ای دادیم» و بلافاصله می‌گوید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

این همان مرحله‌ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می‌شود و حس و حرکت پیدا می‌کند و به جنبش درمی‌آید که از آن در روایات اسلامی به مرحله «نفخ روح» (دمیدن روح در کالبد) تعبیر شده است. در اینجا انسان با یک جهش بزرگ زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر نهاده، به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسان‌ها گام می‌گذارد که فاصله آن با مرحله قبل به قدری زیاد است که تعبیر از آن با جمله «ثم خلقنا» کافی نبود، از این رو «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ» فرمود. در اینجا است که انسان ساختمان ویژه‌ای می‌یابد که او را از همه جهان ممتاز می‌سازد؛ تا جایی که به او شایستگی خلافت خدا در زمین می‌دهد.

بدین سان «عالم کبیر» با همه شگفتی‌هایش در این «جرم صغیر» منطوی و پیچیده می‌شود و به راستی شایسته «تبارک الله احسن الخالقین» است.

۱. رعد (۱۳): ۱۶.

۲. مائده (۵): ۱۱۰.

گفتار دوم

عالم مرگ و برزخ

گرفتن روح به هنگام مرگ و خواب

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.^۱

قرآن کریم برای اینکه روشن سازد همه چیز انسان‌ها و از جمله حیات و مرگشان به دست خداست، می‌گوید: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»^۲ «و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد: وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»^۳

بدین ترتیب «خواب» برادر «مرگ» است و شکل ضعیفی از آن؛ چرا که رابطه روح با جسم به هنگام خواب به حداقل می‌رسد و بسیاری از پیوندهای این دو قطع می‌شود. سپس می‌افزاید: «ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده، نگه می‌دارد (به گونه‌ای که هرگز از خواب بیدار نمی‌شوند) و ارواح دیگری را که فرمان ادامه حیاتشان داده، تا سرآمد معینی به بدن‌هایشان باز می‌گرداند: فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى».

آری، «در این مسئله آیات و نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکر می‌کنند: إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

از این آیه نکات زیر به خوبی استفاده می‌شود:

۱. زمر (۳۹): ۴۲.

۲. «تَوَفَّى» به معنای قبض و دریافت کامل است، و «أَنفُس» در اینجا به قرینه «يَتَوَفَّى» به معنای «ارواح» است.

۳. است.

۳. «مَنَام» معنای مصدري دارد و به معنای «نوم» (خواب) است.

۱. انسان ترکیبی است از روح و جسم، و روح گوهری است غیرمادی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات آن است.

۲. به هنگام مرگ، خداوند این رابطه را قطع می‌کند و روح را به عالم ارواح می‌برد و به هنگام خواب نیز این روح را می‌گیرد، اما نه آن چنان که رابطه به کلی قطع شود. بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط تام (حالت حیات و بیداری)، ارتباط ناقص (حالت خواب) و قطع ارتباط به طور کامل (حالت مرگ).

۳. «خواب» چهره ضعیفی از «مرگ» است و «مرگ» نمونه کاملی از «خواب».

۴. خواب از دلایل استقلال و اصالت روح است؛ به ویژه هنگامی که با «رویا»، آن هم رؤیای صادقه توأم باشد این معنا روشن تر می‌شود.

۵. برخی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آنها با جسم ضعیف می‌شود، گاه به قطع کامل این ارتباط می‌انجامد، به گونه‌ای که صاحبان آنها هرگز بیدار نمی‌شوند. اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسان اند تا فرمان الهی فرارسد.

۶. توجه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام «خواب» در آستانه مرگ قرار می‌گیرد، درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد، برای «بیداری» او کافی است.

۷. تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می‌گیرد و اگر در آیات دیگر از قبض روح به دست «ملك الموت» و فرشتگان مرگ سخن رفته، از این روست که آنها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان این دو وجود ندارد.

اینکه در پایان می‌فرماید: «در این موضوع نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند»، منظور نشانه‌هایی از قدرت خداوند و مسئله مبدأ و معاد و ضعف و ناتوانی انسان در برابر اراده اوست.

عالم مرگ (اقسام اجل)

قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا * يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.^۱

نوح نخستین پیامبر «اولوالعزم» - که صاحب شریعت و آیین الهی بود و دعوت جهانی داشت - بعد از دریافت این فرمان به سراغ قومش آمد و گفت: «ای قوم، من برای شما بیم‌دهنده آشکاری هستم: قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ».

«هدف این است که خداوند یگانه یکتا را پرستش کنید و هرچه غیر از اوست، به دور افکنید؛ تقوا پیشه کنید، و از دستورهای من - که دستور خداست - اطاعت نمایید: أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا...».

درحقیقت نوح محتوای دعوت خود را در سه جمله خلاصه کرد: پرستش خدای یکتا، رعایت تقوا و اطاعت از قوانین و دستورالهایی که او از سوی خدا آورده که مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق و احکام بود.

سپس به تشویق آنها پرداخته، نتایج مهم اجابت این دعوت را در دو جمله کوتاه بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر دعوت مرا اجابت کنید، خداوند گناهان شما را می‌آمرزد: يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»^۱ سپس می‌افزاید: «و شما را تا زمان معینی به تأخیر می‌اندازد و عمرتان را طولانی کرده، عذاب را از شما دور می‌دارد: وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى».

«زیرا هنگامی که اجل نهایی الهی فرارسد، تأخیر پیدا نمی‌کند، اگر می‌دانستید: إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که «اجل» و سررسید عمر انسان دو گونه است: «اجل مسمًی» و «اجل نهایی»، یا به تعبیر دیگر «اجل ادنی» (نزدیک‌تر) و «اجل اقصی» (دورتر) و یا «اجل معلق» (مشروط) و «اجل حتمی» (مطلق). قسم اول سررسیدی است که قابل تغییر و دگرگونی است و بر اثر اعمال نادرست انسان ممکن است بسیار جلو بیفتد - که عذاب‌های الهی یکی از آنهاست - و به عکس بر اثر تقوا و نیکوکاری و تدبیر ممکن است بسیار عقب افتد.

ولی اجل و سررسید نهایی به هیچ‌رو قابل دگرگونی نیست، این موضوع را با مثالی می‌توان مشخص کرد: آدمی استعداد عمر جاویدان ندارد و اگر تمام دستگاه‌های بدن خوب کار کند،

۱. «من» در این جمله زائده و برای تأکید است؛ زیرا ایمان به خدا باعث بخشودگی تمام گناهان گذشته می‌شود، البته آنچه حق الله است و اما آنچه مربوط به حق الناس است، از نظر گناه و حکم حرمت، بخشودگی شامل آن نیز می‌شود.

رأبجام زمانی فرا خواهد رسید که بر اثر فرسودگی زیاد، قلب او خود به خود از کار باز ایستد، ولی رعایت اصول بهداشتی و جلوگیری به موقع از بیماری‌ها می‌تواند عمر انسان را طولانی کند؛ در حالی که عدم رعایت این امور ممکن است آن را بسیار کوتاه سازد و خیلی زود بدان پایان دهد.^۱

نکته: عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر

نکته‌ای که به خوبی از این آیه استفاده می‌شود، تأثیر گناهان در کوتاهی عمر است؛ زیرا می‌گوید: اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خدا به شما عمر طولانی می‌دهد و مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. از آنجا که گناهان همواره بر جسم و یا روح انسان ضربه‌های هولناک وارد می‌کند، درک این معنا آسان است. در روایات اسلامی نیز بر این معنا تأکید فراوان شده است؛ از جمله در حدیثی پرمعنا از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ، وَمَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ.^۲
 آنها که بر اثر گناهان می‌میرند بیش از آنها هستند که به مرگ الهی از دنیا می‌روند، و کسانی که بر اثر نیکوکاری عمر طولانی پیدا می‌کنند بیش از کسانی هستند که بر اثر عوامل طبیعی عمرشان زیاد می‌شود.

مرگ، واقعیتی اجتناب‌ناپذیر

أَيُّنَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ.^۳

این آیه مربوط به جمعی از منافقان است که در صفوف مسلمانان جای گرفته بودند، اما از شرکت در میدان جهاد وحشت داشتند و هنگامی که دستور جهاد صادر گردید، ناراحت شدند. قرآن به آنها در برابر این طرز تفکر دو پاسخ می‌گوید: یکی اینکه: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ

۱. درباره «اجل معلق» و «اجل نهایی» بحث دیگری ذیل آیه ۲ سوره انعام در تفسیر نمونه آمده است.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۲۷.

۳. نساء (۴): ۷۸.

لَيْنِ اتَّقِ: ^۱ بگو زندگی دنیا زودگذر است و پادشاه‌های جهان دیگر برای پرهیزکاران به پاسخ دوم اینکه فرار از مرگ چه سودی می‌تواند برای شما داشته باشد، «درحالی‌که در هر کجا باشید، مرگ به دنبال شما می‌شتابد و بالاخره روزی شما را در کام خود فروخواهد برد، حتی اگر در برج‌های محکم باشید: أَيْنَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ.»

پس چه بهتر که این مرگ حتمی و اجتناب‌ناپذیر در مسیری سازنده و صحیح همچون جهاد صورت گیرد، نه در راهی بیهوده و بی‌اثر.

جالب اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید^۲ از مرگ تعبیر به «یقین» شده است؛ اشاره به اینکه هر قوم و جمعیتی هر عقیده‌ای داشته باشند و هر چیزی را بتوانند انکار کنند، نمی‌توانند منکر این شوند که زندگی در نهایت پایانی دارد. از آنجا که آدمیان به خاطر عشق به حیات و یا به گمان اینکه مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می‌دانند، همواره از نام آن و مظاهر آن گریزان‌اند، این آیات به آنها هشدار می‌دهد و با تعبیر «يُدْرِكُكُم» بدانها گوشزد می‌کند که فرار کردن از این واقعیت قطعی بیهوده است؛ زیرا واژه «يُدْرِكُكُم» بدین معناست که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود. در سوره جمعه نیز این حقیقت به گونه‌ای آشکارتر بیان شده:

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ.^۳

بگو مرگی که از آن فرار می‌کنید، بالاخره به شما می‌رسد.

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت این است که آیه فوق می‌گوید: هیچ چیز حتی برج‌های محکم (بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ) نمی‌تواند جلوی مرگ را بگیرد. سر این عبارت نیز روشن است؛ زیرا مرگ - برخلاف آنچه تصور می‌کنند - از بیرون وجود انسان نفوذ نمی‌کند، بلکه معمولاً از درون انسان سرچشمه می‌گیرد، چرا که استعداد‌های دستگاه‌های مختلف بدن محدود است، و روزی به پایان می‌رسد. البته مرگ‌های غیر طبیعی از بیرون به سراغ انسان می‌آیند، ولی مرگ طبیعی از درون. از این‌رو، برج‌های محکم و قلعه‌های استوار نیز نمی‌تواند بر آن اثرگذار باشد.

۱. نساء (۴): ۷۷.

۲. مانند: حجر (۱۵): ۹۹؛ مدثر (۷۴): ۴۷.

۳. جمعه (۶۲): ۸.

قبض روح کنندگان

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.^۱

این آیه خطاب به کسانی که مرگ را فنا و نیستی می‌دانند و برانگیختن مجدد در قیامت را انکار می‌کنند، می‌گوید: تصور نکنید شخصیت شما به همین بدن جسمانی شماست، بلکه اساس آن را روح شما تشکیل می‌دهد و او محفوظ است: «بگو فرشته مرگ که مأمور شماست (روح) شما را می‌گیرد، سپس به‌سوی پروردگارتان بازمی‌گردید: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.»

با توجه به مفهوم «يَتَوَفَّاكُم» که از ماده «توفی» (بر وزن تصدی) به‌معنای بازستاندن است، مرگ به‌معنای فنا و نابودی نخواهد بود، بلکه نوعی قبض و دریافت روح آدمی توسط فرشتگان است که اساسی‌ترین بخش وجود انسان را تشکیل می‌دهد.

درست است که قرآن از معاد جسمانی سخن می‌گوید و بازگشت روح و جسم مادی را در معاد، قطعی می‌شمرد، هدف از آیه فوق بیان این حقیقت است که اساس شخصیت انسان این اجزای مادی نیست، که تمام فکر شما را به خود مشغول ساخته بلکه همان گوهر روحانی است که از سوی خدا آمده و به‌سوی او بازمی‌گردد.

شایان ذکر است در پاره‌ای از آیات قرآن، «توفی» و «قبض ارواح» به خداوند نسبت داده شده؛ مانند این آیه: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: ۲ خداوند جان‌ها را به‌هنگام مرگ می‌گیرد.» و در برخی آیات نیز به مجموعه‌ای از فرشتگان: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَائِلِي أَنْفُسِهِمْ...: ۳ آنها که فرشتگان قبض روحشان می‌کنند درحالی‌که ستم‌پیشه‌اند ...». اما در آیه مورد بحث، قبض ارواح به «ملك الموت» (فرشته مرگ) نسبت داده شده است.

به‌واقع در میان این تعبيرات هیچ‌گونه منافاتی نیست. «ملك الموت» معنای جنس را دارد و به همه فرشتگان اطلاق می‌شود و یا اشاره به رئیس و بزرگ‌تر آنهاست که در احادیث از او به نام «عزرائیل» یاد می‌شود و چون همه به فرمان خدا قبض روح می‌کنند، به خدا نیز نسبت داده شده است.

۱. سجده (۳۲): ۱۱.

۲. زمر (۳۹): ۴۲.

۳. نحل (۱۶): ۲۸.

بنابراین اینکه برخی می‌پرسند چگونه یک فرشته می‌تواند در آن واحد همه جا حضور یابد و قبض روح کند، پاسخ آن با بیانی که گفته شد، روشن می‌گردد. از این گذشته، به فرض اینکه فرشتگان نبودند و تنها یک فرشته بود، باز مشکلی ایجاد نمی‌شد؛ زیرا تجرد وجودی او ایجاب می‌کند که دایره نفوذ عملش بسیار وسیع باشد. به سخن دیگر، یک وجود مجرد از ماده می‌تواند احاطه وسیعی به جهان ماده داشته باشد؛ همان‌گونه که در حدیثی درباره فرشته مرگ (ملك الموت) از امام صادق علیه السلام نقل شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از احاطه او به جهان سؤال کرد، در جواب چنین گفت:

این جهان و آنچه در آن است، با تسلط و احاطه‌ای که خداوند به من بخشیده، در نزد من همچون سکه‌ای است که در دست انسانی باشد که هرگونه بخواهد آن را می‌چرخاند.^۱

در ضمن انتساب قبض روح به خدا منافاتی با آیات فوق ندارد؛ زیرا در مواردی که کار با وسایط انجام می‌گیرد، گاهی کار را به واسطه‌ها نسبت می‌دهند و گاه نیز به آن کسی که اسباب و وسایط را برانگیخته، از این‌رو هر دو نسبت صحیح است.

نکته‌ها

۱. استقلال روح و اصالت آن

آیه فوق که بر قبض ارواح به‌وسیله فرشته مرگ دلالت دارد، از دلایل استقلال روح آدمی است؛ زیرا تعبیر به «توفی» که همان دریافت داشتن و قبض کردن است، نشان می‌دهد روح پس از جدایی از بدن باقی می‌ماند و نابود نمی‌شود و اصولاً تعبیر از انسان به «روح» یا «نفس»، گواه دیگری بر این معناست؛ چه آنکه طبق عقیده مادی‌گرایان، روح چیزی جز خواص «فیزیکی و شیمیایی» سلول‌های مغزی نیست که با فنای بدن نابود می‌شود. درست مانند از بین رفتن حرکات عقربه ساعت بعد از نابودی آن. طبق این عقیده، روح چیزی نیست که حافظ شخصیت انسان باشد، بلکه جزئی از خواص جسم اوست که با متلاشی شدن جسم از بین می‌رود.

۱. سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۷۵.

فرشته مرگ (ملك الموت)

چنانکه پیش تر گفتیم، از آیات مختلف قرآن مجید استفاده می شود که خداوند امور این جهان را به وسیله گروهی از فرشتگان تدبیر می کند. گروهی از این فرشتگان، قبض کننده ارواح اند که در رأس آنها «ملك الموت» قرار دارد.^۱

در حدیثی از امام باقر (ع) می خوانیم که پیامبر اسلام (ص) برای عیادت مردی از انصار به خانه او آمد و فرشته مرگ را بالای سرش دید. پیامبر (ص) فرمود: با این دوست من با مدارا و لطف رفتار کن؛ چرا که او مردی بالایمان است. عرض کرد: ای محمد، بشارت بر تو باد که من نسبت به همه مؤمنان با محبت و بدان ای محمد، به هنگامی که بعضی از فرزندان آدم را قبض روح می کنم، خانواده او فریاد می کشند. من در کنار خانه می ایستم و می گویم: من گناهی ندارم (عمر او پایان یافته بود). من باز مرتب به میان شما بر می گردم؛ به هوش باشید! به هوش!

سپس می افزاید:

خدا هیچ انسانی را از ساکنان شهر و بیابان، خانه و خیمه، در خشکی و دریا نیافریده، مگر اینکه من در هر شبانه روز پنج بار به دقت به آنها نگاه می کنم؛ تا آنجا که من صغیر و کبیر آنها را بهتر از خودشان می شناسم.^۲

روایات دیگری نیز به همین مضمون در منابع مختلف اسلامی آمده است که مطالعه آنها هشداری است برای همه انسان ها که بدانند میان آنان و مرگ فاصله زیادی نیست.

عالم برزخ

وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ^۳

قرآن کریم در سوره مؤمن^۴ به داستان «مؤمن آل فرعون» اشاره کرده؛ همو که از نزدیکان

فرعون بود و دعوت حضرت موسی (ع) را پذیرفت، ولی ایمان خود را آشکار نمی کرد، تا زمانی که مشاهده کرد با خشم شدید فرعون، جان موسی (ع) به خطر افتاده است. از این رو، شجاعانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خویش توطئه قتل او را برهم زد. افزون بر این، با قوم او نیز به محاجه برخاست و این امر سبب شد برای او تصمیم خطرناکی بگیرند، اما خداوند او را از دست فرعون و یاران مشرک او نجات بخشید و در مقابل «عذاب های شدیدی بر آل فرعون نازل کرد: وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ»^۱

همه عذاب ها و مجازات های الهی دردناک است، اما تعبیر «سوء العذاب» نشان می دهد خداوند عذاب دردناک تری برای این گروه انتخاب نمود و این همان چیزی است که در آیه بعد بدان اشاره می کند و می فرماید: «مجازات دردناک آنها همان آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شود: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»^۲

«و روزی که قیامت برپا می گردد، دستور می دهد آل فرعون را در آتش عذاب وارد کنید: وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ».

قابل توجه اینکه قرآن اولاً تعبیر به آل فرعون می کند که اشاره به خاندان و اطرافیان و اصحاب گمراه اوست، جایی که آنها گرفتار چنین سرنوشتی شوند، تکلیف خود فرعون روشن است. دوم اینکه می گوید آنها صبح و شام بر آتش عرضه می شوند، اما در قیامت آنها را وارد شدیدترین عذاب می کند. این به خوبی دلالت دارد که عذاب اول عذاب برزخی است که بعد از این دنیا و قبل از قیام قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است؛ عرضه ای که هم روح و جان را به لرزه درمی آورد و هم جسم را تحت تأثیر قرار می دهد.

سوم آنکه تعبیر به «غُدُوًّا» و «عَشِيًّا» (صبح و شام) یا اشاره به دوام این عذاب است چنانکه می گوئیم فلان کس صبح و شام مزاحم ماست، یعنی همواره و همیشه و یا اشاره به انقطاع عذاب برزخی است که تنها در مواقع صبح و شام - که مواقع قدرت نمایی فراعنه و عیش و نوش آنها بوده - به آن گرفتار می شوند.

۱. «حاق» به معنای «اصابت کرد و نازل شد» تفسیر شده است، ولی این احتمال را نیز داده اند که اصل آن «حق» بوده که یک قاف آن تبدیل به الف شده است. (ر.ک: راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۶۶).

در ضمن «سوء العذاب» از قبیل اضافه صفت به موصوف است و در اصل «العذاب السوء» بوده است.

۲. «النار» بدل از «سوء العذاب» است.

۱. در قرآن به این دسته از فرشتگان اشاره شده است. برای نمونه بنگرید به: نحل (۱۶): ۲۸ و ۳۳.

۲. جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۷۹؛ سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۲۵۵.

۳. مؤمن (۴۰): ۴۵ و ۴۶.

۴. مؤمن (۴۰): ۴۶-۲۸.

از تعبیر «عُدُو» و «عَشَى» نیز نباید تعجب کرد که مگر در عالم برزخ چنین اموری هست؟ از آیات قرآن استفاده می‌شود که حتی در قیامت صبح و شام وجود دارد، چنانکه در سوره مریم می‌خوانیم: «وَهُمْ رَزَقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»^۱ برای آنها (بهشتیان) صبح و شام روزی‌های مخصوصی است.»

این جریان با دائمی بودن نعمت‌های بهشتی منافات ندارد. چنانکه در سوره رعد آمده است: «أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا»^۲ زیرا ممکن است با وجود دوام نعمت، روزی‌ها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد.

نکته

«برزخ» چنانکه از نامش پیداست، عالمی است واسطه در میان این جهان و جهان دیگر. در قرآن مجید به همان اندازه که درباره عالم قیامت فراوان صحبت شده درباره برزخ بحث کمی دیده می‌شود، به همین دلیل هاله‌ای از ابهام آن را فراگرفته و خصوصیات و جزئیات آن چندان روشن نیست. درحقیقت آگاهی از خصوصیات برزخ تأثیر زیادی بر مسائل اعتقادی نمی‌گذارد و شاید به همین جهت کمتر در قرآن بدان پرداخته شده، اما این نکته را نیز نباید فراموش کرد که قرآن اصل وجود عالم برزخ را با صراحت بیان داشته است.

از جمله آیاتی که به‌وضوح از وجود چنین عالمی خبر می‌دهد، آیات مورد بحث است؛ آنجا که می‌گویند: «آل فرعون قبل از قیام قیامت هر صبح و شام از طریق عرضه شدن بر آتش مجازات می‌شوند» و این چیزی جز «عذاب برزخی» نیست. از سوی دیگر، آیاتی که درباره حیات جاویدان شهیدان بعد از مرگ و از پاداش‌های آنها سخن می‌گویند، گواه بر وجود «نعمت‌های برزخی» است.

ارتباط با عالم برزخ

وَمَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأُمَوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ *
إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ.^۳

۱. مریم (۱۹): ۶۲.

۲. رعد (۱۳): ۳۵.

۳. فاطر (۳۵): ۲۲ و ۲۳.

در این آیه تشبیه جالبی را برای مؤمن و کافر ذکر می‌کند و می‌فرماید: «و هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند: وَ مَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأُمَوَاتُ.»
مؤمنان زنده‌اند و تلاش، حرکت، جنبش و رشد و نمو دارند. در سوره انعام می‌خوانیم:

أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا.^۱

آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و نوری برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه برود، همچون کسی است که تا ابد در ظلمات غوطه‌ور است، و هرگز از آن خارج نمی‌شود؟

در ادامه آیه می‌افزاید: «خداوند هرکس را بخواهد، شنوا می‌سازد تا دعوت حق را به گوش جان بشنود و به ندای منادیان توحید لبیک گوید: إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ.»
در پایان آیه نخست نیز می‌فرماید: «و تو هرگز نمی‌توانی سخن خود را به گوش مردگانی که در قبرها خفته‌اند، برسانی: وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ.»

فریاد تو هر قدر رسا، سخنان هر اندازه دلنشین و بیانت هر مقدار گویا باشد، مردگان از آن چیزی درک نمی‌کنند و کسانی که بر اثر اصرار در گناه و غوطه‌ور شدن در تعصب و عناد، روح انسانی خود را از دست داده‌اند، هرگز برای پذیرش دعوت تو آمادگی ندارند.
بنابراین از ایمان نیاوردن آنها نگران نباش و بی‌تابی مکن. وظیفه تو ابلاغ و انذار است: «تو تنها بیم‌دهنده‌ای: إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ.»

نکته: آیا مردگان حقیقتی را درک می‌کنند؟

با توجه به آنچه گذشت، دو سؤال مطرح می‌شود: نخست اینکه چرا قرآن می‌گوید تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی؟ با اینکه در حدیث معروفی آمده است که پیامبر ﷺ در جنگ بدر خطاب به اجساد کفار فرمود:

آیا شما آنچه خدا و رسولش وعده داده بود، به حق یافتید؟ من آنچه خداوند به من وعده داده بود، به حق یافتم.

۱. انعام (۶): ۱۲۲.

در اینجا عمر اعتراض کرد و گفت: ای رسول خدا، چگونه با اجسادى سخن مى‌گویی که روح در آنها نیست؟ پیامبر ﷺ فرمود:

شما سخنان مرا از آنها بهتر نمى‌شنوید؛ چیزی که هست، آنها توانایی پاسخگویی را ندارند.^۱

یا اینکه یکی از آداب میت این است که عقاید حق به او تلقین داده شود و این چگونه با آیات مورد بحث سازگار است؟

پاسخ اینکه در آیات مورد بحث، سخن از عدم درک مردگان به‌طور عادى و طبیعى است، اما روایت جنگ بدر یا تلقین میت مربوط به شرایط فوق‌العاده است که خداوند سخنان پیامبرش را به‌طور خاص به گوش آن مردگان مى‌رساند.

به تعبیر دیگر، ارتباط انسان در جهان برزخ با عالم دنیا قطع مى‌شود، جز در مواردی که خداوند فرمان مى‌دهد این ارتباط برقرار گردد. به همین دلیل در شرایط عادى ما نمى‌توانیم با مردگان ارتباط پیدا کنیم.

پرسش دیگر اینکه اگر صدای ما به گوش مردگان نمى‌رسد، سلام بر پیامبر ﷺ و امامان ﷺ و توسل به آنها و زیارت قبورشان و تقاضای شفاعت از آنان در پیشگاه خدا چه مفهومی دارد؟ جمعی از وهابى‌ها که عموماً به جمود فکری معروف‌اند نیز با تکیه بر همین پندار بی‌آنکه آیات دیگر قرآن را بررسی کنند و به احادیث بسیاری که از پیامبر ﷺ نقل شده وقعی نهند، مسئله توسل را نفی کرده، به گمان خود بر آن خط بطلان کشیده‌اند.

در پاسخ باید گفت: حساب پیامبر ﷺ و مردان خدا از دیگران جداست؛ بدین بیان که آنها همانند «شهدا» (بلکه در صف مقدم بر آنان) قرار دارند و زندگان جاویدند و به مصداق «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۲ از روزی‌های پروردگار بهره می‌گیرند و به فرمان خداوند ارتباط خود را با این جهان حفظ می‌کنند، همان‌گونه که در این جهان می‌توانند با مردگان (همچون کشتگان بدر) ارتباط برقرار سازند.

از همین‌رو در روایات فراوانی که در کتب اهل سنت و شیعه آمده است، مى‌خوانیم: پیامبر ﷺ

۱. اسماعیل حقى البروسوى، روح البیان، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲. آل عمران (۳): ۱۶۹.

و امامان ﷺ سخن کسانی را که از دور و نزدیک بر آنها سلام مى‌فرستند، مى‌شنوند و به آنها پاسخ مى‌گویند و حتى اعمال امت را بر آنها عرضه مى‌دارند.^۱

نکته دیگر اینکه ما مأموریم در تشهد نماز بر پیامبر ﷺ سلام بفرستیم و این اعتقاد همه مسلمین - اعم از شیعه و اهل سنت - است. بنابراین چگونه ممکن است او را به چیزی مخاطب سازیم که هرگز آن را نمى‌شنود؟ در روایات متعددی در صحیح مسلم از شخص پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «مردگان خود را به لا إله إلا الله تلقین کنید»^۲ در نهج‌البلاغه نیز به مسئله برقرار ساختن ارتباط با ارواح مردگان اشاره شده و حتى خود علی ﷺ نیز با ارواح مؤمنانی که در قبرستان پشت کوفه بودند، سخن گفت.^۳

شاهدانی بر عالم برزخ

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.^۴

برخی مفسران از ابن عباس در شأن نزول آیه فوق چنین نقل کرده‌اند که این آیه درباره کشته‌شدگان جنگ بدر نازل گردید. آنها چهارده تن بودند، شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار. بعد از پایان جنگ عده‌ای تعبیر می‌کردند فلان کس مرد، تا اینکه آیه فوق نازل شد و با صراحت آنها را از اطلاق کلمه «میت» بر شهیدان نهی کرد.

آیه مورد بحث، نخست از حیات جاویدان شهیدان سخن دارد و مى‌گوید: «هرگز به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند و شربت شهادت مى‌نوشند، مرده مگویید: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ».

سپس برای تأکید بیشتر مى‌افزاید: «بلکه آنها زندگان‌اند، اما شما درک نمى‌کنید: بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

اصولاً در هر نهضتی گروهی راحت طلب و ترسو خود را کنار مى‌کشند و علاوه بر اینکه

۱. سید محسن امین، کشف‌الایرتیاب، ص ۳۶۵. در تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۶۶-۱۶۲؛ ذیل آیه ۱۰۵ سوره توبه.

نیز به روایات «عرض اعمال» اشاره شده است.

۲. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۹۴.

۳. بنگرید به: نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۴. بقره (۲): ۱۵۴.

خودشان کاری انجام نمی‌دهند، سعی دارند دیگران را نیز دلسرد کنند و همین که حادثه ناگواری رخ می‌دهد، اظهار تأسف می‌کنند و آن را دلیل بر بی‌نتیجه بودن آن قیام می‌پندارند، غافل از اینکه هیچ هدف مقدسی بدون دادن قربانی یا قربانی‌ها به‌دست نیامده و این یکی از سنن این جهان است. قرآن کریم به کرات از این دسته سخن به میان آورده و آنها را سخت سرزنش می‌کند. گروهی از اینان در آغاز اسلام بودند که هرگاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نایل می‌آمد، می‌گفتند: فلانی مرد! و با اظهار تأسف از مردنش، دیگران را مضطرب می‌ساختند. خداوند در پاسخ به این گفته‌های مسموم پرده از حقیقتی بزرگ برمی‌دارد و با صراحت می‌گوید: شما حق ندارید کسانی را که در راه خدا جان می‌دهند، مرده بخوانید! آنها زنده‌اند و از روزی‌های معنوی در پیشگاه خدا بهره می‌گیرند. آنان با یکدیگر سخن می‌گویند و از سرنوشت پربارشان کاملاً خشنودند، اما شما که در عالم ماده محبوس و زندانی هستید، نمی‌توانید این حقایق را درک کنید.^۱

گفتار سوم

عالم قیامت

بخش مهمی از معارف قرآن و مسائل اعتقادی آن بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور می‌زند؛ چرا که مهم‌ترین تأثیر را در تربیت انسان و روند تکامل او دارد. اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی - اعم از خیر و شر - بر انسان‌ها تأثیر بسزایی می‌نهد و عامل مؤثری در تشویق به نیکی‌ها و مبارزه با زشتی‌هاست. تأثیرات ایمان به زندگی پس از مرگ در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار، مجاهد و ایثارگر، به‌مراتب بیش از تأثیرات دادگاه‌ها و کیفرهای معمولی است؛ چرا که در آن دادگاه نه تجدید نظر وجود دارد، نه زر و زور بر ناظرانش اثر می‌گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده‌ای دارد و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است. قرآن می‌گوید:

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ.^۱

و از روزی بپرهیزید که هیچ‌کس به جای دیگری جزا داده نمی‌شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل، و نه کسی به یاری او می‌آید.
وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ فُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ.^۲

و هرکس از آنها که ظلم و ستم کرده، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز همه را برای نجات خویش می‌دهد و هنگامی که عذاب الهی را می‌بینند،

۱. بقره (۲): ۴۸.

۲. یونس (۱۰): ۵۴.

۱. برای مطالعه بیشتر درباره مسئله حیات جاویدان شهیدان، پاداش مهم و مقام والای کشتگان راه خدا بنگرید به: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۲۴-۲۲۲؛ ذیل آیه ۱۶۹ سوره آل عمران.

پشیمانی خود را مکتوم می‌دارند (تا مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت داوری می‌شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت.

در قرآن سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده است: «فَذُوقُوا عَذَابَ نَارِكُمْ هَذَا: ^۱ بچشید آتش دوزخ را به‌خاطر اینکه ملاقات امروز را فراموش کردید.»

حتی از پاره‌ای از تعبیرات استفاده می‌شود که انسان اگر به قیامت گمانی داشته باشد نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خودداری می‌کند؛ چنانکه درباره کم‌فروشان می‌فرماید: «أَلَا يَنْظُرُ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: ^۲ آیا آنها گمان نمی‌کنند که برای روز بزرگی مبعوث می‌شوند؟»

حماسه‌های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدان‌های جهاد می‌آفرینند و گذشت، ایثار و فداکاری بسیاری از مردم در دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است. مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده این‌گونه پدیده‌ها در مقیاس گسترده جز از طریق عقیده‌ای که زندگی پس از مرگ در آن جایگاه ویژه‌ای دارد، امکان‌پذیر نیست.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت‌انگیز است و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند می‌گریزند، برای معتقدان به زندگی پس از مرگ نه‌تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه‌ای است به جهانی بزرگ و راهی است برای رسیدن به آزادی مطلق.

نشانه‌های قیامت

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرَاهُمْ. ^۳

در این آیه به‌عنوان هشدار به گروه بی‌ایمان استهزاکننده، می‌فرماید: «آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود، آن‌گاه ایمان بیاورند؟ درحالی‌که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است، اما هنگامی که قیامت رسماً برپا شود، دیگر بیداری و تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت: فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرَاهُمْ.»

آری، آنها هنگامی که باید ایمان بیاورند، سرسختی و لجابت می‌کنند، و در برابر حق تسلیم

۱. سجده (۳۲): ۱۴.

۲. مطففین (۸۳): ۴ و ۵.

۳. محمد (۴۷): ۱۸.

نمی‌شوند، بلکه به استهزا برمی‌خیزند، ولی آن زمان که حوادث هولناک و آغاز قیامت جهان را به لرزه درمی‌آورد، به وحشت می‌افتند و اظهار خضوع و ایمان می‌کنند، درحالی‌که هیچ سودی به حالشان ندارد.

«أشراط» جمع «شرط» (بر وزن شرف) به‌معنای علامت است. بنابراین «أشراط الساعة» اشاره به نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است. در اینکه منظور از نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز در اینجا چیست؟ مفسران بحث‌های فراوانی دارند و حتی کتاب‌های مختصر و مفصلی در این زمینه نگاشته‌اند. اما بسیاری معتقدند منظور از «أشراط الساعة» در این آیه قیام شخص پیامبر اسلام ﷺ است؛ آن‌هم به‌گواه حدیثی که از خود آن حضرت نقل شده:

بَعَثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ وَضَمَّ السَّابَةَ وَالْوُسْطَى. ^۱

بعثت من و قیامت مانند این دو است و اشاره به دو انگشت مبارکش کرد؛ انگشت اشاره و انگشت وسط که در کنار یکدیگرند.

برخی «شق القمر» و پاره‌ای دیگر از حوادث عصر پیامبر ﷺ را نیز جزء «أشراط الساعة» شمرده‌اند.

احادیث متعددی در این زمینه نیز وارد شده و به‌خصوص رواج بسیاری از گناهان در میان مردم از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت معرفی شده است. چنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماید:

از نشانه‌های قیامت، برچیده شدن علم و آشکار شدن جهل و شرب خمر و کثرت زناست. ^۲

حتی حوادث مهم و مؤثری همانند قیام حضرت مهدی ﷺ به‌عنوان «أشراط الساعة» شمرده شده است.

نکته‌ها

۱. قیام پیامبر ﷺ نشانه‌ای از نزدیکی قیامت

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه قیام پیامبر ﷺ را از نشانه‌های نزدیکی قیامت

۱. امین‌الاسلام طبرسی، مجمع البیان؛ محمد بن احمد الانصاری القرطبی، الجامع لإحكام القرآن و

سید قطب، فی ظلال القرآن، ذیل آیات مورد بحث (با مختصر تفاوتی در تعبیر).

۲. عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷.

شمرده‌اند، درحالی‌که پانزده قرن می‌گذرد و هنوز از قیامت خبری نیست؟

پاسخ اینکه: باید باقیمانده دنیا را در مقایسه با گذشته آن محاسبه کرد و در چنین مقایسه‌ای آنچه از عمر دنیا باقی مانده، چیز مهمی نیست؛ چنانکه پیامبر اسلام ﷺ روزی نزدیک غروب آفتاب به یارانش فرمود:

سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست! آنچه از دنیا گذشته، نسبت به آنچه باقی مانده، مانند مقداری است که امروز شما گذشته، نسبت به آنچه باقی مانده است و می‌بینید که جز مقدار کمی باقی نمانده است.^۱

۲. أشرط الساعة چیست؟

همان‌گونه که گفتیم، «أشرط الساعة» نشانه‌های نزدیک شدن قیامت را می‌گویند که در منابع شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از آن بحث شده و در قرآن مجید تنها در همین مورد به آن اشاره شده است.

یکی از مشروح‌ترین و جامع‌ترین احادیث در این زمینه روایتی از پیامبر اسلام ﷺ به نقل از ابن عباس است که حاوی نکات فراوانی می‌باشد. او می‌گوید: ما با پیامبر اسلام ﷺ در «حجة الوداع»^۲ بودیم. حضرت حلقه درب خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرد و فرمود: آیا شما را از «أشرط الساعة» آگاه کنم؟ سلمان که در آن روز از همه به پیامبر ﷺ نزدیک‌تر بود، عرض کرد: آری، ای رسول خدا!

آن‌گاه فرمود: از نشانه‌های قیامت تضییع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان و فروختن دین به دنیاست و در این هنگام است که قلب مؤمن از این همه زشتی‌ها که می‌بیند و بر تغییر آن توانایی ندارد - مانند نمک در آب - در درونش آب می‌شود. سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا چنین امری واقع می‌شود؟ آن حضرت فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم به دست اوست! ای سلمان، در آن زمان زمامدارانی ظالم، وزرایی فاسق، کارشناسانی ستمگر و امنایی خائن بر مردم حکومت می‌کنند.

آن حضرت در ادامه دیگر نشانه‌های قیامت را برشمرد: در آن هنگام زشتی‌ها زیبا، و

زیبایی‌ها زشت می‌شود؛ امانت به خیانتکار سپرده می‌شود و امانتدار خیانت می‌کند؛ دروغگو را تصدیق می‌کنند و راستگو را تکذیب؛ دروغ ظرافت، و زکات غرامت، و بیت‌المال غنیمت محسوب می‌شود. مردم به پدر و مادر بدی می‌کنند و به دوستانشان نیکی. در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می‌شود (و هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت‌اندوزی به کار می‌گیرند). باران کم، و صاحبان کرم خسیس، و تهی‌دستان حقیر شمرده می‌شوند. در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می‌گردد. یکی می‌گوید چیزی نفروختم و دیگری می‌گوید سودی نبردم و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می‌کشایند.

در آن زمان اقوامی به حکومت می‌رسند که اگر مردم سخن بگویند، آنها را می‌کشند و اگر سکوت کنند، همه چیزشان را مباح می‌شمرند. اموال آنها را غارت می‌کنند و احترامشان را پایمال و خون‌هایشان را می‌ریزند و دل‌ها را پر از عداوت و وحشت می‌کنند و همه مردم را ترسان و مرعوب می‌بینی.

در آن دوران به تزئین مساجد می‌پردازند، آن‌چنان که معابد یهود و نصارا را تزئین می‌کنند؛ قرآن‌ها را می‌آرایند (بی‌آنکه به محتوای آن عمل کنند)؛ مناره‌های مساجد طولانی و صفوف نمازگزاران فراوان، اما دل‌ها نسبت به یکدیگر دشمن و زبان‌ها مختلف است.

در آن هنگام پسران امّت مرا با طلا تزئین می‌کنند و لباس‌های ابریشمین حریر و دیباج می‌پوشند. زنا آشکار می‌گردد؛ معاملات با غیبت و رشوه انجام می‌گیرد؛ دین را فرومی‌نهند و دنیا را برمی‌دارند. طلاق فزونی می‌گیرد؛ زنان خواننده، و آلات لهو و نوازندگی آشکار می‌گردد، و اشرار اتم به دنبال آن می‌روند.

ای سلمان، در آن هنگام اغنیای اتم برای تفریح به حج می‌روند و طبقه متوسط برای تجارت، و فقرای آنها برای ریا و تظاهر. در آن زمان اقوامی پیدا می‌شوند که قرآن را برای غیر خدا فرامی‌گیرند و با آن همچون آلات لهو رفتار می‌کنند و اقوامی روی کار می‌آیند که برای غیر خدا علم دین فرامی‌گیرند. فرزندان نامشروع فراوان می‌شود و قرآن را به‌صورت غنا می‌خوانند و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.

در آن دوران پرده‌های حرمت دریده می‌شود؛ گناه فراوان و بدان بر نیکان مسلط می‌گردند. دروغ زیاد می‌شود، لجاجت آشکار و فقر فزونی می‌گیرد و مردم با انواع لباس‌ها بر یکدیگر فخر می‌فروشند. باران‌های بی‌موقع می‌بارد؛ قمار و آلات موسیقی را جالب می‌شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می‌دانند؛ به‌گونه‌ای که مؤمن در آن زمان از همه امت خوارتر است.

۱. محمود الآلوسی البغدادی، روح المعانی، ج ۲۶، ص ۵۳.

۲. حجة الوداع آخرین حجی است که پیامبر ﷺ در سال آخر عمر خود به جا آورد.

یان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می کنند و آنها را در ملکوت آسمان ها افرادی پلید و آلوده می خوانند.

در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی کند؛ تا آنجا که نیازمندی در میان جمعیت به پا می خیزد و اظهار حاجت می کند و هیچ کس چیزی در دست او نمی نهد.^۱

زمان برپایی قیامت

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا.^۲

در این آیه به یکی از برنامه های مخرب منافقان اشاره شده است که گاه برای استهزا و یا به منظور ایجاد شک و تردید در قلوب ساده دلان این پرسش را مطرح می کردند که قیامت با آن همه اوصافی که محمد ﷺ از آن خبر می دهد، چه هنگامی برپا می شود؟ «مردم از تو درباره زمان قیام قیامت سؤال می کنند: یَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ».

این احتمال نیز می رود که برخی مؤمنان نیز از روی حس کنجکاوی و یا برای آگاهی بیشتر چنین پرسشی را مطرح کرده باشند، اما با توجه به آیاتی که بعد از این آیه می آید، معلوم می شود که تفسیر اول به معنای آیه نزدیک تر است. گواه این سخن آیه دیگری است که در همین زمینه آمده است:

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ * يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ.^۳

و تو نمی دانی! شاید قیامت نزدیک باشد. اما کسانی که به آن ایمان ندارند، برای آن عجله می کنند، ولی مؤمنان از آن بیمناک اند و می دانند حق است.

سپس در آیه مورد بحث به آنها چنین پاسخ می گوید: «بگو ای پیامبر! آگاهی بر این موضوع تنها نزد خداست و هیچ کس جز او از این موضوع آگاه نیست: قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ».

حتی پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب از آن بی خبراند. در ادامه آن می افزاید: «چه می دانی؟

شاید قیامت نزدیک باشد: وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا».

بنابراین همیشه باید برای استقبال از برپاشدن قیامت آماده بود و فلسفه مخفی بودنش نیز همین است که هیچ کس خویش را در امان نبیند و قیامت را دور نپندارد و خود را از عذاب و مجازات الهی برکنار نداند.

صحنه هول انگیز قیامت

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا * يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا * يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا * وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا * وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا.^۱

این آیات از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت سخن به میان می آورد. از نخستین آیه چنین برمی آید که مردم از پیامبر ﷺ درباره سرنوشت کوه ها به هنگام پایان یافتن دنیا پرسیده بودند. شاید از این رو که باور نمی کردند چنین موجودات با عظمتی که ریشه های آن در اعماق زمین فرو رفته و سر به آسمان کشیده، قابل تزلزل است و اگر هم بخواهد از جا کنده شود، کدام باد و طوفان است که چنین قدرتی دارد؟ از این رو می گوید: «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ».

در پاسخ «بگو پروردگار من آنها را از هم متلاشی و تبدیل به سنگریزه کرده، سپس بر باد می دهد: فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا».^۲

از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوه ها چنین استفاده می شود که آنها در آستانه رستخیز مراحل مختلفی را طی می کنند: نخست به لرزه درمی آیند: «يَوْمَ تَزُجُّ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ».^۳ سپس حرکت می کنند: «وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا».^۴ در سومین مرحله از هم متلاشی می شوند و

۱. طه (۲۰): ۱۱۲-۱۰۵.

۲. «نسف» در لغت به معنای ریختن دانه های غذایی در غرابال و تکان دادن و باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود و در اینجا اشاره به متلاشی شدن و خرد شدن کوه ها و سپس بر باد رفتن آنهاست.

۳. مزل (۷۳): ۱۴.

۴. طور (۵۲): ۱۰.

۱. عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷-۳۴ (با تلخیص).

۲. أحزاب (۳۳): ۶۳.

۳. شوری (۴۲): ۱۷ و ۱۸.

به صورت انبوهی از شن درمی آیند: «وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلاً»^۱ در آخرین مرحله نیز آن چنان طوفان و باد آنها را از جا حرکت می دهد و در فضا می پاشاند که همچون پشم های زده شده به نظر می رسد: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُفُوفِ»^۲

آیه بعد می گوید: با متلاشی شدن کوه ها و پراکنده شدن ذرات آن، «خداوند صفحه زمین را به صورت زمینی صاف و مستوی و بی آب و گیاه درمی آورد: فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا»^۳

«آن چنان که در آن هیچ گونه اعوجاج و پستی و بلندی مشاهده نخواهی کرد: لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا»^۴

«در این هنگام دعوت کننده الهی، مردم را به حیات و جمع در محشر و حساب دعوت می کند و همگی بی کم و کاست دعوت او را لبیک می گویند و از او پیروی می کنند: يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ»^۵

آیا این دعوت کننده «اسرافیل» است، یا فرشته دیگری از فرشتگان بزرگ خدا؟ در قرآن این موضوع دقیقاً مشخص نشده اما هرکس که باشد، آن چنان فرمانش نافذ است که هیچ کس نمی تواند از آن تخلف ورزد.

جمله «لَا عِوَجَ لَهُ» (هیچ انحراف و کجی ندارد) ممکن است توصیفی باشد برای دعوت این دعوت کننده و یا توصیفی برای پیروی کردن دعوت شدگان و یا هر دو. بنابراین همان گونه که سطح زمین آن چنان صاف و مستوی می شود که کمترین اعوجاجی در آن نیست، فرمان الهی و دعوت کننده او نیز چنان صاف و مستقیم و پیروی از او آن چنان مشخص است که هیچ انحراف و کجی در آن نیز راه ندارد.

«در این هنگام اصوات در برابر عظمت پروردگار رحمان خاضع می گردد و جز صدای آهسته،

۱. مَزَل (۷۳): ۱۴.

۲. قارعه (۱۰۱): ۵.

۳. «قاع» زمین صاف و مستوی است و برخی آن را به محلی که آب در آن جمع می شود، تفسیر کرده اند، اما «صفصف» گاه به معنای زمینی تفسیر شده که خالی از هرگونه گیاه است، و گاه به معنای زمین صاف. از مجموع این دو وصف استفاده می شود که در آن روز، کوه ها و گیاهان همگی از صفحه زمین محو می شوند و زمینی صاف و ساده باقی می ماند.

۴. «عوج» به معنای کجی و گودی است و «امت» به معنای زمین مرتفع و تپه است. بنابراین آیه در مجموع چنین معنا می دهد که در آن روز هیچ گونه پستی و بلندی در زمین دیده نمی شود.

چیزی نمی شنوی: وَخَسَفَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَنَسًا»^۱

این خاموشی صداها یا به دلیل سیطره عظمت الهی بر عرصه محشر است که همگان در برابرش خضوع می کنند و یا از ترس حساب و کتاب و نتیجه اعمال و یا هر دو.

از آنجا که ممکن است برخی گرفتار این اشتباه شوند که ممکن است غرق گناه باشند و به وسیله شفیعانی شفاعت شوند بلافاصله اضافه می کند: «در آن روز شفاعت هیچ کس سودی نمی دهد مگر کسانی که خداوند رحمان به آنها اجازه شفاعت داده و از گفتار آنها در این زمینه راضی است: يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا».

اشاره به اینکه شفاعت در آنجا بی حساب نیست، بلکه برنامه دقیقی دارد، هم درمورد شفاعت کننده و هم درمورد شفاعت شونده، و تا افراد شایستگی شفاعت شدن را نداشته باشند، شفاعت معنا ندارد.

حقیقت این است که گروهی پندارهای غلطی از شفاعت دارند و آن را بی شباهت به پارتی بازی های دنیایی نمی دانند؛ درحالی که شفاعت از نظر منطق اسلام یک کلاس عالی تربیت است و درسی برای آنها که راه حق را با پای کوشش می پیمایند، ولی گاه گرفتار کمبودها و لغزش ها می شوند. این لغزش ها ممکن است گرد و غبار یأس و نومیدی بر دل هاشان بپاشد. در اینجا است که شفاعت به عنوان نیرویی محرک به سراغ آنها می آید و می گوید: مایوس نشوید و راه حق را همچنان ادامه دهید و دست از تلاش و کوشش در این راه برندارید و اگر لغزشی از شما سر زده است، شفیعانی هستند که به اجازه خداوند رحمان - که رحمت عامش همگان را فرا گرفته - از شما شفاعت می کنند.

شفاعت، دعوت به تنبلی یا فرار از زیر بار مسئولیت و یا چراغ سبز در برابر ارتکاب گناه نیست، بلکه دعوت به استقامت در راه حق و تقلیل گناه در سر حد امکان است.

از آنجا که حضور مردم در صحنه قیامت برای حساب و جزا، آگاهی خداوند از اعمال و رفتار آنها را می طلبد، در آیه بعد چنین اضافه می کند: «خداوند آنچه مجرمان در پیش دارند و آنچه در دنیا پشت سر گذاشته اند، همه را می داند و از تمام افعال و سخنان و نیت آنها در گذشته و پاداش

۱. «هنس» (بر وزن لمس) آن چنان که راغب می گوید، به معنای صدای آهسته و پنهان است. (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۴۶). و برخی آن را صدای آهسته یا (پاهای برهنه) تفسیر کرده اند و برخی به حرکت لب ها، بی آنکه صدایی از آن شنیده شود که تفاوت زیادی با هم ندارد.

ری را که در آینده در پیش دارند، باخبر است، ولی آنها احاطه علمی به پروردگار ندارند: يَغْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ عَظِيمٍ»

به این ترتیب خداوند هم به اعمال آنها و هم به جزای آنها احاطه علمی دارد و این دو درحقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است که قاضی هم از حوادثی که رخ داده کاملاً آگاه باشد و هم از حکم و جزای آن.

در آن روز «همه مردم در برابر خداوند حی قیوم کاملاً خاضع می شوند: وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ»

«عنت» از ماده «عنوة» به معنای خضوع و ذلت آمده، از این رو به اسیر، «عانی» گفته می شود؛ چرا که در دست اسیرکننده، خاضع و ذلیل است.

اگر در اینجا خضوع به «وجوه» (صورتها) نسبت داده شده، از این روست که همه پدیده های روانی از جمله خضوع، نخستین بار آثارش در چهره انسان ظاهر می شود. انتخاب صفت «حی و قیوم» از میان صفات خدا در اینجا به خاطر تناسبی است که این دو صفت با مسئله رستاخیز دارد که روز حیات و قیام همگان است.

در پایان آیه اضافه می کند: «مأیوس و نومید از ثواب الهی کسانی هستند که بار ظلم و ستم بر دوش کشیدند: وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا»

گویی ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی می کند و او را از رفتن به سوی نعمت های جاویدان الهی باز می دارد، ظالمان و ستمگران - چه آنها که بر خویش ستم کردند، یا بر دیگران - از اینکه در آن روز با چشم خود می بینند، سبک باران به سوی بهشت می روند، اما آنها زیر بار سنگین ظلم در کنار جهنم زانو زده اند و نومیدانه به آنها می نگرند و حسرت می برند!

از آنجا که روش قرآن غالباً بیان تطبیقی مسائل است، پس از ذکر سرنوشت ظالمان و مجرمان در آن روز به بیان حال مؤمنان پرداخته و می گوید: «اما کسانی که اعمال صالحی انجام دهند درحالی که ایمان دارند، آنها نه از ظلم و ستمی می ترسند و نه از نقصان حقشان: وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا»^۱

۱. «هضم» در لغت به معنای نقص است و اگر جذب شدن غذا را به بدن هضم می گویند، به خاطر آن است که غذا در ظاهر کم می شود و تفاله های آن باقی می ماند.

تعبیر به «مِنَ الصَّالِحَاتِ» اشاره به این است که اگر نمی توانند همه اعمال صالح را انجام دهند، دست کم بخشی از آن را به جا می آورند؛ چرا که ایمان بدون عمل صالح، درختی است بی میوه، همان گونه که عمل صالح بدون ایمان درختی است بی ریشه که ممکن است چند روزی سر پا بماند، اما سرانجام می خشکد. به همین دلیل بعد از ذکر عمل صالح در این آیه، قید «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» آمده است.

اصولاً عمل صالح نمی تواند بدون ایمان تحقق یابد و اگر هم گاه افراد بی ایمان اعمال نیکی انجام دهند، بی شک محدود، ضعیف و استثنایی خواهد بود. به تعبیر دیگر، برای اینکه عمل صالح به طور مستمر و ریشه دار انجام گیرد، باید از عقیده ای پاک مایه گیرد.

نکته: مراحل رستاخیز

در این آیات به یک سلسله از حوادث که در آستانه رستاخیز و بعد از آن تحقق می یابد، اشاره شده است:

۱. مردگان به حیات بازمی گردند: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»

۲. گنهکاران جمع و محشور می شوند: «نَحْشُرُ الْجُحْرِمِينَ»

۳. کوه های زمین متلاشی و سپس همه جا پراکنده می شوند و صفحه زمین صاف و مستوی می گردد: «يُسْفَهُ رَبِّي نَسْفًا»

۴. همگان به فرمان دعوت کننده الهی گوش فرامی دهند و همه صداها خاموش و آهسته می گردد: «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ ...»

۵. در آن روز شفاعت بی اذن خدا مؤثر نیست: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ ...»

۶. خداوند با علم بی پایانش همه را برای حساب آماده می کند: «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ...»

۷. همگی در برابر حکم او سر تسلیم فرود می آورند: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ»

۸. ظالمان مأیوس می گردند: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا»

۹. مؤمنان به لطف پروردگار امیدوارند: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ...»

قطع پیوندها

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.^۱

در این آیه می‌گوید: «هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ‌گونه نسبی در میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر سؤال نمی‌کنند: فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.»

طبق آیات قرآن دو بار «نفخ صور» می‌شود: یک بار به‌هنگام پایان گرفتن این جهان که آنچه در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند و مرگ سراسر عالم را فراخواهد گرفت. اما در نفخ دوم، رستاخیز مردگان آغاز می‌گردد و انسان‌ها به حیات نوین بازمی‌گردند و آماده حساب و جزا می‌شوند. در آیه فوق به یکی از پدیده‌های قیامت که از کار افتادن نسب‌هاست، اشاره شده؛ زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله‌ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است، سبب می‌شود افراد مجرم از بسیاری از مجازات‌ها فرار کنند و یا در حل مشکلاتشان از خویشاوندان کمک گیرند، اما در قیامت، انسان است و اعمالش و هیچ‌کس نمی‌تواند حتی از برادر، فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازاتش را به جان بخرد.

این احتمال در تفسیر جمله «وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» نیز وجود دارد که منظور این است که از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند؛ زیرا می‌دانند این تقاضا به هیچ‌رو مفید و مؤثر نیست.

برخی مفسران نیز گفته‌اند منظور از نفی سؤال آن است که از نسب هم نمی‌پرسند و این تأکیدی است بر جمله «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ.»

البته تفسیر اول از همه روشن‌تر به نظر می‌رسد، هر چند منافاتی در میان آنها نیست و ممکن است جمله فوق اشاره به همه این معانی باشد.

در اینجا پرسش معروفی مطرح شده و آن اینکه از برخی آیات قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که در روز قیامت مردم از یکدیگر سؤال می‌کنند؛ مانند این آیه که در مورد مجرمان - به‌هنگام قرار گرفتن در آستانه دوزخ - می‌گوید: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ»^۱ آنها رو به یکدیگر نموده، از یکدیگر سؤال‌های (سرزنش آمیز) می‌کنند.

در همان سوره نیز از بهشتیان سخن می‌گوید که به‌هنگام استقرار در بهشت به یکدیگر رو می‌کنند و از هم (درباره یارانی که در دنیا داشتند و بر اثر انحراف از جاده حق به دوزخ افتادند) سؤال می‌کنند: «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ»^۲ نظیر این معنا در سوره طور^۳ نیز آمده است. اکنون سؤال این است آیات مزبور چگونه با آیه مورد بحث که می‌گوید در قیامت از یکدیگر

۱. صافات (۳۷): ۲۷.

۲. صافات (۳۷): ۵۰.

۳. طور (۵۲): ۲۵.

سؤال نمی‌کنند، سازگار است؟ پاسخ اینکه، آیات مربوط به اثبات سؤال از یکدیگر، بعد از استقرار در بهشت یا در آستانه جهنم است؛ درحالی‌که نفی سؤال از یکدیگر مربوط به مراحل نخستین رستاخیز است که اضطراب و وحشت آن قدر آنها را پریشان می‌کند که یکدیگر را به کلی فراموش می‌کنند. به تعبیر دیگر، قیامت موافقی دارد و در هر موقف برنامه‌ای است و گاه بی‌توجهی به تعدد مواقف، منشأ این‌گونه سؤالات است.

ثبت و ضبط اعمال

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ.^۱

در این آیه به مسئله معاد و رستاخیز و ثبت و ضبط اعمال برای حساب و جزا اشاره کرده، می‌فرماید: «ما مردگان را زنده می‌کنیم: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى.»

تکیه بر «نحن» (ما) اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید، دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوان‌های پوسیده و عظام رمیم از نو جان می‌گیرد و لباس حیات در تن می‌پوشد. ما نه‌تنها مردگان را زنده می‌کنیم، بلکه «تمام آنچه از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم: وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ.»

بنابراین چیزی فروگذار نخواهد شد و در نامه اعمال برای روز حساب محفوظ خواهد بود. جمله «ما قَدَّمُوا» (آنچه را از پیش فرستادند) اشاره به اعمالی است که انجام داده‌اند و اثری از آن باقی نمانده، اما تعبیر «و آثَارَهُمْ» اشاره به اعمالی است که از انسان باقی می‌ماند و آثارش در محیط انعکاس می‌یابد؛ مانند صدقات جاریه (بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی می‌ماند و مردم از آن منتفع می‌شوند).

این احتمال نیز می‌رود که «ما قَدَّمُوا» اشاره به اعمالی باشد که جنبه شخصی دارد و «آثارهم» نیز به کارهایی اشاره داشته باشد که سنت می‌شود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت و یا شر و زیان و گناه می‌گردد. البته مفهوم آیه گسترده است و چه‌بسا هر دو تفسیر در مفهوم جمع باشد. در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «ما همه چیز را در کتاب آشکار احصا کرده‌ایم: وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ.»

بیشتر مفسران «امام مبین» را در اینجا به‌عنوان «لوح محفوظ» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی همان

بی که همه اعمال و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است.

تعبیر «امام» نیز ممکن است از این نظر باشد که چنین کتابی در قیامت برای همه مأموران ثواب و عقاب رهبر و پیشواست و معیاری برای سنجش ارزش اعمال انسان‌ها و پاداش و کیفر آنهاست.

نکته‌ها

۱. انواع کتاب‌های ثبت اعمال

از آیات قرآن مجید چنین استفاده می‌شود که اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می‌گردد تا به‌هنگام حساب هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند: نخست «نامه اعمال شخصی» که ثبت‌کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر اوست. قرآن می‌گوید: روز قیامت به هر کس گفته می‌شود: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۱ خودت نامه اعمال را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی.

اینجاست که فریاد مجرمان بلند می‌شود و می‌گویند: «وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست، مگر اینکه آن را ثبت و احصا کرده است؟! يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُحْصَاهَا»^۲ این همان کتابی است که «نیکوکاران آن را در دست راست دارند و بدکاران در دست چپ»^۳.

دوم «نامه اعمال امت‌ها» است که بیانگر خطوط اجتماعی زندگی آنهاست؛ چنانکه قرآن می‌گوید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا»^۴ روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فراخوانده می‌شود.

سومین کتاب همان «نامه جامع و عمومی لوح محفوظ» است که نه تنها اعمال همه انسان‌ها - از اولین و آخرین - بلکه تمام حوادث جهان در آن یکجا ثبت است و گواه دیگری بر اعمال آدمی در آن صحنه بزرگ است؛ کتابی که درحقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب، و ملائکه پاداش و عقاب است.^۵

۱. اسراء (۱۷): ۱۴.

۲. کهف (۱۸): ۴۹.

۳. حاقه (۶۹): ۱۹ و ۲۵.

۴. جائیه (۴۵): ۲۸.

۵. برای مطالعه بیشتر درباره «لوح محفوظ» بنگرید به: تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۸۷ - ۲۸۳؛ ذیل آیه ۳۹ سوره رعد.

۲. همه چیز ثبت می‌شود

در حدیث گویا و بیدارکننده‌ای از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

رسول خدا وارد زمین بی‌آب و علفی شد. به یارانش فرمود: هیزم بیاورید. عرض کردند: ای رسول خدا، اینجا سرزمین خشکی است که هیچ هیزم در آن نیست. فرمود: «بروید هر کدام هر مقدار می‌توانید جمع کنید.» هریک از آنها مختصر هیزم یا چوب خشکیده‌ای با خود آورد و همه را پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله روی هم ریختند. (شعله‌ای در آن افکند و آتشی عظیم از آن زبانه کشید) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این گونه گناهان (کوچک) روی هم متراکم می‌شوند (و شما برای تک تک آنها اهمیتی قائل نیستید!) سپس فرمود: بترسید از گناهان کوچک که هر چیزی طالبی دارد و طالب آنها آنچه از پیش فرستادند و آنچه از آثار باقی گذاشته‌اند، می‌نویسد و همه چیز را در کتاب مبین ثبت کرده.^۱

این حدیث تکان دهنده ترسیمی است گویا از تراکم گناهان کم‌اهمیت و آتش عظیمی که از مجموع آنها زبانه می‌کشد.

در حدیث دیگری آمده است که قبيله بنوسلمه در نقطه دوردستی از شهر مدینه قرار داشتند. از این‌رو تصمیم گرفتند به نزدیکی مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نقل مکان کنند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: آثار شما (گام‌های شما به‌سوی مسجد) در نامه اعمال‌تان نوشته خواهد شد (و پاداش خواهید گرفت). هنگامی که بنوسلمه این سخن را شنیدند، صرف‌نظر کردند و در جای خود ماندند.

روشن است که آیه مفهومی گسترده دارد که هریک از این امور مصداقی از آن است.

۱. عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۸.

